
شبنم مهر

بسم الله الرحمن الرحیم

پرسش ها و پاسخ های قرآنی

نویسنده:

محمد علی رضایی اصفهانی

ناشر چاپی:

انتشارات پژوهش های تفسیر و علوم قرآن

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

پرسش ها و پاسخ های قرآنی (شبنم مهر) جلد ۴

مشخصات کتاب

سرشناسه : ایران. وزارت مالیه. اداره مالیه دزفول

عنوان و نام پدیدآور : شبنم مهر/ زیر نظر محمدعلی رضایی اصفهانی و جمعی از پژوهشگران قرآنی.

مشخصات نشر : قم: انتشارات پژوهش های تفسیر و علوم قرآن، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۲۷۶ ص.

فروست : پرسش های قرآنی جوانان؛ ۴.

شابک : ۲۲۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری

یادداشت : فارسی- عربی.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۲۶۳] - ۲۷۶ ؛ همچنین به صورت زیر نویس.

موضوع : قرآن

موضوع : پرسش های مذهبی -- اسلام

موضوع : اسلام -- پرسش ها و پاسخ ها

شناسه افزوده : پرسش های قرآنی جوانان؛ [ج] ۴.

رده بندی کنگره : BP۶۵/۲/پ۴ ۴.ج ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۰۷۶

شماره کتابشناسی ملی : ۲۵۹۲۱۰۰

ص :۱

اشاره

درآمد:

قرآن کریم نوری است که بر اندیشه ی بشر تابید و راه انسان ها را روشن ساخت، این کتاب منبع عظیم معرفتی و سفره ای الهی است (۱) که می تواند نسل های بشر را از زلال معرفت خویش سیراب سازد.

این کتاب به مقام دانش و دانشمندان ارج می نهد و عالمان و جاهلان را مساوی نمی داند، (۲) بلکه با اشارات متعدد به مباحث کیهان شناسی، زیست شناسی، رویان شناسی و روح و روان انسان بلکه با اشاره به مسائل فرا روانشناسی، حسّ کنجکاوی و پرسشگری انسان را تحریک می کند و زمینه رشد علوم را فراهم می سازد. (۳)

پرسش کلید دانش است، (۴) و ذهن پرسشگر ارجمند است، و وظیفه دانشمندان استخراج پاسخ از منابعِ قرآن، حدیث، عقل و علوم تجربی و ارائه آن به تشنگان حقیقت است.

۱- (۱) . عن النبی(صلی الله علیه و آله): القرآن مأدبهٔ اللّه فتعلّموا مأدتبه ما استعطتم. (بحار، ج ۹۲، ص ۱۹)

۲- (۲) . هل یستوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون. (زمر / ۹)

۳- (۳) . نک: پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، از نگارنده

۴- (۴) . عن علی(علیه السلام): العلم خزائن و مفاتیحها السئوال (غررالحکم، میزان الحکمهٔ، ج ۴، ص ۳۳۰)

از این رو چندین سال است که جمعی از پژوهشگران حوزه و دانشگاه گردهم آمده و با تأسیس در موسسه فرهنگی پژوهش های قرآنی «واحد پاسخ به پرسش ها»، و ارسال پرسش نامه به مناطق مختلف و نیز از طریق شنوندگان رادیو معارف، به گردآوری پرسش ها و ارائه پاسخ پرداخته اند و اینک بخشی از این پرسش و پاسخ ها را در این مجموعه گردآوری و ارائه می کنند.

بنده که چند سال با این عزیزان همراهی داشته ام، شاهد تلاش علمیِ همراه با تعهد آنها بوده ام، که در حد توان کوشیده اند پاسخ های مناسب و متین ارائه کنند و به طور نسبی موفق بوده اند.

امیدوارم خدای متعال این خدمت علمی و قرآنی را از همه ی ما بپذیرد و در پرتو قرآن و اهل بیت(علیه السلام)پاداش نیک عطا فرماید!

در اینجا از همکاران این جلد و مسئولان رادیو معارف، بویژه مسئولان و مجریان گروه قرآن، تشکر می کنیم. از خوانندگان محترم درخواست داریم که ما را از راهنمایی خویش محروم نفرمایند و از جوانان عزیز می خواهیم که اگر پرسش هایی دارند، به آدرس ما ارسال فرمایند. (۱)

با سپاس

محمدعلی رضائی اصفهانی

قم - ۱۳۸۵/۱۰/۲۰

ص:۱۴

۱- (۱) . آدرس: قم، خیابان معلم، معلم ۹، جنب هتل یثرب، کوچه شهید محمدحسن احمدی، کوی نور، پلاک ۹۱ تلفن، پیام گیر، نمابر: ۷۷۳۹۰۰۲ - ۰۲۵۱ ص . پ: ۴۱۶ - ۳۷۱۸۵ - قم Email: quran quransc.com info quransc.com WWW.quransc.com

فصل اول: قرآن راهبرد بشریت

اشاره

ص:۱۵

الف: قرآن در آیینه تاریخ

اشاره

پرسش:

نظم و ترتیب آیات قرآن از چه زمانی انجام شده و نام گذاری سوره ها به چه صورت بوده است؟

اشاره

پاسخ:

برای روشن شدن پاسخ لازم است سه بحث را از هم جدا بکنیم؛

۱. چینش کلمات: این چینش بر اساس وحی الهی است و اعجاز قرآن متوقف بر آن است، یعنی وقتی قرآن می فرماید «بسم الله الرحمن الرحیم»، چینش رحمان و رحیم پشت سر الله (اوّل رحمان بعد رحیم) به دستور خدا بود و پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) بر آن اساس برای مردم خواند. و این قابل تغییر نبود.

اگر بگوییم پیامبر واژه ها را جا به جا کرد، اعجاز قرآن زیر سئوال می رود و اگر بگوییم مردم جا به جا کردند، موجب تحریف می شود.

۲. چینش آیات: چه شد که مثلاً ـ اوّل «بسم الله الرحمن الرحیم» گفتند بعد «الحمدلله رب العالمین» و... چینش آیات در هر سوره به دلخواه مردم یا پیامبر بود یا به امر خداوند؟ بر اساس روایاتی که نقل شده، این چینش هم به دستور پیامبر اکرم) ص) و بر اساس وحی الهی بود.

ص:۱۷

برای مثال، آیات سوره بقره در زمانهای مختلف نازل شده و گاه پیامبر به امر خداوند به کاتبان وحی دستور می داد: آیه ای را که تازه نازل شده بود، در سوره ای دیگر یا بین آیاتی دیگر قرار دهند. مثلاً به نقل برخی، آیه ۲۸۱ سوره بقره «وَاتَّقُوْا یَوْمَاً تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللّٰهِ» (۱)که بر پیامبر(صلی الله علیه و آله) نازل شد؛ آخرین سوره نازل شده بر پیامبر در سوره بقره نیست.

در روایات هم داریم که هر سوره با «بسم الله الرحمن الرحیم» شروع می شد و چون «بسم الله الرحمن الرحیم» بعدی نازل می شد، معلوم شد ابتدای سوره بعدی است. این روایات هم گویای بحث ترتیب آیات است این که این آیه در این سوره باشد یا سوره بعدی.

بنابراین جایگاه آیات بر اساس وحی الهی و دستور پیامبر(صلی الله علیه و آله) مشخص می شد و کاتبان وحی به دستور ایشان آیات را چینش می کردند، حافظان وحی هم حفظ می کردند و به صورت متواتر و نسل در نسل به ما رسید.

برخی از این آیات عبارت است از: آیه تطهیر، اکمال و ... جای این آیات به دستور پیامبر بر اساس حکمت های ویژه تعیین شده.

هر چند در این جا اختلاف نظری هست؛ به هر حال به عقیده ما و بسیاری از مفسرین اعجاز قرآن متوقف بر چینش آیات است و اگر جا به

ص:۱۸

۱- (۱) . آخرین سوره نازل شده مائده یا نصر است.

جا شود، نظم سوره به هم می ریزد و نوعی تحریف معنوی و ترتیبی در قرآن ایجاد می شود.

۲. ترتیب سوره ها: در بحث جمع آوری قرآن دو دیدگاه در مورد ترتیب سوره ها مطرح می شود. ۱) جایگاه سوره های قرآن در زمان پیامبر(صلی الله علیه و آله) مشخص بود (۱) و چینش قرآن فعلی که از سوره حمد شروع و به سوره ناس ختم می شود، به دستور پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) است. ۲) برخی از محققان (۲) و قرآن پژوهان بر این باورند که ترتیب سوره ها و نام گذاری سوره ها در زمان پیامبر(صلی الله علیه و آله) تحقق پیدا کرده است.

۳. چینش سوره ها چون ضربه ای به جایی نمی زد، در زمان پیامبر(صلی الله علیه و آله) مشخص نشد و چینش فعلی سوره ها در زمان جمع آوری قرآن بعد از آن حضرت صورت گرفت، یعنی در زمان ابابکر و یک بار هم در زمان عثمان که توحید مصاحف صورت گرفت. (۳)

نامگذاری سوره ها:

سوره ها ظاهراً در زمان پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) نامگذاری شدند. هر چند سورههای قرآن امروزه بدین نامها مثل بقره، مائده و ... مشهور شده اند، در اوائل به این صورت بود که می گفتند سوره ای که در آن داستان گاو

۱- (۱) . آیت الله خوئی(ره) و برخی قرآن پژوهان

۲- (۲) . آیت الله معرفت و برخی قرآن پژوهان

۳- (۳) . برای مطالعه بیشتر ر.ک به: التمهید فی علوم القرآن، آیت الله معرفت؛ البیان فی تفسیر القرآن، آیت الله خویی؛ پژوهش در تاریخ قرآن، دکتر حجتی.

بنی اسـرائیل آمـده است و ... بعـد کم کم گفتند سوره بقره، سوره آل عمران و ... در حقیقت مشـهور شدن سوره ها عموماً بر اساس محتوای آن ها بود.

برخی (۱) خواستند بگویند نامگذاری سوره ها توقیفی و غیر قابل تغییر است، ولی قبول آن مقداری مشکل است.

۱- (۱) . البیان فی تفسیر القرآن، ص ۶۹.

پرسش:

قرآن قدیم است یا حادث؟

پاسخ:

۱. ریشهٔ تاریخی بحث

این پرسش در زمان حکومت بنی العباس مطرح شد و بیشتر هم جنبه سیاسی داشت.

بنی العباس گاهی برخی از سوالات پیچیده کلامی، فلسفی یا علمی را مطرح و دانشمندان را به نوعی سرگرم می کردند.

گاهی بر سر پاسخ این نوع سوالات آن قدر اختلافات بالا می گرفت که به جنگ و درگیری می کشید. در مورد همین مسئله قدیم و حادث بودن قرآن و درگیریهای خونینی در تاریخ به وقوع پیوسته است، با این که پاسخ مسئله هم چندان پیچیده نبود؛ اما دستگاه سیاسی ترجیح می داد طرفین را چنان تحریک بکند که مسئله از حالت علمی و محدوده محافل علمی خارج و به یک معضل اجتماعی سیاسی و فکری تبدیل شود تا از آن بهره برداری کند.

این مسئله که بیشتر یک ریشه تاریخی و سیاسی هزار ساله دارد، امروزه به عنوان یک مسئله تاریخی در مباحث قرآن مطرح می شود و کتابهای علوم قرآن آن را مطرح نمی کنند.

ص:۲۱

۲. جنبه کلامی

مرحوم خواجه (۱) وقتی که مبحث تکلم و متکلم بودن خدا را در شرح تجرید مطرح می کند، اشاره می نماید که اشاعره کلام خدا را نفسی و قدیم و معتزله و شیعه، حادث می دانستند.

خواجه می گوید: کلام خدا از نوع ایجاد صوت در فضا است، مثل این که از دل درخت صدا بلند شد که «انی انا الله» به این ترتیب خدا با موسی(علیه السلام) سخن گفت و بنابراین خدا در فضا می تواند صوت ایجاد بکند و از آن طریق سخن بگوید.

در مورد قرآن هم جبرئیل به شکل شخصی به نام «دحیه کلبی» (۲) خدمت پیامبر می آمد و مطالب را می فرمود و گاهی هم خداوند از طریق القائات قلبی سخنش را القاء می کرد. روشن است که این کلام به صورت طبیعی حادث است، یعنی قبلاً نبود و بعداً ایجاد شد.

سخن اشاعره که می گویند کلام نفسی است، یعنی در وجود خداوند غیر از علم و اراده چیزی باشد. مرحوم خواجه (۳) می فرماید: اصلاً تصور این مطلب موجب تصدیقش است و محال است که ما چیزی داشته باشیم که نه علم و نه ارده بلکه شیء ثالثی باشد که آن کلام باشد و قدیم هم باشد.

ص:۲۲

۱- (۱) . ر.ک: کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، علامه حلی

۲- (۲) . تفسیر نمونه، ج ۱،ص ۳۶۳؛ ج ۲۰، ص ۴۸۸؛ المیزان، ج ۱۶، ص ۳۰۱؛ مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر، ج ۸، ص ۲۹۶؛ مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۵۲؛ من هدی القرآن، ج ۱۰، ص ۳۱۰؛ زبدة التفاسیر، ج ۵، ص ۳۶۲

۳- (۳) . ر.ک: کشف المراد.

۳. جنبه روایی و قرآنی

قدیم بودن، یعنی ازلی و همیشگی بودن این که چیزی زمانی بود که نبود. مثل ذات خداوند که قدیم و همیشگی است.

حادث یا محدث به چیزی می گویند که قبلاً نبود و بعداً به وجود آمد.

سوال این است: آیا قرآن کریم مثل ذات خدا همیشه بوده است؟ چون کلام خداست و کلام خدا هم همیشگی است، یا قرآن مثل کلام بشر است و این کلام ایجاد شده قبلاً نبود بعد به وجود آمد؟ علامه مجلسی(ره) این مطلب را به صورت مفصل مطرح و روایات متعددی را نقل می کند که نشان می دهد این مسئله در زمان امام باقر و صادق(علیه السلام) مطرح بود و مردم بارها از ائمه سوال می کردند. (۱)

علامه مجلسی (ره) بعد از نقل این روایات به جمع بندی آن می پردازد.

شخصی به نام عبدالملک بن اعین ضمن نامه ای به امام صادق(علیه السلام) می نویسد: جانم فدای شما باد، مردم در مورد قرآن اختلاف دارند، بعضی ها فکر می کنند قرآن غیر مخلوق است و به گمان بعضی دیگر قرآن مخلوق است. حضرت در پاسخ نوشت:

«القرآن کلام الله محدث غیر مخلوق و غیر أزلی مع الله تعالی ذکره؛ (۲) قرآن کلام خداست، محدث است و مخلوق نمی باشد و غیر ازلی است و با خداوند تبارک و تعالی بود.»

۱- (۱) . بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۱۱۷ باب ۱۴، إن القرآن مخلوق

۲- (۲) . التوحید، للشیخ الصدوق، ص ۲۲۶؛ بحارالانوار، ج ۵، ص ۳۳۰، ۳۹ و ج ۵۴، ص ۸۴ ح ۶۶ و ج ۸۹، ص ۱۱۸، ح ۶.

طبق این حدیث قرآن کلام خدا، و محدث است.

توضیح عبارت غیر مخلوق: در نگاه اول به نظر می رسد غیر مخلوق با محدث ناسازگار است.و بعد که می فرماید غیر ازلی (همیشگی نیست) با محدث سازگار است.

مرحوم صدوق(ره) می گوید: منظور از غیر مخلوق، غیر مکذوب است. وی شواهدی هم می آورد که مخلوق در کلام عرب گاهی به معنای دروغ به کار می رفته. مرحوم صدوق از آیات و روایات هم اشارت و شواهدی می آورد. نشان می دهند قرآن حادث و غیر ازلی است.

روایات دیگری هم در این باب هست.

وقتی علامه مجلسی این روایات را نقل می کند، می گوید: (۱) اجماع اهل اسلام بر این است که قرآن حقیقتاً کلام خداست؛ نه مجازاً. علامه چند دلیل برای حادث بودن قرآن می آورد می گوید:

۱. می بینیم که قرآن مفصل و مجمل دارد و بعد بخشی از آن بخشی دیگر را تفسیر می کند. ناسخ و منسوخ دارد و این ها فقط در مورد یک چیز حادث می تواند باشد.

برخی از کلماتی که قرآن نقل کرده از افرادی مثل فرعون است؛ «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» (۲) که حادث اند؛ چون این طور نبود که اول این ها به وجود

۱- (۱) . بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۱۱۹

۲- (۲) . نازعات / ۲۴.

آمده باشد، بنابراین ما وقتی می توانیم بگوییم قرآن قدیم است که این کلمات هم قدیم باشد، در حالی که کسی چنین چیزی نگفته است.

با توجه به روایات و ادله ای که هست می توانیم بگوییم: قرآن حادث است و ازلی نیست، چون کلام خداست و کلام خدا وقتی ایجاد شود، به ما می رسد - به طریق صوت یا القا به قلب پیامبر از طریق وحی - این چیزی است که به وجود می آید و به دست ما می رسد پس حادث است.

روایاتی هم داریم قدیم بودن همه چیز را نفی می کند، مانند: «کان الله و لم یکن معه شیء»، (۱) «کان الله و لم یکن شئ غیره» (۲) «لیس الخالق الا الله و ما سواه مخلوق» (۳)

بنابراین می توان گفت: چیزی که مخلوق باشد حتی قرآن، حادث است.

ص:۲۵

۱- (۱) . تفسیر ملاصدرا، مقدمه، ص ۳۶، ج ۲، ص ۳۸۳، ص ۴۰۷، ج ۳، ص ۵۰۳، ج ۳، ص ۵۱۹، مقتنیات الدرر، ج ۱۱، ص ۴۳. «خداوند وجود داشت و با او کسی نبود.»

۲- (۲) . مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر)، ج ۱، ص ۱۱۲. «غیر از خداوند کسی نبود فقط او بود»

۳- (۳) . توحید شیخ صدوق، ص ۷۶، ح ۳۲، ص ۲۲۴، ح ۴،بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۱۱۸، ح ۴،روضة الواعظین، ج ۱، ص ۳۸،مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۳۶،تفسیر الوجیز، ص ۳. «خالقی غیر از خدا نیست و غیر از او همه مخلوق هستند.»

پرسش:

آیا قرآن تحریف (کم یا زیاد) شده است؟

پاسخ:

قرآن که ۶۲۳۶ آیه دارد، به همین صورتی که امروز در دست ماست، از طرف خداونـد نازل شده است، یعنی نه آیه ای به آن افزوده شده و نه کاسـته شده است. این مطلب مورد تأکید علمای بزرگ اسـلام (شیعه و سنی) است و کتابهای متعددی هم در این زمینه نوشته شده است.

دلائل تحریف ناپذیری قرآن

۱. تـواتر قرآن: وقـتی قرآن بـه پیـامبر(صـلی الله علیـه و آله) نـازل شـد، پیـامبر نیز برای مردم قرائت کرد. مردم آن را گرفتنـد و حافظـان قرآن آن را حفـظ کردنـد و نسـل بعـد از نسل به همان صورت اولیه به دست ما رساندنـد. بنابراین قرآن در هر نسـلی توسط تعداد زیادی از قاریان و حافظان و مسـلمانان خوانده و نقل شده است. مسـلمانان به شدت به قرآن حساس بودند تا مبادا کلمه ای به آن افزوده یـا از آن کم شود. امروزه در برخی از کشورهـا، مثل سودان بیش از یک میلیون حافظ قرآن هست. این رویکرد در طول تاریـخ همیشه بوده است و به آن در اصـطلاح تواتر می گوینـد؛ دلیلی که یقین آور است و قرآن با آن اثبات می شود.

ص:۲۷

۲. آیات قرآن: خداونـد در سوره حجر با چند تأکید فرمود: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (۱)ما خود ذکر - قرآن - را نـازل کردیم و خودمـان هم قطعاً آن را محافظت می کنیم. برخی از علما با این آیه اسـتدلال می کننـد که قرآن تحریف پـذیر نیست، چون چیزی که خدا محافظ آن باشد تحریف ناپذیر است.

نکته: همان گونه که گفتیم عمده دلیل تحریف نشدن قرآن، بحث تواتر است.

برخی اشکال کرده انـد که در اینجا مسئله دور در «استدلال به آیات قرآن برای تحریف قرآن » پیش می آیـد. برخی از علما هم تلاش کرده اند این دور را به گونه ای حل بکنند، لذا دلیل تواتر می تواند به عنوان شاهد قابل قبول باشد.

۳. اهتمـام پیـامبر(صـلی الله علیه و آله) و مسـلمان به قرآن: پیامبر حتی نسبت به نوشـتن قرآن بسـیار حساس بود. هرگاه آیه ای نـازل می شـد کاتبان وحی را فرا می خوانـد تا قرآن را بنویسـند، حتی با برخی کاتبان که در نوشـتن وحی سـهل انگاری هایی داشـتند، مثـل عبـدالله بـن أبی سـهل، برخـورد می کرد. حساسـیت پیـامبر و بعـد از ایشـان مسـلمانها به نوشـتن و حفـظ قرآن از ضمانتهای تحریف نشدن قرآن بود.

۱- (۱) . حجر / ۹.

معرفی چند کتاب در زمینه عدم تحریف:

۱. البیان: آیت الله خوئی(ره) بحث تحریف ناپذیری قرآن را به صورت مفصل با ادله مطرح کرده است.

۲. صیانۀ القرآن عن التحریف: آیت الله معرفت. این کتاب به زبان عربی است و به فارسی هم ترجمه شده است.

۳. سلامه القرآن عن التحریف: دکتر نجار زادگان.

۴. نزاهت قرآن از تحریف: حضرت آیه الله جوادی آملی.

در این کتابها تاریخچه بحث و دلائل علمای بزرگ از نگاه علمای بزرگ شیعه و أهل سنت به تفصیل مطرح شده است. می توان گفت: اتفاق علمای شیعه و اهل سنت بر تحریف نشدن قرآن است.

ص:۲۹

پرسش:

آیا وجود اختلاف قرائتها به معنای تحریف قرآن است؟

پاسخ:

برای رسیدن به پاسخ باید به چند نکته توجه داشته باشیم.

۱. قرائت چیست؟ و با قرآن چه تفاوتی دارد؟ در مورد قرآن سه چیز داریم:

۱. قرآن: همان است که از طریق وحی به پیامبر رسید و حضرت تلاوت کرد. و به صورت متواتر به دست ما رسید.

۲. مکتوب قرآن: نوشته قرآن که از روی آن می خوانیم. نوشته و خط قرآن در طول تاریخ تغییراتی داشته است، مثلاً ـ خط کوفی بود، نسخ شده و... اینها تغییراتی است که در خط به وجود آمد. اختلافاتی هم که امروزه در برخی از کلمات و نوشته ها هست، سیر طبیعی خود را دارد، منتها این مسئله ملاک قرآنیت چیزی نمی شود؛ هرچند چیزی که میان مردم به عنوان قرآن مشهور است، همین مکتوب فعلی است این مکتوب حاکی قرآن است و قرآن، اصل آن چیزی است که پیامبر تلفظ کرد و به صورت متواتر به ما رسیده است.

۳. قرائات قرآن: یعنی نحوههای تلفظ و گویش. نحوههای بیان و گویش قرآن که گاه در اثر اختلاف لهجه ها به وجود آمده، بعضاً به خاطر

بعضـی گرایشـات خـاص قاریان قرآن یا روایتهای مختلفی بود که از صـحابه نقل شـده بود. ابن مجاهـد قرائاتی را که در مورد قرآن به وجود آمـده بود، در ۷ قرائت مشـهور جمع آوری کرد که بعداً ۱۰ و ۱۴ قرائت مشـهور شد. این قرائات که معمولاً غیر از گویش معمولی قرائات متواتر مسلمانان است، اشکالاتی دارد، از جمله:

۱. سند قرائات مشکل دارد. آیت الله خوئی (۱) در البیان و دیگران با بررسی نشان داده اند که سند این ها معمولاً مشکل دارد؛ مگر برخی از موارد.

۲. بر فرض صـحت اسـناد، خبر واحد هسـتند. ما می دانیم که خبر واحد، خبر ظنی است و قرآن به وسـیله ظن اثبات نمی شود؛ بلکه به وسیله یقین (تواتر) اثبات می شود.

قرائتی هم که امروزه در جهان اسـلام عمومیت دارد (حفص از عاصم) خبر واحد است، هرچند به امیرالمؤمنین(علیه السـلام) و عثمان می رسـد و شـیعیان و اهل سـنت قبول دارنـد، البته در برخی کشورهای شـمال افریقا و... قرآن را علاوه بر قرائت فوق به قرائتهای دیگر می خوانند.

قرائت حفص از عـاصم متـواتر نیست و سـندش هم حـداکثر ظن آور است و آنچه مـوجب شـد این قرائت پـذیرفته شود، توافق بیشتر این قرائت با قرائت متواتر مسلمانان است، بنابراین قرائات هیچ اعتباری ندارند. به

ص:۳۲

۱- (۱) . البیان فی تفسیر القرآن، ص ۱۵۱.

عبـارت دیگر قرآن بودن به وسـیله شقّ اول (الفـاظی که از پیامبر به صورت متواتر نقل شـده است) ثابت می شود؛ نه به وسـیله قرائات قرآن، لـذا مفسـران قـدیم به قرائات توجه می کردنـد، چون در جامعه خیلی رواج داشت. گاهی اوقات هم اسـتدلالهای متفـاوتی بر قرائـات می شـد. مثلاًـ در مجمع البیـان بحث قرائـات را می آورد و بعـد به تـوجیه و دلائـل آن را می پردازد، ولی مفسـران اخیر چون قرائـات را حجت نمی داننـد، در تفسـیر به بحث قرائات توجه نمی کننـد. مثلًا در کل ۲۷ جلد تفسیر نمونه یکی دو مورد بیشتر به اختلاف قرائات توجه نشده است.

نکته: بـا توجه به آنچه گفتیم، ترویـج این قرائـات توسـط برخی قاریان درست نیست و بایـد توجه بکننـد که این قرائات متواتر نیست و قرآن با آن ثابت نمی شود و ترجمه و تفسیر قرآن هم بر اساس قرائات مذکور درست نیست.

رابطه اختلافات قرائات با تحریف قرآن با توجه به اینکه این قرائات غیر از قرآن است، اختلاف در قرائات به معنای اختلاف در قرآن نیست، چون قرائـات غیر از قرآن است. اختلافـات قرائات تنها یک بحث علمی است و در مباحث علوم قرآن هم بیشتر به عنوان تاریخ علم مطرح است.

اختلاـف قرائـات گـاهی اوقات با اختلاف در معنا منتهی می شود، مثلًا بر اساس خبر متواتر و یقین آور در سوره حمـد «مالک یوم الدین» می گوییم، ولی برخی به جای مالک (صاحب اختیار) ملک (پادشاه) قرائت کرده اند.

پرسش:

آیا قرآن برای همهٔ جهان هاست یا برای مردم کره زمین؟

توضیح پرسش:

خداونـد در آیات آخر سورهٔ تکویر می فرماید: «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِکْرٌ لِلْعَالَمِینَ» (۱) مقصود از ذکر قرآن است و خداونـد آن را برای عالمین فرسـتاد. آیا مقصود همان عالمینی است که در سورهٔ حمـد «الحمـد لله رب العالمین» آمـده است؛ یعنی قرآن برای همهٔ جهانهاست یا فقط برای مردم زمین؟

پاسخ:

خداوند در سورهٔ تکویر می فرماید:

«إِنْ هُوَ إِلَّا ذِکْرٌ لِلْعَالَمِینَ؛ (۲)آن (قرآن) جز یادآوری برای جهانیان نیست.»

یکی از نامها و صـفات قرآن، ذکر است، چون مسائل هـدایتی، فطری و خـداجویی موجود در نهاد انسانها، داسـتانهای پیامبران پیشین و... را یادآوری می کند و این یادآور و مُذکر بودن برای همهٔ جهانیان (للعالمین) است.

ص:۳۵

۱- (۱) . تکویر، ۲۷

۲- (۲) . همان.

براساس نظر مشهور مفسران و روایات امام صادق(علیه السلام) (۱) مقصود از عالمین در «اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ» جهانیان است. از امیرمومنان(علیه السلام) نقل شده (۲) است: «مالک الجماعات من کل مخلوق؛ خداوند صاحب جماعتها از هر نوع مخلوقی است.» این روایت عالمین را توسعه می دهد و ممکن است شامل عالمهای غیرانسانی هم شود؛ مثل عالم فرشتگان و جنّها. به هر حال مسلم است که قرآن یادآوری برای انسانها، جنیان و دیگران است، ولی ظاهر آیه «رب العالمین» و «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِکْرَی لِلْعَالَمِینَ» انسانهایی است که در این جهان زندگی می کنند.

۱- (۱) . تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۱ به نقل از المنار، ج ۱، ص ۵۱

۲- (۲) . عیون اخبار الرضا(علیه السلام)، ج ۱، ص ۲۸۲،علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۱۶، تفسیر المنسوب الی الامام العسکری(علیه السلام)، ص ۳۰، بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۲۷۴، ح ۱۷ و تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۱.

پرسش:

انجیل و تورات و قرآن کتابهای آسمانی اند، چرا انجیل و تورات تحریف شد، ولی قرآن سالم ماند؟

پاسخ:

تفاوت اساسی قرآن کریم با تورات و انجیل در جاودانه بودن قرآن است. قرآن کریم معجزه جاودان پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله)است و رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) هم خاتم الانبیاء است.

بنابراین برنامه ای که به او داده شد، برنامه ای جاویدان برای همه دوره ها است و بعد از او هم پیامبری نخواهد آمد تا برنامه جدیدی بیاورد یا برنامه او را اصلاح بکند. نزول قرآن آخرین فرصت برای بشر بود و برای همین باید، اولاً: برنامه کامل ترین باشد. ثانیاً: دائمی باشد تا بتواند بشر را تا روز قیامت رهنمایی بکند، اما پیامبرانی که قبلاً می آمدند، اولاً: خاتم الانبیاء نبودند، یعنی بعد از آن ها باز هم فرصت هایی بود، لذا بعد از موسی، عیسی و بعد از او پیامبر اسلام آمد.

بنابراین اگر مطلبی در آن زمان ها به خاطر ظرف زمان و مکان و ظرفیت مردم ناقص می ماند فرصت بود تا آن مطالب در کلاسهای بعدی بشریت که معلمان بعدی (پیامبران الهی) تشکیل می دادند، تکمیل شود.

ص:۳۷

از سوی دیگر بنا نبود تورات و انجیل به عنوان نشانه و معجزه جاویدان حضرت موسی و عیسی(علیه السلام) باقی بمانند معجزه حضـرت عیسـی این بود که کور را شـفا می داد یا مرده را زنـده می کرد و معجزه حضـرت موسـی این بود که عصایش را می انـداخت و تبـدیل به اژدهـا می شـد و .... این معجزات متنـاسب بـا زمان بود. مثلاً در زمان حضـرت عیسـی(علیه السـلام) علوم پزشـکی و در زمان حضـرت موسـی سـحر و جادو رشد کرده بود، چون تورات و انجیل معجزات جاوید نبودند، مانعی نداشت که تحریف بشونـد و لازم نبود که خدا جلوی تحریف آن ها را بگیرد، اما چون قرآن برنامه دائمی و پیامبر(علیه السـلام) خاتم الانبیاء و قرآن جاویـد تا روز قیامت است و بایـد با آن تحـدی بشود و معجزه جاویـدان است، لذا باید کاملاً از خطا و تحریف مصون بمانـد. برای همین خـدا فرمود: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ؛ (۱)... حتمـا ما او را [از هرگونه تحریفی] محافظت می کنیم.»

نکته: ما تورات و انجیل اصلی را با قرآن مقایسه می کنیم، ولی تورات و انجیل فعلی در حقیقت سیره و زندگی نامه حضـرت عیسـی(علیه السلام) است و تنها یک جمله در انجیل متی - درمورد حضرت یحیی - دارد که برخی می گویند این جمله وحی مستقیم است.

در مـورد تـورات هم همین مشـکل هست و به گفته ایـان بـاربور (۲) که خـودش هم کشـیش بـود، برخی از قسـمتهای تورات هشتصد سال پس از

۱- (۱) . حجر / ۹

۲- (۲) . فیزیک دان آمریکایی و نویسنده کتاب علم و دین.

موسی نوشته شده است. حتی در بخشهایی از تورات حتی داستان وفات حضرت موسی و به خاک سپاری او آمده است.

پس تورات و انجیل اصلی کلام خداست و برخی شواهد بر نزول آن از طرف خدا نیز هست، مانند: تعبیر «نزول» در مورد تورات و انجیل یا «کَتَبْنَا فِی الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ» (۱)و این جمله ای که الان در قرآن هست «أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ» با زبور داود مطابقت می کند.

نمی توان گفت تورات و انجیل اصلی نقل به معنا بود.

حداقل شواهد چندانی بر این مطلب نداریم. به هر حال کتاب آسمانی بودند که به پیامبری وحی می شدند. و دلیلی نداریم که آن پیامبران در کتاب ها تغییری داده باشد، مگر این که این مطلب با دلیل مستندی ثابت بشود البته بعید است بتوانیم راجع به این مسئله قضاوت قطعی بکنیم، چون اصل تورات و انجیل دردست ما نیست، و از آن طرف شواهدی داریم که تورات و انجیل وحی و نوشته شده است .

۱- (۱) . انبیاء / ۱۰۵.

ب: ترجمه های قرآن

اشاره

پرسش:

درباره ترجمهٔ و انواع و امکان آن توضیح دهید.

اشاره

پاسخ:

۱. ضرورت ترجمه:

ترجمـهٔ قرآن از بحثهـای مهمی اسـت کـه کـار کمی در مبـانی نظری آن شـده است. هر چنـد همـواره ترجمـه هـای فارسـی ارزشـمندی وجود داشـته است؛ این ترجمه ها گاه نواقصی داشته اند، و دارند، چون ترجمه های موجود، معمولاً فردی اند کار فردی هم قاعدتاً خالی از اشـکال نمی تواند باشد،لذا باید به طرف ترجمه جمعی قرآن برویم و گروهی از متخصـصان مختلف ترجمه جمعی ارائه بکنند.

ترجمهٔ قرآن بر اساس نقل های تاریخی از زمان سـلمان فارسـی(ره) شروع شد. (۱) روزی سـلمان خدمت پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) رسـید و عرض کرد: گروهی از اهل فارس از من خواسـته اند سوره حمد را به زبان فارسـی ترجمه بکنم و حضرت به او اجازه داد و او «بسم الله الرحمن الرحیم» را به «به نام یزدان بخشاینده» ترجمه کرد.

۱- (۱) . تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم، ج ۱ (مقدمه)، ص ۳، ج ۱، ص ۸.

این رویکرد ادامه یافت تا این که در قرن دوّم، سوّم به ویژه از قرن چهارم به بعد ترجمه های ارزشمندی نوشته شد و قرن چهارم، پنجم و ششم دوره شکوفایی ترجمه قرآن به زبان فارسی است. اما بعد از آن ترجمه تا قرن چهاردهم و اوایل قرن پانزدهم دوره رکود را تجربه کرد و تنها بعد از انقلاب اسلامی بود که دهها ترجمه خوب و ارزشمند به بازار آمد.

قرآن کریم به حدود صد و بیست زبان ترجمه شده است، در حالی که کتاب مقدس تورات و انجیل در حدود دو هزار ترجمه دارد.

۲. مبانی و ترجمه قرآن:

ترجمه قرآن مبانی خاصی دارد و باید مبانی ادبی، روش شناختی و زبان شناختی، مبانی کلامی، قرآنی حتی فقهی را در بحث ترجمه رعایت کرد.

و هم چنین مترجم قرآن غیر از شرایط عام لازم برای ترجمه مثل تسلط بر زبان مبدأ و مقصد و ... باید شرایط ویژه ای داشته باشد.

مترجم قرآن باید شرایط مفسر قرآن را هم داشته باشد و از تفسیر به رای بپرهیزد.

همان طور که لازم است از ترجمه به رای پرهیز بکند. برخی طهارت روحی و آداب و اخلاق را هم جز شرایط دانسته اند که به نظر می رسد شرط کمال باشند. بنابراین لازم است مترجم دانش هایی داشته باشد که در ترجمه اش موثر است مثل فقه، علوم تجربی، ادبیات، تفسیر و ...

ص:۴۲

روشهای ترجمه قرآن

سه روش در ترجمه قرآن هست.

۱. ترجمه تحت اللفظی: در این روش قرآن کلمه به کلمه ترجمه می شود. به این روش، حرفی و همگون نیز گفته می شود. در این ترجمه هر لغتی را ذیل خودش و متناسب با آن، ترجمه می کنند و لازم نیست ساختار، جمله به جمله، رعایت بشود، مثلاً با این که فعل در زبان فارسی در آخر جمله می آید - به عکس عربی - در ترجمه تحت اللفظی فعل مثل زبان عربی در اول می آید و کاملاً مطابق متن می شود.

این نوع ترجمه بیشتر برای آموزش مناسب است، مثل ترجمه آقای آیتی.

۲. ترجمه تفسیری: برخی از ترجمه ها مباحث تفسیری را هم در ترجمه داخل می کنند و می خواهند پیام آیه را برسانند، مثل ترجمه مرحوم الهی قمشه ای و فیض الاسلام، لذا بسیاری از مطالب تفسیری را هم داخل ترجمه می آورند.

۳. ترجمه جمله به جمله: به این ترجمه، محتوا به محتوا یا ترجمه امین هم گفته می شود. در این روش جمله به جمله یا هسته به هسته ترجمه می شود و مترجم هر جملهٔ عربی را به یک جمله فارسی - با حفظ ساختار زبان فارسی - ترجمه می کند و موجب می شود مخاطب مطلب را زودتر بفهمد.

این ترجمه حد وسط است بین ترجمه کلمه به کلمه و ترجمه آزاد و تفسیری است، مثل ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

ص:۴۳

پرسش:

کدام یک از ترجمه های قرآن کامل تر و دقیق تر است؟

پاسخ:

معرفی ترجمه گروهی

ترجمه های موجود معمولاً ـ به صورت فردی انجام گرفته اند. اخیراً به این نتیجه رسیدیم که ترجمهٔ قرآن یک کار گروهی است، لذا حدود ده هزار ساعت وقت گذاشتیم و حدود ۶۰۰ جلسه بحث کردیم، یعنی هر صفحهٔ قرآن تقریباً در یک جلسه بررسی شد، به این صورت که یکی از اساتید مباحث ادبی را نگاه می کرد، یکی مباحث واژه شناسی را ریشه یابی می کرد، دیگری مباحث تفسیری و علوم قرآن را می دید، نفر بعدی مسئول یکسان سازی عبارت در کل ترجمه بود و سرانجام یکی از دوستان هم ترجمه های دیگر را که در زبان فارسی انجام شده بود، نگاه می کرد و واژه را بر می گزیدیم. در نهایت پس از بحث، آن چیزی را که اکثر اعضای جلسه به آن می رسید، به عنوان ترجمهٔ قرآن می آوردیم. آیت الله معرفت هم ناظر ترجمه بود و تقریظی بر آن نوشت.

ویژگیهای مهم این ترجمه: روش ترجمه هسته به هسته و جمله به جمله است و توضیحات یا اضافات تفسیری داخل پرانتز یا کروشه قرار دارد و هدف ترجمه ارائهٔ برگرداندن دقیق و رسا از قرآن بود.

ص:۴۵

مخاطب این ترجمه نسل جوان یا حداقل سطح سواد دیپلم، است. ترجمه مذکور برای فرهیختگان و جلسات آموزش قرآن می تواند کارساز باشد. این ترجمه، نخستین ترجمه جمعی در طول تاریخ اسلام است که به صورت تخصصی کار شده است. در این ترجمه به همگون سازی عبارات قرآن خیلی توجه شده و عبارت مشابه در طول قرآن، مشابه معنا شده است. ما کوشیده ایم همهٔ حروف، اضافات و کلمات برگردان شود؛ مگر ۵۱ واژه (حرف) که ترجمه اش ممکن نشد و آنها را در پایان ترجمه آورده ایم، مثلاً واژهٔ «هو» «قل هو الله أحد» قابل ترجمه به فارسی نیست وگرنه لطافت عبارت از بین می رود. در این ترجمه به مبانی تفسیری توجه و از تفسیرهای معتبر استفاده شده است، به عبارت دیگر در پایان ترجمه مبانی تفسیری مبانی کلامی، مبانی ادبی، مبانی واژگانی که در ترجمه رعایت شده، بیان گردیده است. در ترجمه از نثر معیار فارسی استفاده کرده ایم.

نکتهٔ دیگر اینکه این ترجمه مبتنی بر یک تفسیر به نام تفسیر دانشجو است که به زودی چاپ می شود. این ترجمه را انتشارات مؤسسه فرهنگی دارالذکر با همکاری دارالعلم چاپ کرده است و مترجمان: آقایان رضایی اصفهانی، حسین شیرافکن، غلامعلی همایی، محسن اسماعیلی و محمد امینی می باشند.

ص:۴۶

فصل دوم: خداشناسی

اشاره

ص:۴۷

پرسش:

چرا خدا در مورد خود به جای «من» از «ما» استفاده می کند، مثلاً می فرماید ما زمین را آفریدیم ؟

پاسخ:

در آیهٔ ۱۶ سوره انبیاء می خوانیم:

«وَمَا خَلَقْنَا السَّماءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لاَعِبِينَ ؛ (۱) و آسمان و زمین، و آنچه را در میان آن دو هست به بازیچه نیافریدیم.»

«إِنَّا انزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ؛ (۲)در حقیقت ما آن (قرآن) را در شب قدر (اندازه زنی) فرو فرستادیم.»

چنین کاربردی دو نکته می تواند داشته باشد:

۱. برای احترام و بیان عظمت: مثلاً بزرگان می گویند «ما این کار را کردیم.» گاهی هم دیگران در مورد بزرگان تعبیر جمع به کار می برند.

ص:۴۹

۱- (۱) . انبیاء، ۱۶

۲- (۲) . قدر، ۱.

۲. استفاده از عوامل واسطه: برای مثال وقتی خدا می خواهد قرآن را نازل بکند، از فرشتگان الهی استفاده می کند، لذا می فرماید ما قرآن را نازل کردیم، یعنی من و فرشتگان.

در مورد آفرینش هم درست است که خلق کار خداست؛ اما گاهی ممکن است خدا در آفرینش برخی موجودات افراد یا وسائلی را به کار گرفته باشد، لذا می تواند تعبیر «ما» به کار ببرد.

ص:۵۰

پرسش:

منظور از آیه «اللَّهُ نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ» چیست؟

پاسخ:

خداوند می فرماید:

«اللَّهُ نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ...؛ (۱)خدا نورِ آسمان ها و زمین است؛ مثال نور او همانند چراغدانی است که در آن چراغی باشد، که [آن] چراغ در بلوری است - [آن] بلور چنانکه گویی سیاره ای درخشان است - (و این چراغ با روغنی) از درخت خجسته زیتونی که نه شرقی و نه غربی است، افروخته می شود؛ نزدیک است روغنش روشنی بخشد، و گر چه هیچ آتشی بدان نرسیده باشد. (این) نوری است بر فراز نور، خدا هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) به نور خود راهنمایی می کند؛ و خدا برای مردم مَثَل ها می زند و خدا به هر چیزی داناست.»

ص:۵۱

۱- (۱) . نور، ۳۵.

در این آیات برای بیان مقصود، از ادبیات کنایی استفاده شده است. باید نور، خداوند و نسبت این دو را بشناسیم تا معنای آیات روشن بشود.

نور مادی خودش روشن و برای اشیای دیگر ظاهر کننده است، ولی خدا جسم نیست. بنابراین نمی توانیم بگوییم او از جنس نور است. پس «اللَّهُ نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ» کنایه از زیبایی است، چون نور زیبا و سرچشمهٔ زیباییهاست. خدا هم همینگونه است. بالاترین سرعت حرکت از آن نور است. نور وسیلهٔ مشاهدهٔ موجودات، پرورش دهندهٔ گیاهان، عامل پیدایش رنگ، منشأ انرژیهای موجود در زمین، نابود کنندهٔ میکروبها، هدایتگر مسافران و گم شدگان و... است. خدا هم از این جهات به نور تشبیه شده است که وجود موجودات نیکو در پرتو او معنا پیدا می کنند، سرچشمهٔ همه زیباییهاست و... (1)

تشبیه به نور در قرآن و روایات:

موارد متعددی در قرآن به نور تشبیه شده است، مانند: ایمان به خدا (بقره، ۲۵۷) قرآن (مائده، ۱۵) هدایت الهی (انعام، ۱۲۲) پیامبر (انعام، ۱۲۲) در احادیث هم برخی چیزها مثل وجود امام معصوم (زیارت جامعه کبیره) و علم (میزان الحکمهٔ) به نور تشبیه شده است.

مقصود از نور بودن خدا این است که او خداوند هدایتگر، روشنگر و زینت بخش است. به عبارت دیگر خدا نور است و هر موجودی را به

۱- (۱) . بقره، ۲۵۷.

انـدازه ای که بـا او ارتبـاط دارد، از نورانیت خود برخوردار می کنـد. از این رو ایمـان، قرآن، اسـلام، پیامبران، ائمه و علم نور هستند، چون سبب آشنایی مردم با نور حقیقی (خدا) می شوند و خود نورهای واسطه اند، مثل ماه که نورش را از خورشید می گیرد و به ما منعکس می کنـد. در حقیقت نور به همه چیز جان تازه و حرکت می دهـد، انسانها را به سر منزل مقصود هدایت می کند و موانع را از سر راه بر می دارد. البته هیچ چیزی مانند نور خدا نیست، چون او نور حقیقی است.

مقصود از نور بودن خـدا – طبق روایتی از امام رضا(علیه السـلام) (۱) – هدایتگری او برای اهل آسـمانها و زمین است که البته هدایتگری هم از خواص نور است.

توضیح جمله «مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ»

مشکوۀ محفظه ای است که چراغ را در برابر باد حفظ می کند و در قدیم غالباً در دیوار ایجاد می شد تا نور چراغ را متمرکز و منعکس بکند. زجاجه هم به معنای سـنگ شـفاف است و چون شـیشه از سـنگ ساخته می شود و شـفاف است، به آن زجاجه گفته می شود و مقصود از آن حبابی است که روی چراغ می گذارند تا شعله را محافظت و گردش هوا را تنظیم بکند و بر نور چراغ بیفزاید.

در این آیه خداونـد نور خود را به چراغی تشبیه می کنـد که در چراغـدانی قرار گرفته و روی او حبابی هست. نکته مهم اینکه خداوند زیبایی نورش را به چراغ مذکور تشبیه می کند؛ نه اینکه خداوند جسم باشد.

۱- (۱) . تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۶۰۳، ح ۱۷۱، ص ۶۰۵، ح ۱۷۵.

منظور از درخت زیتون و لاشرقیهٔ و لاغربیهٔ: خداوند در این آیه فرمود «کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ» این نور گویا ستاره ای درخشان است. «یُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُبَارَکَةٍ زَیْتُونَةٍ لَّا شَرْقِیَّةٍ وَلَا غَرْبِیَّةٍ» این چراغ با روغنی از درخت خجسته زیتون که نه شرقی و نه غربی است، افروخته می شود. درخت زیتون درختی پر برکت است که روغن آن از بهترین روغنها برای برافروخته شدن و نوردادن است. بویژه اگر درخت در وسط باغ باشد و نور به همه جای آن بتابد، چون درختها معمولاً ـ در طرف شرق یا غرب باغ و کنار دیوارها رشد و شادابی لازم را ندارند، میوه های برخی قسمتهای آن نارس می مانند و روغنش ناصاف می شود. خدا می فرماید نور و روغن این چراغدان کاملاً ـ صاف، درخشان و زیباست. این تشبیه می رساند که نور الهی کاملاً شفاف و زلال است.

چند نکته

۱. برخی مفسران معتقدند (۱) نور خدا به صورت شعله های ایمان در چراغ قلب مؤمن آشکار می شود. حباب قلبِ او ایمان را در درون خود تنظیم می کند. مشکوه سینه اش (مجموعه شخصیت مومن) ایمان را از گزند حوادث حفظ می کند و درخت مبارک وحی الهی که عصارهٔ آن قرآن است، ایمان وی را شعله ور و پُربار و وجودش را روشن می سازد و هنگامی که با دلایل عقلی همراه می شود، «نُّورٌ عَلَی نُورٍ» می شود. این نور

۱- (۱) . تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۷۸.

الهی وقتی در قلب انسان روشن می شود که قلب با خودسازی آمادهٔ پـذیرش باشد و نور وحی از آلودگی گرایشـهای انحرافی شرقی و غربی بر کنار باشد.

۲. در احادیث (۱) اهل البیت مصادیق این نور بیان شده است. بر این اساس مقصود از مشـکوهٔ (چراغدان) نور علم پیامبر(صلی الله علیه و آله) و مقصود از زجاج (حباب) سـینهٔ امیرمومنان علی(علیه السـلام) است و وقتی چراغدان، نور علم رسول و حباب، سینه علی(علیه السلام) و... باشد، نُّورٌ عَلَی نُورٍ می شود.

در روایت مقصود امام معصوم است که با نور علم تاییـد می شود و درخت مبارک، ابراهیم خلیل(علیه السـلام) است که ریشـه می باشد. «لَّا شَرْقِیَّةٍ وَلَا غَرْبِیَّةٍ» هم نفی گرایشهای یهودی و مسیحیت است.

احـادیث فوق معمولاً مصادیق کامل آیه را بیان می کننـد و این بـدان معنا نیست که آیه منحصـر در این موارد است. به عبارت دیگر، نور پیامبر و اهل البیت(علیه السـلام) و نور علم - به عنوان مصادیق نور خـدا - شـعاع نور الهی انـد و آن را منعکس می کنند.

برخی هم مشکوه (۲) را به نور حضـرت زهرا(سـلام الله علیها) و مصباح (۳) را به امام حسـین(علیه السلام) تشبیه کرده اند «إن الحسین مصباح الهدی و سفینهٔ النجاهٔ» و گفته اند «المشکوهٔ فیها مصباح» یعنی مصباح (امام حسین) از مشکوهٔ

۱- (۱) . تفسیر بیان السعادهٔ، ج ۳، ص ۱۲۱

۲- (۲) . کافی، ج ۱، ص ۱۹۵، ح ۵، بحارالانوار، ج ۴، ص ۱۸

۳- (۳) . مدینهٔ المعاجز، ج ۴، ص ۵۲ - حدیث پیامبر اعظم حکایت شده است.

(حضـرت فـاطمه(سـلام الله علیها) به وجود آمـد و منظور از «نُورٌ عَلَی نُورٍ» (۱)هم ائمه معصوم بعد از امام حسـین(علیه السـلام) است.

در این روایت هم مصادیقی از این نور و مصباح و مشکوهٔ بیان شده است. این آیه می تواند گویای مصادیق و معنای خاصـی از ولایت، نور علم و... باشد.

پیامهای آیه

۱. جهان از نور خدا روشن است.

۲. نور الهی چند لایه دارد و اگر انسان بخواهد به حقیقت نور الهی برسد، باید از لایه های مختلفی بگذرد.

۳. به دنبال نور الهی باشید که هدایت با آن به دست می آید. «یَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَن یَشَاءُ؛ خدا هر کس را بخواهد (شایسته بداند) به نور خود راهنمایی می کند.» و خدا به هر چیزی داناست.»

سخن آخر اینکه خدا با این مثال «اللَّهُ نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ» می خواهد ما را به درک حقایق الهی نزدیک سازد.

ص:۵۶

۱- (۱) . کافی، ج ۱، ص ۱۹۵، ح ۵، بحارالانوار، ج ۴، ص ۱۵، ح ۴، ص ۱۸، ح ۶، ج ۱۶، ص ۳۵۶، ح ۴۳ و ج ۲۳، ص ۳۰۴، ح ۱، ج ۲۳، ص ۳۰۷، ح ۴، ج ۲۶، ص ۲۴۱، ح ۵، تاویـل الآیات، ص ۳۵۷، تفسـیر القمی، ج ۲، ص ۱۰۲، الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۴۲، مسائل علی بن جعفر، ص ۳۱۶.

پرسش:

منظور از ساقی بودن خدا در آیه «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ » چیست ؟

پاسخ:

قرآن کریم در سوره مبارکه انسان جریانی را مطرح می کند که طبق شأن نزولها و روایات متعدد، مربوط به نذر امیرمومنان علی(علیه السلام)، فاطمه(سلام الله علیها) ، امام حسن و امام حسین(علیه السلام) است. زمانی که امام حسن و حسین کودک بودند و بیمار شدند، اهل بیت نذر کردند اگر خوب شوند، روزه بگیرند. آنان بعد از رفع بیماری به نذر خود وفا کردند و روزه گرفتند. موقع افطار افرادی (مسکین، یتیم و اسیر) به خانه آنها مراجعه کردند و اهل بیت غذای خود را به آنها دادند. آیات سوره انسان (از آیه ۷ به بعد) به این مناسبت نازل شد. «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْماً كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَيَتِيماً وَأَسِيراً که این ماجرا مشهور است.» (۱) در ادامهٔ این آیات خداوند توضیح می دهد که اهل بیت در مقابل

ص:۵۷

۱- (۲) . بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۲۴۳، ح ۳، ص ۲۵۳، ح ۱۰، ص ۲۵۴، ح ۱۲، تفسیر فرات، ص ۵۲۸، ح ۶۸۰،شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۰۳، ح ۱۰۵۳ و... .

این کار چیزی جز رضایت الهی از خدا نمی خواستند. خدا هم آنها را از شرور روز رستاخیز حفظ می کند و در قیامت روی خندان و دل شاد به آنها می بخشد. جز ایشان را بهشت معرفی می کند و در ادامه آیات چنین توضیح می دهد:

«در آن بهشت بر تختها تکیه می زنند و در آنجا از گرمای سوزان و سرمای شدید خبری نیست. سایه های درختانش به آنان نزدیک و میوه هایش فروتن است. ظرفهایی از نقره و آبخوریهای بلورین بر گردشان چرخانده می شود؛ بلورهای نقره ای که اندازهٔ آنها را دقیقاً معین کرده اند. در آنجا از جایی سیراب می شوند که نوشیدنی اش با زنجبیل آمیخته شده است؛ همان چشمه ساری که سلسبیل نامیده می شود. نوجوانانی ماندگار بر گردشان می چرخند. هنگامی که آنان را می بینی، می پنداری مروارید پراکنده اند. وقتی بهشت را ببینی، نعمت فراوان و فرمانروایی بزرگی را بر فرازشان می بینی. بر فرازشان لباسهای سبز حریر نازک و ضخیم هست و با دست بندهایی از نقره آراسته می شوند «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً» و پروردگارشان نوشیدنی پاک و پاک کننده به آنان می نوشاند. (۱)

منظور از شراباً طهورا

در این آیه خداوند به عنوان ساقی که شراب طهور به این افراد می نوشاند، مطرح می شود. آیات شامل خانواده امیرمومنان(علیه السلام) و افرادی

ص:۵۸

۱- (۱) . ذیل این آیات روایاتی هم نقل شده است.

است که بتوانند مثل ایشان عمل بکنند. در این آیات به اعطای نعمت بزرگ الهی و لطف خاص خدا به افراد و نیکان اشاره می شود؛ اینکه خدا ساقی است و به آنان شراب طهور می چشاند. مقصود از این شراب، نوشیدنی پاک و پاک کننده است، لذا فرمود شراباً طهوراً.

واژه طهور به معنای پاک و نیز پاک کننده است؛ شرابی که روح و جسم را از آلودگی پاک می کند، نورانیت می دهد و به نشاط می آورد. امام صادق(علیه السلام) فرمود: شراب طهور موجب می شود نیکان بهشت از هر چیزی که غیر از خداست، پاک شوند. (۱)

پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) هم فرمود: این شراب موجب می شود حسد از دلهای نیکان پاک بشود. (۲)

توضیح اینکه اصول حاکم بر زندگی مادی با اصول حاکم بر آخرت متفاوت است، لذا نعمتهایی که در این آیات آمده، اشاراتی پر معنا به مواهب بهشتی است وگرنه حقایق نعمتهای بهشتی بالاتر از چیزهایی است که ما شنیده یا دیده ایم. وقتی قرآن کریم از چیزهایی مثل حریر، ظرفهای بلورین و نقره ای، شراب و امثال آن صحبت می کند، در واقع به مشابه های آنها در دنیا اشاره می کند. به عبارت دیگر نعمتهای بهشتی همانندی در دنیا ندارند؛ بلکه حقایقی برترند، ولی خدا با نامهایی که برای ما شناخته شده است، از آنها یاد می کند. مثلاً شراب طهوری که خدا از

۱- (۱) . مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۱۱

۲- (۲) . نورالثقلین، ج ۵، ص ۴۸۵.

آن یاد می کند، اصلًا در دنیا نیست، آنچه ما می بینیم شراب مست کننده، مضر و تلخ است. خدا از شرابی سخن می گوید که با زنجبیل که مادهٔ معطر و مورد علاقه مردم می باشد، ممزوج شده است. خداوند در حقیقت تصویری از نعمتهای برتر بهشتی برای ما ارائه می دهد. این گونه آیات دستمایهٔ شعرای بزرگ فارسی زبان و گاهی عرب زبان شده است، مثلاً حافظ وقتی از می، شراب و جام سخن می گوید، به نعمتهای بهشتی و الهی اشاره دارد. همینطور منظور از «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً» و ساقی بودن خدا برای اهل البیت(علیه السلام) همان معنای الهی و بهشتی است که به عنوان پاداش اعمال داده می شود.

پرسش:

منظور از صفت «لطیف»، که در قرآن چند بار تکرار شده، چیست ؟

پاسخ:

واژهٔ لطیف هفت بار (۱) در قرآن کریم به کار رفته و معمولاً با صفات دیگر مثل حیکم، خبیر و ... همراه است. لطیف از مادهٔ لطف است. لطف در اجسام به معنای سبکی در مورد حرکات و کارها به معنای کوچک و زودگذر است. گاهی هم در موارد زیر به کار می رود:

۱. دقیق ۲. رسیدگی پنهانی به امور ۳. خالق أشیاء ظریف و ناپیدا ۴. اهل مدارا و رفاقت ۵. پاداش دهنده اهل وفا و بخشنده اهل جفا ۶. کم شمارنده عطای خود ۷. موجودات و کارهای بسیار دقیق و باریک غیرقابل درک با حس ۸. خالق چیز ناپیدا.

در مورد خداوند، منظور این است که ذات پاک خدا با احساس کسی درک نمی شود، یعنی غیرمحسوس است یا بدین معناست که خدا

ص:۶۱

۱- (۱) . انعام، ۱۰۳ و ملک، ۱۴ «و هو اللطیف الخبیر» یوسف، ۱۰۰. «ان ربی لطیف لما یشاء انه هو العلیم الحکیم»، حج، ۶۳،لقمان، ۱۶، «ان الله لطیف خبیر»، شوری، ۱۹، «الله لطیف بعباده یرزق من یشاء و هو القوی العزیز» الاحزاب، ۳۴ «إن الله کان لطیفاً خبیراً».

آفریننـدهٔ چیزهـای ریز و ناپیـداست و کارهـایی دارد که از گسترهٔ قـدرت ما بیرون است. در برخی از احادیث أهل البیت(علیه السلام) (۱) هم به این مطلب اشاره شده است.

چند نکته:

۱. تکرار صـفات خـدا مثل رحمن و رحیم گویای نوعی تاکیـد در مورد آنهاست، البته تاکیـد قرآن بر بعضـی صـفات بیشتر از صفات دیگر است.

۲. برخی از تعـداد کـاربرد کلمـات در قرآن، نظمی ریاضـی را جسـت وجـو می کننـد. البته برخی از مـوارد این تکرارهـا واقعاً شگفـت انگیز اسـت، مثـل دنیـا و آخرت کـه در قرآن یـک تـوازن از لحـاظ تعـداد دارنـد. در این روش از شـمارگان واژه ها برداشتهای تفسیری می شود.

در این باره دو دیـدگاه وجود دارد؛ برخی (۲) معتقدند چینش و شـمارش سوره ها مربوط به زمان پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آلـه) است، به نظر برخی دیگر (۳) این چینش منسوب به زمـان عثمـان است. بنابراین نمی توان به این روش تکیه کرد. مثلاً از اینکه شماره سوره آل عمران ۳ و سوره بقره ۲ است، نمی توان معنای خاصی لحاظ کرد، چون اصل مسئله اثبات نشده است.

در شمارگان آیات هم دو مطلب هست.

ص:۶۲

۱- (۱) . اصول کافی، ج ۱، ص ۹۳

۲- (۲) . آیت الله خویی و..

۳- (۳) . آیت الله معرفت و...

الف: چینش کلمات و حروف آیات قرآن به صورت فعلی که اعجاز قرآن هم متوقف بر آن است و حتماً به دستور وحی بود. طبق روایات هم پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) جای آیات را مشخص می کرد.

ب: شماره آیه ها که مثلًا الم شماره اول و «ذلک الکتاب لاریب فیه» شماره دوم است. روی این مطلب نمی شود تأکید زیادی کرد و شمارهٔ آیات را دارای رموز خاصی دانست. به عبارت دیگر، تفسیر براساس حروف أبجد و حروف نورانی و ظلمانی، براساس شمارگان خاص آیات و سوره ها نزد مشهورد مفسران جایگاه ندارد. مرحوم علامه طباطبایی هم در مقدمهٔ المیزان ضمن اشاره به اینکه برخی آَیات را بر حساب جمل و حروف نورانی و ظلمانی و... حمل کرده اند، این روش را رد می کنند.

این نوع برخورد با قرآن سزاوار کلام الهی نیست، چون هدف از نزول کلام خدا این است که ما آن را بفهمیم اما سخن رمزگونه و پیچیده ای که کسی متوجه آن نمی شود و برای تفسیر نیازمند علوم خاص و غریبه است، با این هدف تعارض دارد. مشهور مفسران شیعه و اهل سنت هم چنین روشی را طی نکرده اند و به آن بها نداده اند، البته این سخن به معنای نفی مطلق آن نیست و احیاناً برخی افراد به این مباحث علاقه نشان داده و به نکاتی هم رسیده اند.

پرسش:

چرا خداوند انسان ها را به فسق و فجور هدایت می کند؟

توضیح پرسش:

خداونـد در آیه شانزده سوره اسـری می فرمایند: «اگر بخواهیم افراد یک مکانی را هلاک کنیم، پیشوایان آن دیار را به فسق و تبه کاری امر می کنیم و آن ها را تنبیه می کنیم.» چرا خداوند انسان ها را به فسق و فجور هدایت می کند؟

پاسخ:

در آیه مـذکور می خوانیم: «وَإِذَا أَرَدْنَا أَن نُّهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيراً ؛ (۱) هرگاه بخواهیم [مردم] شهری را هلاک کنیم، به سردمداران ثروتمندانش فرمان می دهیم در آن جا نافرمانی کنند، پس آن گفتار [یا وعده عذاب الهی] بر آن مردم تحقق پیدا می کندو آن شهر را کاملاً درهم می کوبیم.»

ص:۶۵

۱- (۱) . اسری / ۱۶.

خدا قبل از اتمام حجت و بیان دستوراتش به مردم، کسی را مجازات نمی کند. خداوند برای مجازات ملت ها چهار مرحله را تعیین می کند.

۱. خدا دستور می دهد و دستوراتش را روشن می کند.

۲. مردم فاسق نافرمانی می کنند. «فَفَسَقُوا فِیهَا».

۳. مردم مستحق مجازات می شوند. مستحق مجازات شدن برای این است که دستورات الهی به آن ها ابلاغ شد و آنان بعد از اتمام حجت، با دستورات الهی مخالفت کردند.

۴. دچار هلاکت می شوند «فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِیراً»؛ بنابراین آیه می فرماید: ابتدا سردمداران و ثرومندان خوشگذران گناه می کنند. بعد شایسته مجازات می شوند. می دانیم که اراده الهی تابع حکمت است و کسی را بدون دلیل مجازات نمی کند، آری گناهکاری، استحقاق عذاب و اتمام حجت، زمینه ساز عذاب می شود.

خدا می فرماید: هرگاه بخواهیم مردمی را هلاک بکنیم، به ثروتمندانش، افراد خوشگذران و سردمداران فرمان می دهیم. در این جا «ففسقوا فیها» باید این طور معنا بشود که آن ها در آنجا نافرمانی می کنند.

برخی هم خواستند همین گونه ترجمه کنند و فکر می کنیم این چنین هم باشد. منتها نکته مهم در آیه این است که این طور نیست که خداوند کسی را وادار به فسق و فجور بکند. در آیه هم نمی فرماید که ما آن ها را وادار می کنیم فسق و فجور بکنند؛ بلکه خداوند ارائه طریق می کند و اینها به خاطر مخالفت ارادی خودشان، گناهکار و مستحق مجازات می شوند. اگر خدا می فرماید: «اردنا، ما اراده کردیم» به خاطر این

است که اراده خودش تابع حکمت و مصلحت است و خدا کاری را بدون دلیل انجام نمی دهد. وقتی مردم نافرمانی و فساد بکنند، نافرمانی در جامعه زیاد می شود و این زمینه ساز عذاب می شود و این در حقیقت پیامد کارشان است. منظور از اراده خدا در این جا، این است که اراده تکوینی خدا بر این قرار می گیرد که افرادی فاسق و فاجر مجازات بشوند، البته ممکن است این امر گاهی هم تشریعی باشد و خدا دستور بدهد اقوامی را که نافرمانی و فسق و فجور را از حد گذرانده اند، عذاب بکنند و این دو منافاتی با هم ندارند.

نکته:

۱. اراده ای که در این آیه هست، به این معنا نیست که خدا بخواهد این ها گناه بکنند و بعد مجازات بشوند. اصل اول در زندگی بشر، بر اساس آیات قرآن، این است که خداوند می خواهد مردم هدایت بشوند در این میان برخی مخالفت می کنند و خداوند اراده می کند که هر کسی در مقابل دستورات او قرار گرفت، مجازات بشود. این در حقیقت بیان یک سنت و قانون الهی است.

۲. «مترف» به معنای ثروتمند خوش گذران است. این افراد معمولاً در جوامع ناسالم، سردمدار اجتماع و ریشه اصلی فسادها هستند، چون اگر ثروتمند ثروتش را در راه سعادت خود و جامعه به کار ببرد، وسیله ای برای آبادی آخرت می شود. اما افرادی که قرآن از آن ها یاد می کند، ثروتمندان بی درد و سردمدارانی اند که خود ریشه فساد در جامعه اند، لذا در صف اول مقابله با پیامبران و رهبران الهی قرار می گیرند. بقیّه مردم

ص:۶۷

هـم کـه گمراه می شونـد، پشت سـر این هـا قرار می گیرنـد، لـذا قرآن هشـدار می دهـد که مردم شـهرها مـواظب حکـومت و سردمـداران خود باشـند، مواظب ثروتمنـدان خوشـگذران باشـند؛ تـا مبادا جامعه را به فساد و هلاکت بکشـند. تـذکر این نکته ضروری است که بایـد مسـئله مبارزه با فساد را در جامعه خیلی جدی بگیریم. در سالهای اخیر هم رهبر معظم انقلاب روی این مسئله خیلی اصرار دارند.

نکته مهم قرآنی آن هم همین است که اگر یـک جـامعه ای آلوده به فسـاد (اقتصـادی، اجتمـاعی، اخلاقی و ...) شود (که البته خیلی از آن ها هم در فساد اقتصادی ریشه دارنـد،) و مبارزه با آن جـدی گرفته نشود، ممکن است کل جامعه نابود شود، چون جامعه مثل یک کشتی است.

اگر عده ای آن را سوراخ بکنند و آب داخل کشتی رود، همه مسافران کشتی غرق می شوند.

۳. بـا توجه به این که آیه، مـترفین رامورد خطـاب قرار می دهـد، به این مطلب اشـاره شـده است که فسـاد اقتصـادی ریشه همه فسادها هست؛ البته شاید نتوان اشاره صریحی از آیه استفاده کرد. تجربه، وجود چنین رابطه ای را نشان می دهد.

اضـافه می کنیم که «مترفیها» در این جا یک وصف است و وصف مشـعر به علیت است، بنابراین می توان از خود آیه هم چنان اشعاری به دست آورد، ولی باز تصریحی نیست و باید به آیات و روایات دیگر هم مراجعه کرد.

ص:۶۸

پرسش:

علم خدا به آینده، از سنخ علم های ما و (احتمالات و پیش بینی ها) است یا از نوع پیش بینی های قطعی الوقوع است ؟

پاسخ:

علم خداونـد از منظر قرآن کریم همـان طور که به حـال تعلق می گیرد، به گذشـته و آینـده نیز تعلق دارد و او حـال گذشـته و آینده را می داند.

«يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلاَ يُحِيطُونَ بِشَيْ ءٍ مِنْ عِلْمِهِ». (۱) ی عنی: می داند چیزی را که واقع خواهد شد و چیزی را که در گذشـته واقع شده است و هیچ کس بر علم او احاطه ندارد. معنای «احاطه نداشـتن کسی بر علم خدا» این است که علم خدا گذشته، حال و آینده یکسان است.

نکته: علم خـدا بـا علم بشـر تفـاوت دارد، چون علم انسان ها معمولاً «حصولی» (صورهٔ شـیء عنـدالعقل) است و ما تا چیزی را نبینیم، نشنویم و ...، و تصور نکنیم، یا بر اساس تعقلات برهانها صغری و کبری در ذهنمان حاضر نشود، علم پیدا نمی کنیم.

۱- (۱) . بقره / ۲۵۵.

سنخ دیگر علم، «حضوری» (حضور معلوم عند العالم) است، یعنی شخصی که عالم است، معلوم نزدش باشد. مثل علم ما به تصورات ذهنی مان. مثلاً ـ من تصویری از انسان دو سر در ذهن خود می سازم و به این تصوری که در ذهنم ساخته احاطه و علم دارم. بدون هیچ واسطه ای ام، این علم حضوری است، یعنی معلوم در ذهن عالم حاضر است.

علم خدا به جهان از نوع دوم است و همه جهان ساخته خدا و در نزد او حاضر است و خداوند به آنها علم دارد. پس لازم نیست تصوّر و عکسی از جهان باشد تا خدا آن را تصوّر کند و علم بیابد. به این ترتیب نیازی نیست که این موجود حتماً در خارج تحقق پیدا کرده باشد و بعد خدا به آن علم پیدا کند.

فصل سوم: انسان شناسی

اشاره

ص:۷۱

پرسش:

چرا انسان امانت الهی را که آسمان و زمین قبول نکردند، پذیرفت ؟

پاسخ:

خداوند می فرماید:

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُوماً جَهُولاً؛ (۱)در حقیقت ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم، و [لی] از برداشتن آن سر باز زدند، و از آن بیمناک بودند، و انسان آن را بر دوش کشید؛ در واقع او بسی ستمگر و بسیار نادان است!»

مقصود از امانت الهی:

مفسران (۲) چند احتمال در مورد این امانت داده اند، از جمله:

۱. آزادی و اختیار

۲. عقل و درایت

۳. ولایت و جانشینی الهی

ص:۷۳

۱- (۱) . احزاب، ۷۲

۲- (۲) . تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۵۱ - ۴۵۵، المیزان، ج ۱۶، ص ۳۵۰، البرهان، ج ۴، ص ۴۹۹.

۴. معرفت خدا

۵. واجبات و تکالیف الهی

در یک جمع بندی می توان گفت امانت الهی همان قابلیت تکامل نامحدود بشر است که آمیخته با اختیار و عقل برای رسیدن به مقام انسان کامل و پذیرش ولایت الهی است. به عبارت دیگر درایت، معرفت و عقل زمینه ساز مسئولیت پذیری و قبول ولایت الهی (امانت بزرگ خدا) است.

در برخی از احادیث (۱) منظور از این امانت قبول ولایت امیرمومنان علی(علیه السلام) و فرزندانش(علیه السلام) معرفی شده است که گویای یکی از شعاعهای ولایت الهی است. همهٔ نعمتهای الهی حتی وجود انسان امانت است، ولی امانت اساسی همان قابلیت تکامل و ولایت الهی است و ولایت پیامبران و ائمهٔ از شعاعهای آن شمرده می شود. در حقیقت قابلیت تکامل آنقدر مهم است که قرآن از آن به عنوان امانت یاد می کند.

نکته مهم این است که لازمه عرضهٔ مستقیم امانت الهی به کوه و... اعطای عقل و اراده و قدرت سخن گفتن است؛ مگر اینکه منظور از عرضه، مقایسه استعدادهای این موجودات با این امانت باشد به این معنا که با زبان حال گفتند ما شایستهٔ پذیرفتن امانت نیستیم؟

۱- (۱) . البرهان، ج ۳، ص ۳۴۱، تفسیر صافی، ج ۴، ص ۲۰۶ – ۲۰۸. کافی، ج ۱، ص ۴۱۳، ح ۲، بحارالانوار، ج۲۳، ص۲۷۵، ح۱، ص ۲۷۹، ح ۱۹ و ص ۲۸۰، ح ۲۲، ج ۳۶، ص ۱۵۰، ح۱۲۷، بصائر الدرجات، ص ۷۶، ح ۲، تاویل الآیات، ص ۴۶۰.

برخی از مفسران (۱) معنای دوم (زبان حال) را ترجیح می دهند و می گویند: فأَبین أن یحملنها؛ یعنی این امانت و ظرفیت وجودی برای تکامل با کوه و... تناسب ندارد؛ به خلاف انسان.

نکته

براساس آیاتی چون «سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِی السَّماوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ؛ آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، برای خدا تسبیح می گویند» و براساس روایات، خداوند ولایت خود و ائمه اطهار(علیه السلام) را بر کوهها عرضه کرد و آنها در حد ظرفیت خود پذیرفتند و اولین سنگی که به وحدانیت خدا اقرار کرد، سنگ عقیق بود. (۲)

ما در برابر این آیات و روایات، با دو موضوع رو به روییم: تسبیح موجودات و قبول امانت الهی.

در مورد تسبیح به نظر می رسد. موجودات به صورت تکوینی تسلیم خدا هستند و مخالفت برایشان معنا ندارد. مثلاً کوه نمی تواند با خدا مخالفت کند، چون اراده به معنای اختیار را ندارد، پس تسبیح آنان گویای تسلیم محض بودنشان است.

در مورد امانت الهی به نظر می رسد اگر آن را «عرضه مستقیم» بدانیم و بگوییم آنها (کوه ...) نپذیرفتند و مخالفت کردند، با مشکل (معنا

ص:۷۵

۱- (۱) . تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۵۴، تفسیر آسان، ج ۱۶، ص ۱۴۹

۲- (۲) . وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۸۶، ح ۵۹۹۸، بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۲۸۰، ح ۲، ص ۲۸۳، ح ۷، ج۳۷، ص ۹۴، ح ۵۷.

نداشتن مخالفت کوه و ... با خدا، به دلیل نداشتن اختیار و عقل...) روبه رو می شویم، ولی اگر گفتیم مقصود «عرضه مقایسه ای» است این مشکل از بین خواهد رفت.

مقصود از ظلوم و جهول بودن انسان

دلیل اینکه خداوند انسان را با اینکه امانت را پذیرفت بسیار ستمگر و نادان می داند، که با برخی از انسانها این امانت الهی را فراموش می کنند و با بیراهه رفتن و به خود ستم می کنند. یا اینکه اساساً در انسانها زمینهٔ جهل و ستم وجود دارد.

نتیجه اینکه آیه در مقام سرزنش انسان به خاطر پذیرش این امانت نیست، چون پذیرش امانت الهی کار ناپسندی نبود، بلکه ظلوم و جهول دانستن او به خاطر فراموش کردن امانت الهی است، البته ظلوم و جهول بودن یک حکم کلی برای همه انسانها نیست.

آیه هشدار را هم به انسانهای مومن می دهد که مراقب امانت الهی باشند. خلاصه سخن اینکه در آیه مقایسه وجودی بین وجود انسان (دارای ظرفیت پذیرش امانت) و وجود دیگر موجودات صورت پذیرفته است و منظور از ظلوم و جهول بودن هم فراموشی امانت الهی است، نه اینکه انسان در پذیرش امانت اشتباه کرده است.

ص:۷۶

پرسش:

در قرآن آمده است، رزق و روزی بدست خداست، اگر اینگونه است اختیار انسان چگونه توجیه می شود؟

پاسخ:

خداوند در آیهٔ ۲۶۱ سورهٔ بقره می فرماید:

«مَثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِی سَبِيلِ اللّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِی كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِأْئَةُ حَبَّةٍ وَاللّهُ يُضَاعِفُ لِمَن يَشَاءُ وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ؛ مثال کسانی که اموالشان را در راه خدا مصرف می کنند، همانند مثال دانه ای است که هفت خوشه برویاند؛ که در هر خوشه ای، صد دانه باشد؛ و خدا [آن را] برای هر کس بخواهد دو [یا چند] برابر می کند؛ و خدا گشایشگری داناست.» (۱)

در سوره های دیگر می فرماید:

«إِنَّ اللّهَ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ» (۲)

ص:۷۷

۱- (۱) . نکته: خدا فرمود: «مثل کسانی که انفاق می کنند» و نفرمود «مثل أموالشان»، یعنی خود افراد رشد می کنند، این منافاتی ندارد که پاداش هم به آنها داده بشود

۲- (۲) . آل عمران، ۳۷.

«إِنَّ رَبَّکَ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن یَشَاءُ وَیَقْدِرُ إِنَّهُ کَانَ بِعِبَادِهِ خَبِیراً بَصِیراً»؛ (۱)

همانا پروردگار تو رزق هر کسی را که بخواهد وسیع می کند و رزق هر کسی را هم که بخواهد تنگ می گیرد، چون او به بندگانش آگاه و بیناست.»

برای رسیدن به پاسخ باید به چند مطلب توجه کنیم:

۱. تفاوت پاداش با فضل الهی:

ما در مقابل کارهایمان با دو موضوع «پاداش» و «فضل الهی» روبه روییم. پاداش به اندازه عمل و فضل الهی بیشتر از عمل، مثلاً هفتصد برابر است. در واقع آنچه براساس فضل الهی داده می شود، بخشش اضافی است. آیه «یُضَاعِفُ لِمَن یَشَاءُ؛ برای هر که بخواهد اضافه می کند.» به همین لطف الهی اشاره دارد. خداوند به خاطر ویژگیها و شایستگیهای افراد، حتی بیشتر از هفتصد برابر به آنها می دهد. این بخشش به خود شخص بستگی دارد؛ اینکه بتواند خود را آماده بکند و تحت پوشش لطف الهی در بیاورد. به عنوان مثال اگر دانش آموزان امتحان بدهند، معلم براساس پاسخهای صحیح به آنها نمره می دهد، ولی به برخی افراد که در کلاس فعالیت زیاد یا اخلاق و ادب خوبی داشتند، به عنوان نمره کلاسی، بخشش ویژه ای قائل می شود.

۱- (۱) . اسری، ۳۰.

۲. تبعیت ارادهٔ الهی از حکمت او:

برخی از صفات الهی تابع برخی دیگر از صفات اوست، مثلاً ارادهٔ خدا تابع حکمت اوست. خداوند چون حکیم است، اراده و کار غیرحکیمانه نمی کند. در اینجا وقتی می فرماید خدا رزق هر که را بخواهد، اضافه یا تنگ می کند، یا می فرماید به هر که بخواهد چند برابر پاداش می دهد، در حقیقت این اراده بی ضابطه نیست، بلکه به هر کسی براساس شایستگی، اخلاص و لیاقتش می بخشد. البته موارد استثنایی برای آزمایش افراد هم هست.

۳. اراده الهی و اراده بشر:

ارادهٔ بشری در طول ارادهٔ الهی است؛ مثل برقی که به لامپ وصل می شود. یک کلیدی هست که با آن می توان برق را خاموش یا کم و زیاد کرد، اما برقی که در سیستم جریان دارد، از منبع اصلی - سد یا نیروگاه - است. در حقیقت همهٔ اختیارات در دست منبع اصلی است. خدا به همه نیرو و اجازهٔ کار می دهد، پس همه چیز به دست اوست. در عین حال من می توانم کلید را روشن یا خاموش بکنم. در حقیقت من اختیار محدودی - در چهارچوب ارادهٔ الهی - دارم. پس اعمال قدرت بشر منافاتی با ارادهٔ الهی ندارد.

در موضوع ما، دو نوع آیه داشتیم:

۱. «وَاللّهُ یُضَاعِفُ لِمَن یَشَاءُ» (۱)که در آن، ارادهٔ خدا به دادن پاداش اضافی - از باب لطف - مطرح است، یعنی خدا به برخی افراد، به خاطر ویژگی، اخلاص و تلاششان، پاداش بیشتر می دهد.

۱- (۱) . بقره، ۲۶۱.

۲. آیۀ ۳۷ آل عمران و ۲۰ اسری که طبق آن، خداوند به هر کسی که بخواهد، رزق زیاد یا کم می دهد.

در حقیقت این بحث مطرح است که ارادۀ ما در طول ارادۀ الهی است. به عبارت دیگر خدا به انسان پیامبر درونی، مثل عقل، و بیرونی داده است. عقل انسان را راهنمایی می کند که چگونه می تواند از علم و توانایی خود بیشتر بهره بگیرد و رزق بیشتری به دست بیاورد؛ اما انسان می تواند تنبلی بکند و رزق کمتری به دست بیاورد. هر دو خواست خدا و در راستای ارادۀ الهی است و تصمیم گیر نهایی، انسان است.

رفع شبهه

به نظر برخی مرجع ضمیر مستتر «هو» در یشاء من است؛ نه الله و ترجمۀ آیه چنین است: «خداوند به هر کسی که خودش بخواهد، روزی می دهد» یعنی اگر آن کس خودش بخواهد خدا مالش را مضاعف می کند، مثلاً خودش بخواهد که انفاق کند، دستورات خدا را اجرا نماید و... .

به نظر می رسد این مطلب در برخی از آیات، از جمله آیه مذکور قابل اجرا نباشد، مثل واژۀ یضل که ضلالت را گاهی به خدا و گاهی به دیگران نسبت می دهیم. برای نمونه در آیه «إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ» (۱)ممکن است کسی ضمیر یشاء را به «من» برگرداند و بگوید مقصود این است که انسان اختیار دارد، اما در آیه «وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ»،

۱- (۱) . رعد، ۲۷.

«يَفْعَلُ اللّٰهُ مَا يَشَاءُ» (۱)که هم ضلالت و هم فعل یشاء (خواستن) به خدا نسبت داده شده است، نمی توان گفت ضالمین را خدا گمراه می کند و این به خواست خودشان است، یعنی ظاهر آیه با ما همراهی نمی کند. فاعل ظاهراً خداوند است؛ هر چند براساس برخی دیگر از آیات و استنباطاتِ مفسران، (۲) ریشهٔ گمراهی ظالمین و فاسقین، ظلم و فسق خودشان است، یعنی خداوند هدایت و ضلالت را به انسانها عرضه می کند و هر کسی طبق خواست خود راه گمراهی یا هدایت را انتخاب می کند.

در مورد رزق هم ممکن است براساس برخی از آیات، بتوانیم یشاء را به «من» برگردانیم و ارادهٔ انسان را محفوظ بداریم، ولی در برخی از آیات این مشکل حل نمی شود، بنابراین باید جواب قابل اجرا در همهٔ آیات بدهیم و آن این است که ارادهٔ انسان در طول ارادهٔ خداست و ارادهٔ خدا تابع حکمت است و خداوند کاری خلاف نمی کند. حکمت الهی این است که انسان در پرتو اختیارش، تکامل یابد و اگر مجبور باشد، خلاف حکمت خواهد بود؛ مثلاً اگر خدا رزق را بدون ضابطه به کسی بدهد، خلاف حکمت عمل کرده است. بنابر این اگر خدا اراده می کند رزق کسی را اضافه یا کم کند، این اراده تابع حکمت الهی است.

۱- (۱) . ابراهیم، ۲۷

۲- (۲) . تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۴۶۲.

فصل چهارم: جهان شناسی

اشاره

ص:۸۳

پرسش:

آیا پیش از خلقت آسمانها و زمین و انسانها، آفرینشی بوده است ؟

پاسخ:

خداوند می فرماید: «اللَّهُ الَّذی خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ؛ (۱) خدا کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را بین آن دو هست، در شش روز [و دوره] آفرید.» در آیات دیگر (۲) توضیح می دهد که زمین را در دو دوره آفرید و آسمانها را در چند دوره، بعد کوهها، موجودات زمینی و... را آفرید. از این آیات استفاده می شود که خلقت مراحلی داشت و در هر مرحله موجوداتی آفریده شدند. نتیجه اینکه تا آسمان و زمین و جهان مادی نباشد، موجودات زنده نخواهند بود.

بنابراین قرآن دست کم نسبت به خلقت قبل از آسمانها و زمین و جن و انس ساکت است؛ بلکه از برخی آیات مثل «هَلْ أَتَی عَلَی الْإِنسَانِ حِینٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُن شَیْئاً مَذْکُوراً؛ (۳) آیا زمان طولانی بر انسان گذشت که چیز

۱- (۱) . سجده،۴؛ ر.ک. به: فرقان، ۵۹ ؛ ق ۳۸

۲- (۲) . فصلت، ۹ - ۱۲

۳- (۳) . انسان، ۱.

قابل ذکری نبود.» استفاده می شود که قبل از خلقت فعلی، مخلوقی نبود؛ البته در برخی روایات مطالبی وجود دارد که شاید به کمک آنها و شاید اشارهٔ برخی از آیات بتوان مطلب دیگری را استفاده کرد، مثلاً در برخی روایات اشاره شده است که «اول ما خلق الله نوری؛ (۱) اولین چیزی که خلق شد، نور من (پیامبر اکرم) بود.» در حالی که به صورت طبیعی اول آسمانها و زمین و بعد انسانها آفریده شده اند. حالا اگر خلقت نوری را از خلقت معمولی جسمی و مادی جدا بکنیم، راه جمع دارد. به این صورت که خلقت نوری برخی از اولیای الهی قبل از خلقت مادی جهان بود. بنابراین تفسیر قبل از خلقت معمولی جن و انس و آسمانها و زمین، مخلوقات نوری آفریده شده بودند.

ص:۸۶

۱- (۱) . بحارالانوار، ج ۱، ص ۹۷، ح ۷، ج ۱۵، ص ۲۴، ح ۴۴، ج ۲۵، ص ۲۲، ح ۳۸، ج ۵۴، ص ۱۷۰، عوالی اللآلی، ج ۴، ص ۹۹، ح ۱۴۰ و در روایتی آمده است: «فی بعض الاخبار العامیّهٔ عن النبی(صلی الله علیه و آله)، اول ما خلق الله روحی». بحارالانوار، ج ۵۴، ص ۳۰۹.

پرسش:

با توجه به آیه ۱۲ سوره طلاق، خداوند چند جهان آفریده است ؟

پاسخ:

در آیهٔ ۱۲ سورهٔ طلاق: «...وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ؛ خدا کسی است که هفت آسمان را آفرید، و از زمین (نیز) همانند آنها را؛»

مفسران بحث دارند که «مثل بودن» در عدد است یا در جنس، یعنی جنس زمین از جنس و مواد آسمانهاست یا تعداد زمین به تعداد آسمانها می باشد. یعنی همانطور که آسمانها هفت گانه است - و اگر عدد هفت را برای کثرت بگیریم، یعنی تعداد زیادی آسمان آفریده شده است - تعداد زیادی زمین هم آفریده شده است. احتمالات متعددی در این آیه داده شده است. اگر احتمال اخیر - مثل بودن در تعداد (۱) - را بپذیریم، با روایاتی که می گویند غیر از زمین و حضرت آدم، زمین و آدمهای دیگری هم بودند سازش دارد و برخی یافته های کیهان شناسی هم این مطلب را به صورت احتمال مطرح می کنند.

ص:۸۷

۱- (۱) . قاموس قرآن، ج ۱، ص ۶۶، انوار العرفان، ج ۱، ص ۳۷۹، انوار درخشان، ج ۱، ص ۹۴، تفسیر آسان، ج ۱، ص ۷۴، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۶۶ - ۱۶۷، المیزان، ج ۱۶، ص ۲۳۲ و...

روایـاتی هم در مورد تعـدد آدمهـا، خلقت انسانهـای قبل از (۱) آدم أبوالبشـر و وجود کرات مسـکونی دیگر هست؛ مثلاًـ امـام علی(علیه السـلام) فرمود: «در کره هـای دیگر شـهرهایی مثـل شـهرهای شـما هست.» (۲) اینهـا می تواننـد مجموعه همسانی را تشـکیل بدهنـد و این احتمال کیهان شناسـی را تقویت بکنـد، ولی به هر حال آن نکتـهٔ قرآنی (مثل بودن در تعداد) و این نکتهٔ کیهان شناختی (وجود کره مسکونی دیگر) به صورت احتمال مطرح شده اند به روایات هم نمی توان خیلی تکیه کرد.

ص:۸۸

۱- (۱) . بحار، ج ۵۴، ص ۳۲۹، ۳۳۵ و ج ۵۵، ص ۲۲۸، ج ۵۷، ص ۱۲۱، ج ۵۴، ص ۳۲۹، ح ۱۱

۲- (۲) . تفسیر پرتوی از قرآن، ج ۳، ص ۳۰۶، تفسیر جامع، ج ۵، ص ۴۹۸.

پرسش:

چرا حوادث طبیعی مثل زلزله و سیل اتفاق می افتد؟ ریشه این

بلاها چیست ؟

پاسخ:

در سالهای اخیر حوادثی در کشور ما اتفاق افتاده که باعث ایجاد این سوال در ذهن خیلی از مردم شده است. به راستی فلسفه این بلاها و مشکلات چیست؟ این مسئله را از چند بعد می شود بررسی کرد.

۱) نگاه فلسفی و کلامی: نظام خلقت نظام نقص و مشکلات و جمع بین خیر و شر است. ما وارد این بحث نمی شویم.

۲) نگاه قرآنی و روایی: در قرآن سه دسته آیات هست که سه فلسفه برای چرائی حوادث طبیعی و مشکلات بشر مطرح می کند.

۱. انواع حوادث و مشکلات: مشکلات و حوادث طبیعی گاهی در اثر ظلم افراد به هم است، مثلاً اسرائیل غاصب بر سر شهرهای فلسطین بمب می اندازد و مردم ناقص العضو می شوند یا به شهادت می رسند و مشکلاتی از این دست که استکبار بر سر برخی ملتهای مظلوم می آورد یا افراد عادی گاهی به هم ظلم می کنند و مشکلاتی به وجود می آورند. روشن است که در مقابل ظلم باید ایستاد و یاور مظلوم بود.

ص:۸۹

۲. گاهی سختی و حوادث در اثر عمل کرد انسان پدید می آید. «وَمَا أَصَابَكَم مِن مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكَمْ وَيَعْفُوا عَن كَثِيرٍ؛ (۱)و هر مصیبتی به شما رسد پس بخاطر دستاورد شماست! و بسیاری (از خطاهای شما) را می بخشد.» مثلاً انسان ها به خاطر کوتاهی یا گناهان گرفتار برخی از مشکلات می شوند، مانند پدر و مادری که مسائل بهداشتی و مذهبی را در ازدواج رعایت نمی کنند و بچه ناقص الخلقه نصیب آنها می شود. این ها باید خود را سرزنش کنند و مواظب باشند که این کار تکرار نشود و به دیگران هم توصیه بکنند که این کار را نکند، گاهی هم در اثر کوتاهی هاست، برای مثال اگر کسی ساختمان خود را بر اساس اصول مهندس نسازد و ضد زلزله نکند و از طرف دیگر کشورش روی نوار زلزله قرار داشته باشد، هنگام زلزله آسیب خواهد دید. پس او نتیجه کوتاهی خود را می بیند.

«وَمَا أَصَابَكُم مِن مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» اینها دست آورد خود ماست. حتی در آیه ای دیگر می فرماید:

«وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا» (۲)اگر خدا می خواست بر اساس گناهان و ظلمهایی که افراد به هم می کنند، آنان را گرفتار بکند، «ما ترک علی ظهرها من دابه» هیچ جنبنده ای نمی ماند؛ «وَلكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمّىً». اما خدابه آنها رحم می کند اجل آن ها را تاخیز می اندازد. گاهی ممکن است ما برخی از نتایج اعمال خود را ببینیم . این که «و یعفوا عن کثیر» خدا بسیاری از آن ها را می بخشد.

ص:۹۰

۱- (۱) . شوری / ۳۰

۲- (۲) . فاطر / ۴۵.

۳. بخشی دیگر از حوادث به دلیل امتحان بشر است. خداوند می فرماید: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْ ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» «أُولئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِن رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» (۱) (۲)در این آیه چند تاکید هست. «حتماً و حتماً با چیزی از ترس و گرسنگی و نقس اموال و جان ها (مردن افراد) و میوه ها و (نتایج کارها) شما را امتحان می کنیم و بشارت باد صابران. کسانی که وقتی مصیبتی به آن ها می رسد، می گویند ما از خدائیم وبه سوی خدا باز می گردیم. بعد در پایان خدا بشارت می دهد صلوات و رحمت پروردگار بر آنهاست و آنان حقاً هدایت شده اند.» و در روایات هم این مطلب بیان شده است. از امیرمومنان علی(علیه السلام) حکایت شده است: «ان البلاء للظالم ادب و للمؤمن امتحان و للانبیاء درجهٔ» (۳) همانا بلا- برای ظالم ادب است، یعنی خدا گاهی افراد را به خاطر گناه و ظلمی که به دیگران کردند، ادب می کند و برای انسانهای مومن امتحان است، تا ببینند انسانهای صبور چه کسانی اند و برای رهبران الهی درجه است، یعنی اگر پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) به مشکلاتی در زندگی برخورد می کند، نه به خاطر این

۱- (۱) . بقره / ۱۵۵؛ محمد / ۳۱؛ عنکبوت / ۲

۲- (۲) . بقره / ۱۵۶ - ۱۵۷

۳- (۳) . مستدرک وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۳۷، ح ۲۴۰۰،بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۲۳۵، و ج ۷۸، ص ۱۹۸، ح ۵۵. اما در جامع الاخبار، تاج الدین الشعیری، ص ۱۱۳ همین روایت از پیامبر اعظم(صلی الله علیه و آله) حکایت شده است.

است که از خدا دور است؛ نه او به خدا نزدیک است و به امتحان هم نیاز ندارد. فقط گرفتاری او به خاطر این است که مراتب قرب او بالا برود.

این مطلب ممکن است نسبت به افراد فرق بکند، حتی ممکن است چند نفر در یک محل گرفتار سیل یا زلزله بشوند؛ یکی به خاطر سهل انگاری و دومی برای امتحان و افزایش درجه و عنایت و سومی به خاطر ظلم دیگران پس نمی توان گفت در یک حادثه طبیعی همه افراد به یک علت گرفتار می شوند.

ص:۹۲

پرسش:

منظور از ملکوت آسمانها و زمین در سوره انعام آیه ۷۵ چیست ؟

پاسخ:

در این آیه می خوانیم: «وَكَذلِكَ نُرِى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ؛ (۱) و اینگونه، فرمانروایی مطلق آسمان ها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم؛ (تا بدان استدلال کند) و بخاطر آنکه از یقین کنندگان باشد.»

واژهٔ ملکوت در اصل از ریشهٔ ملک و به معنای حکومت و مالکیت است. «واو» و «نا» آخر کلمه برای تأکید و مبالغه است. بنابراین مقصود از ملکوت فرمانروایی مطلق خدا بر سراسر عالم هستی است.

ملکوت چیست؟

مفسران در مورد اینکه ملکوت آسمان و زمین که خدا به حضرت ابراهیم(علیه السلام) نشان داد چه بود، چند دیدگاه دارند.

۱- (۱) . انعام، ۷۵.

۱. این آیه فشرده ای از آیات بعد است که به خداشناسی حضرت ابراهیم با دیدن ماه و خورشید می پردازد؛ اینکه وقتی ماه را می بیند می گوید این پروردگار است و چون غروب می کند، می گوید این برای پروردگاری مناسب نیست و چون خورشید را می بیند، همان سخن را تکرار می کند آنان می گویند این ماجرا همان مشاهدهٔ ملکوت است.

۲. عالم ملکوت عالم اسرار و نظم و شگفتی جهان ما و جهان غیب است. توضیح اینکه دو عالم مُلک و ملکوت (عالم طبیعت و ماورای طبیعت) داریم و عالم ملکوت همان عالم غیب و سر جهان است. از امام باقر(علیه السلام) حکایت شده است که خداوند به چشم حضرت ابراهیم نوری بخشید که عمق آسمانها و زمین را دید. (۱)

احادیث دیگری هم داریم که براساس آنها خدا همانگونه که ملکوت را به ابراهیم(علیه السلام) نشان داد، به پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار(علیه السلام) هم نشان داد. (۲)

این احادیث مسئله را به صورت عمیق تری مطرح می کنند؛ اینکه خداوند چشمی عطا می کند که می توانند ژرف نگر باشند و به ظواهر طبیعت اکتفا نکنند.

خداوند در پایان آیه می فرماید: «وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ؛ و به خاطر آنکه از یقین کنندگان باشد.» در حقیقت حضرت ابراهیم به یگانگی خدا یقین

ص:۹۴

۱- (۱) . نور الثقلین، ذیل آیه، تفسیر صافی، ج ۲، ص ۱۳۱ و ۱۳۲

۲- (۲) . تفسیر صافی، ذیل آیه.

داشت و این تعیین بـا مطالعـهٔ اسـرار آفرینش به کمال رسـید. از ذیل آیه نیز اسـتفاده می شود که اهل یقین شـدن یکی از آثار دیدن ملکوت است.

فرق یقین و اطمینان

در بحث زنـده کردن موجودات حضـرت ابراهیم، فرمود: تـا قلبم مطمئن شود. اطمینـان مرتبـهٔ علم عـادی است، امـا یقین مرتبهٔ بالاتری است و سه درجه (علم الیقین، حق الیقین و عین الیقین) دارد. یقین که عالی ترین درجه ایمان است، در اثر داشـتن دید ملکوتی پدید آمد.

ص:۹۵

فصل پنجم: راهنماشناسی

اشاره

ص:۹۷

پرسش:

با توجه به این که در قرآن تنها نام ۲۶ پیامبر آمده است، چگونه می توان وجود صد و بیست و چهار هزار پیغمبر را ثابت کرد؟

پاسخ:

نام یازده نفر از پیامبران الهی در سوره نساء آمده است. (۱) این افراد عبارت اند از:

ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، عیسی، ایوب، یونس، هارون، سلیمان و داود. نام پانزده نفر دیگر در آیات دیگر قرآن آمده و عبارت است از: حضرت آدم، ادریس، هود، صالح، لوط، شعیب، ذی الکفل، موسی، یسع، الیاس، زکریا، یحیی، عزیز و محمد(صلی الله علیه و آله).

هر چند تنها نام این ۲۶ نفر در قرآن آمده است، ما در خود قرآن می خوانیم: «وَرُسُلاً قَدْ قَصَصْناهُمْ عَلَیْکَ مِن قَبْلُ وَرُسُلاً لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَیْکَ؛ و فرستادگانی که بیقین (سرگذشت) آنان را پیش از این، بر تو حکایت نمودیم، و فرستادگانی که (سرگذشت)شان را بر تو حکایت نکردیم.»

۱- (۱) . نساء / ۱۶۳.

مضمون همین مطلب در آیه ۷۸ سوره غافر هم آمده است.

در مورد تعداد کل پیامبران - اعم از آن ها نامشان در قرآن آمده و یا نیامده است - روایاتی داریم. از جمله از ابوذر(علیه السلام) حکایت شده است که تعداد پیامبران را از پیامبر(صلی الله علیه و آله) پرسیدند، فرمود: صد و بیست و چهار هزار نفر بودند. ابوذر پرسید: چند نفر رسول بودند؟ فرمود: سیصد و سیزده نفر و بقیه تنها پیامبر بودند. ابوذر پرسید: چند کتاب الهی بر آن ها نازل شده؟ پیامبر فرمود: صد و چهار کتاب؛ ده کتاب ... (۱)

نکته: ۱. عدد صد و بیست و چهار هزار می تواند عدد کثرت است. توضیح این که عددهایی که ما به کار می بریم، گاه واقعی اند، مثلاً می گوییم: ۶ نفر به منزل ما آمدند و گاهی عدد را برای نشان دادن کثرت به کار می بریم، مثلاً می گوییم ۷۰ نفر آمدند. در حالی که وقتی می شماریم می بینیم ۶۵ نفر آمدند. در این جا هم برخی از مفسران احتمال داده اند این عدد برای کثرت باشد، چون خداوند برای همه اقوام پیامبر و راهنما می فرستاد «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (۲)و نمی شود ملتی بدون پیامبر و راهنما بوده باشد. ملت ها هم ممکن است تعدادشان زیادتر یا کمتر از این عدد باشد. بنابراین احتمال دارد این عدد برای کثرت باشد.

۲. روش قرآن این است که در جزئیات امور وارد نمی شود، مخصوصاً جزئیاتی که گاهی مفید هم نیست، به ویژه در داستانهای انبیاء منتها

ص:۱۰۰

۱- (۱) . مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۷۴ و تفسیر صافی، ج ۱، ص ۵۲۱

۲- (۲) . رعد / ۷.

روایات مختلفی در مورد تعداد پیامبران داریم و اگر بخواهیم ظاهر این روایات را بگیریم، صد و بیست و چهار هزار پیغمبر می شود و اگر بخواهیم این عدد را کثرت بگیریم ممکن است بگوییم: تعداد واقعی و کمتر یا زیادتری بوده اند.

۳. اگر سوال شود چرا نـام بقیه پیـامبران در قرآن کریم نیامـده، جوابش این است که قرآن به دنبال بر شـرمدن نام همه پیامبران نبود، بلکه در راسـتای اهـداف ترتیبی نام یا داسـتان برخی از پیامبران را بیان کرده است، مخصوصاً پیامبرانی که مخاطبان اولیه قرآن آن ها را می شناختند، مثل موسی و عیسی و...

خداونـد در دو آیه (۱) به این مطلب اشـاره می کنـد، مثلاًـ سوره غافر می فرمایـد: «وَمِنْهُم مَن لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ ؛ (۲) داستان برخی پیامبران را اصـلاً برای تو نگفتیم.» بنابراین چون نکته تربیتی یا حکمت دیگری نبود، خداوند نام و داسـتان برخی را ذکر نکرده است.

۴. بـا توجه به این که بیشتر پیـامبرانی که نامشان در قرآن هست، برای اقوام موجود در خاور میانه - مثل قوم هود و عاد و ثمود و شعیب - فرستاده شدند، ممکن است پرسیده شود آیا این مسئله علت خاصی دارد؟

در پاسخ باید گفت: مسـلماً خداوند برای تمام ملت ها هادیان و پیامبرانی فرسـتاد و ما نمی توانیم بگوییم که مثلاً سرخ پوستان آمریکا،

ص:۱۰۱

۱- (۱) . غافر / ۷۸؛ نساء / ۱۶۴

۲- (۲) . غافر / ۷۸.

مردم موجود در جنگلهای آمازن، هند قدیم، آفریقا و ... پیامبر و هادی نداشتند. در برخی روایات هم وارد شده است مثلاً پیامبرانی سیاه پوست در آفریقا بودند. روایتی از امیرمومنان(علیه السلام) (۱) حکایت شده است. اقتضای قاعده «لکل قوم هاد» هم همین است خداوند برای همه ملت ها پیامبرانی فرستاده باشد تا مسائل را برای آن ها بیان و اتمام حجت بکنند اما نام آن ها در قرآن نیامد، چون: ۱. قرآن در پی ذکر نام تمام پیامبران نبود.

۲. این مطلب برای اهداف تربیتی قرآن لازم نبود و قرار نبود قرآن دائرهٔ المعارفی شامل اسامی و شرح زندگی صد و بیست و چهار هزار پیامبر بشود، چون قرآن کتاب تاریخ نیست، اما نام بردن از پیامبرانی که برای عرب صدر اسلام شناخته شده بودند – پیامبران خاورمیانه – در راستای اهداف تربیتی قرآن کریم است نام پیامبران برای عربهای صدر اسلام شناخته شده بود و گاهی آن ها را به بزرگی یاد می کردند، لذا بیان زندگی آن ها برای مردم الهام بخش بود؛ البته زندگی حضرت ابراهیم و ... برای همه ملتهای دنیا الهام بخش و سرشار از آموزه ها تربیتی است.

برخی هم مثل شهید محمد باقر حکیم(ره) کتابی (۲) به نام علوم قرآن، که بسیاری از مطالبش هم از شهید صدر است ایشان می فرماید: ذکر نام

۱– (۱) . المناقب، ج ۲، ص ۵۴؛ بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۲۱ و ج ۴۰، ص ۱۷۰؛ مجمع البیان، ج ، ص ؛ التبیان، ج ۹، ص ۹۸؛ تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۱۸۶؛ نورالثقلین، ج ۴، ص ۳۷؛ تفسیر علیین، ص ۴۷۶؛ المیزان، ج ۲، ص ۱۴۶ و...

۲– (۲) . علوم القرآن، محمدباقر حکیم، نشر مجمع جهانی اهل بیت(علیه السلام)، نوبت چهارم، ۱۴۲۵ ه– .

پیامبرانی که از خاورمیانه انتخاب شدند، به خاطر این بوده که عرب صدر اسلام این ها را بهتر می شناختند.» اگر قرآن می آمد و مثلاً پیامبری سرخ پوست از آمریکا را معرفی می کرد، باید بحث می شد که آمریکا کجاست، پیامبرش کیست و ...، ولی آن ها ابراهیم را می شناختند مطالبی در مورد زندگی اش شنیده بودند.

آن ها وقتی متوجه شوند پیامبری مثل ابراهیم بر ضد شرک به پا خواست پرچم توحید را بر افراشت، به توحید تشویق می شوند، بنابراین قرآن کریم سرگذشت پیامبرانی را بیان کرده است که برای مخاطبان اولیه کاملاً ـ شناخته شده باشند و نیز آموزههای تربیتی در راستای اهداف قرآن داشته باشند.

ص:۱۰۳

پرسش:

آیا پیامبران از باطن موجودات آگاهی داشتند؟

توضیح پرسش:

خداوند در آیه ۱۰۹ مائده می فرماید: «پیامبران می گویند: خدایا ما نمی دانیم، تو به باطن همه ما آگاهی.» از طرفی می گویند که پیامبران هم اعمال ما را می بینند. آیا این آیه دلالت بر این مطلب دارد که پیامبران به باطن موجودات آگاهی دارند؟

پاسخ:

در آیه ۱۰۹ سوره مبارکهٔ مائده چنین است:

«يَوْمَ يَجْمَعُ اللّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لاَ عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (۱)؛ روزی که خدا پیغمبران را جمع می کند. پس می پرسد مردم چگونه به شما پاسخ دادند؟ پیامبران می گویند: ما هیچ خبری از این مطلب نداریم. تو در حقیقت دانش دادی و بر غیب و پنهان جهان آگاهی.»

ص:۱۰۵

۱- (۱) . مائده / ۱۰۹.

هر چنـد این آیه هر نوع علمی را از پیـامبران الهی نفی می کنـد، مـا شواهـدی در قرآن داریم که پیـامبران الهی از سه طریق به حالات امتهایشان علم داشـتند و می دانسـتند که آیا آنها به دعوتشان جواب مثبت یا منفی داده انـد. این سه طریق قرینه و دلیل می شود که مقصود این آیه شـریفه، ادب پیـامبران در مقابل خـداست. وقتی خداونـد از پیامبران می پرسـد: مردم چه کردنـد؟ آنان می گویند هر چه علم است برای شـماست، یعنی شـما خودتان بهتر می دانید و علم ما در برابر دانش تو ناچیز و بلکه هیچ است. به عبارت دیگر، این مسئله حصر اضافی است.

طرق علم پیامبران به احوال امت خویش

۱. علم عادی: مثلًا حضـرت موسـی(علیه السـلام) می دانست که چه کسانی به دعوتش جواب مثبت داده انـد. حـداقل اکثریت مطـالب را می توانست بـا علم ظاهری به دست بیاورد. درست است که برخی حالت نفاق داشـتند و تشـخیص آن مشـکل بود، ولی اکثراً روشن بود که چه کسانی بر شرک باقی ماندند یا به حق روی آوردند.

۲. وحی: پیـامبران از طریق وحی برخی از علوم، حـتی علوم غیبی را، به دست می آوردنـد (۱)، از جمله: «تِلْکَ مِنْ أَنبَاءِ الْغَیْبِ نُوحِیها إِلَیْکَ مَا کُنتَ تَعْلَمُهَا أَنتَ وَلاَ قَوْمُکَ مِن قَبْلِ» (۲)خداوند می فرماید این مطالبی که برای

ص:۱۰۶

۱- (۱) . ر.ک.به: جن / ۲۶

۲- (۲) . هود / ۴۹.

شما گفتیم، در مورد داستان حضرت نوح، خبرهای غیبی که به سوی تو وحی کردیم و نه تو و نه قوم تو (خطاب به پیامبر اسلام است) از این مطالب اطلاع نداشتید.

روشن است خداوند حتی برخی مطالب تاریخی و دنیوی را از طریق وحی به پیامبرانش می رساند.

۳. گواه بودن بر امتها: خداوند پیامبران را شهید و گواه بر امتها قرار داد «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ؛ (۱)و [حال آنان] چگونه است آنگاه که از هر امّتی، گواهی می آوریم.» شهید در اینجا به معنای گواه است؛ یعنی یکی از وظایف رهبران الهی گواهی دادن نسبت به حال ملتها است. پیامبر اسلام هم نسبت (۲) به همگان گواهی می دهد. این گواهی دادن متوقف بر علم است، یعنی باید پیامبر آگاه باشد تا گواه بر دیگران قرار بگیرد. لذا خداوند می فرماید: تو شهید بر اینهایی، (۳) در برخی از روایات هم هست که اعمال امتها بر رهبر الهی (۴) عصرشان و امام عصر (عج) عرضه می شود.

یادآوری: در برخی از آیات قرآن گفته شده است که: ای پیامبر بگو: من عالم غیب نیستم، مثلاً «قُل لاَأَمْلِكُ لِنَفْسِى نَفْعاً وَلاَ ضَرّاً إِلَّا مَا شَاءَ اللّهُ وَلَوْ كُنتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لاَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ.» (۵)باید به یاد داشته باشیم که علم غیب دو گونه است:

۱- (۱) . نساء / ۴۱

۲- (۲) . بقره / ۱۴۳

۳- (۳) . نساء / ۴۱. «وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هؤُلَاءِ شَهِيداً»

۴- (۴) . نحل / ۸۴ ، ۸۹ و قصص / ۷۵

۵- (۵) . اعراف / ۱۸۸.

۱. استقلالی: افراد خود چنین علمی داشته باشند.

۲. غیر مستقل: خدا به آنها علم غیب بدهد.

مقصود آیاتی که می گوید پیامبران علم غیب ندارند، علم غیب استقلالی است. شاید آیه ۱۰۹ مائده (۱) هم به این مطلب اشاره داشته باشد.

علاوه بر آن موضوع ادب پیامبران که گفته شد پیامبران می خواهند بگویند ما از خودمان علم نداریم و هرچه هست، از توست. پس تمام علوم استقلالاً و بالذات برای خداست؛ همان طور که وجود و قدرت ما برای خداست اما از آن طرف علم به واسطه دارند.

۱- (۱) . «يَوْمَ يَجْمَعُ اللّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لاَ عِلْمَ لَنَا إِنَّکَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ؛ [یاد کن] روزی را که خدا، فرستادگان (ش) را جمع می کند، پس می گوید: (در برابر دعوت،) چه پاسخی به شما داده شد؟» می گویند: «برای ما هیچ دانشی نیست؛ که تنها تو، از همه (اسرار) نهان، بسیار آگاهی.»

پرسش:

آیا پیامبر از آینده و غیب خبر ندارد؟

توضیح پرسش:

خداوند می فرماید: «ای رسول ما به مردم بگو: من مالک سود و زیان خویش نیستم؛ مگر آن چه خدا بر من خواسته است اگر از غیب آگاه بودم، همیشه به خیر خود می افزودم، هیچگاه رنج و زیان نمی دیدم.» (۱) با توجه به این آیه پیامبر دارای علم غیب نبود؟

پاسخ:

در آیه ۱۸۸ سوره اعراف می خوانیم: «قُل لاَأَمْلِکُ لِنَفْسِی نَفْعاً وَلاَ ضَرّاً إِلَّا مَا شَاءَ اللّهُ وَلَوْ کُنتُ أَعْلَمُ الْغَیْبَ لاَسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیْرِ؛ بگو: «برای خودم هیچ سود و زیانی را مالک نیستم جز آنچه خدا بخواهد؛ و اگر (بر فرض) همواره از (آنچه از حسّ) پوشیده آگاهی داشتم، حتماً خیر (خویش) را می افزودم، و بدی به من نمی رسید؛ من جز هشدارگر و بشارتگری برای گروهی که ایمان می آورند، نیستم.»

ص:۱۰۹

۱- (۱) . اعراف / ۱۸۸.

مردم مکه از پیامبر می پرسیدند اگر با خدا ارتباط دارد، چرا تو را از گرانی و ارزانی اجناس در آینده آگاه نمی سازند تا سود بیشتری ببری و زیان نکنی یا از خشک سالی و پرآبی مناطق مختلف آگاه نمی سازد تا به موقع کوچ کنی؟ آنان انتظار داشتند پیامبر علم غیبی داشته باشد که آن از برای سود بیشتر مادی در زندگی روزمره استفاده بکند.

در پاسخ این افراد آیات فوق نازل شد.

پرسش اصلی اینجاست: آیا پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) علم غیب داشت؟ همان طور که مشرکان چنین برداشتی داشتند؟ در پاسخ این مطلب باید دو نکته را یادآوری بکنم.

۱. نکته اول: توانایی برای کسب منابع و دفع زیان به دو صورت قابل تصور است:

الف. توانایی مطلق و بالذات مخصوص خداست، یعنی خدا مالک مستقل در جهان هستی است و همه قدرت ها در دست اوست و هر چه بخواهد انجام می دهد.

ب. توانایی بالغیر و غیر مستقل: مثلاً ما می توانیم سودی به دست بیاوریم یا ضرری را دفع بکنیم، ولی این توانایی را از دیگری (خالق) گرفته ایم.

در این آیه وقتی می فرماید: «من نفع و ضرری را مالک نیستم» در حقیقت نفی استقلال می کند؛ نه نفی بالغیر. یعنی می گوید: من نمی توانم کار خدایی بکنم و تنها خداست که به صورت مطلق و مستقل مالک همه سود و زیانهاست. من اگر هم بتوانم سود و زیانی، را جذب یا دفع بکنم، توانم غیر مستقل و وابسته به اراده الهی است.

ص:۱۱۰

۲. نکته دوم: در بخش دوم آیه فرمود: «اگر من علم غیب می دانستم، حتماً اموال خودم را زیاد می کردم»، علم غیب هم به دو صورت قابل تصور است؛

۱. آگاهی از اسرار جهان به صورت مستقل و بالذات: مخصوص خداست و اوست که بدون مانع همه جا را می بیند و در همه جا حضور دارد. این علم به خاطر احاطه وجودی و حضوری او، علم مستقلی است.

۲. افراد به صورت غیر مستقل می توانند داشته باشند. مثلاً می شود خداوند علومی یا اسراری را به انسانی یاد بدهد و او بتواند بعضی از مطالب را پیش بینی بکند.

بر اساس این آیه پیامبر(صلی الله علیه و آله) علم غیب استقلالی ندارد، اما می تواند علم غیب غیر استقلالی داشته باشد. در برخی از آیات هم به این مطلب اشاره شده است که خداوند به هر کس از فرستادگانش بخواهد، علم غیب می بخشد، مانند: «عَالِمُ الْغَیْبِ فَلَا یُظْهِرُ عَلَی غَیْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضَی مِن رَّسُولٍ؛ (۱) یعنی خداوند [دانای نهان است] دانای غیب است و علم غیبش را آشکار نمی کند، مگر برای برخی از فرستادگانی که بخواهد از آن ها رضایت داشته باشد.»

اصولاً رهبری جامعه بشری بدون اطلاع از اسرار جهان، قوانین الهی و حوادث گذشته و آینده ممکن نیست، چون بدون این نوع آگاهی، آن شخص مثل انسانهای عادی به صورت زودگذر و عصری رهبری و برنامه ریزی خواهد کرد و برنامه هایش مقید به زمان و مکان و اطلاعات

۱- (۱) . جن / ۲۶.

محدود خواهد شد، در حالی که پیامبران الهی باید علم غیب داشته باشند تا برای بشریت برنامه ریزی صحیح انجام بدهند.

شواهد بر علم غیب غیر استقلالی

۱. آیه ۲۶ و ۲۷ سوره جن.

۲. وحی به پیامبر اسلام.

۳. احادیثی که می گویند پیامبر گاهی مطالبی را گوشزد می کرد و بعد اتفاق می افتاد.

۴. این مسئله در آیات قرآن هم هست، مثلاً درسوره مبارکه روم از شکست ایرانیان و پیروزی رومیان خبر می دهد «الم غُلِبَتِ الرُّومُ فِی أَدْنَی الْأَرْضِ» (۱) ی ا در سوره حضرت مریم می فرماید مطالبی را که به تو گفتیم، کسی قبل از تو نمی دانست.

به طور کل، وحی یعنی اشاره های پنهان و ظریفی که مخفیانه به پیامبران می شود، البته خدا شرط کرد که «من ارتضی من رسول» یعنی علم غیب غیر استقلالی به هر کسی داده نمی شود. شواهد این مطلب در آیات و روایات هست، ولی از موضوع بحث خارج است و بحث مستقلی را می طلبد.

۱- (۱) . روم / ۱ - ۳.

پرسش:

چرا در قرآن از حضرت موسی(علیه السلام) بیشتر از انبیای دیگر سخن گفته شده است ؟

پاسخ:

در قرآن کریم از بیست و شش پیامبر نام برده شده و نام حضرت موسی و قوم بنی اسرائیل بیش از همه است. این موضع چند دلیل می تواند داشته باشد.

۱. داستان حضرت موسی و حوادثی که برایش اتفاق افتاد، خیلی متنوع بود؛ داستانش در داخل مصر، مهاجرت، برخورد با شعیب پیامبر، ازدواج، نبوت، برخورد با فرعونیان، بازگشت به فلسطین و ... .

هر کدام از این ماجراها هم از جنبه های مختلف پیام داشته است.

۲. بنی اسرائیل قوم منحصر به فردی در دنیا هستند، چون پیامبران زیادی میان آن ها مبعوث شدند، قرآن کریم در بین جریانهای بنی اسرائیل موسی، اشارات زیادی به این مطالب دارد.

۳. سه دین مهم الهی و ابراهیمی و (اسلام، مسیحیت و یهود) در دنیای امروز هست. از آن جا که هر سه دین بسیار مهم و ابراهیمی

ص:۱۱۳

شمرده می شوند و برای منطقه جزیرهٔ العرب هم شناخته شده بودند، لازم بود اسلام توضیح مفصلی درباره آن ها بدهد و برای مردم روشنگری کند.

۴. برخوردهایی که مسلمان ها با یهودیها در مدینه داشتند و امروزه در فلسطین و جاهای دیگر دارند، در طول تاریخ ادامه داشته است. می توان گفت: قرآن نگاهی هم به آینده داشت و می خواست نوع اتمام حجتی برای یهود داشته باشد، لذا آیات زیادی را به آن ها اختصاص داد تا سرگذشت آنها را یادآوری و با توجه به تحریفاتی که در تورات انجام شده بود، حقایق را بازگو و با آن ها اتمام حجت نماید و مسلمان ها را در مورد وضعیت آن ها آگاه سازد.

ص:۱۱۴

پرسش:

مقصود از گناه پیامبر در سوره فتح چیست ؟

خداونـد در قرآن خطاب به پیامبر می فرماید: «ای پیامبر! تو بر گناه خود آمرزش بخواه تا گناه گذشـته و آینده تو را ببخشـیم.» مراد از این گناه چیست؟

پاسخ:

در آیات متعـددی (۱) از پیـامبر اکرم(صـلی الله علیه و آله) خواسـته شـده است اسـتغفار کنـد، مثلاًـ درسوره مبـارکه نصـر می خوانیم: «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ کَانَ تَوَّاباً» (۲)از این آیه پیامبر می خواهد استغفار بکند چون خدا توبه پذیر است.

در آیات آغازین سوره مبارکه فتح نیز می خوانیم:

«إِنَّا فَتَحْنَا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِکَ وَمَا تَأَخَّرَ؛ (۳)ما با پیروزی آشکاری تو را پیروز کردیم تا خدا آن چه را که از پیامد کار تو مقدم شده و آن چه را برای تو موخر شده است [یا گناهان قبل و بعد تو را]بیامرزد.»

ص:۱۱۵

۱- (۱) . نور / ۶۲؛ محمد / ۱۹؛ ممتحنه / ۱۲: آل عمران / ۱۵۲

۲- (۲) . نصر / ۳

۳- (۳) . فتح / ۱.

در مورد شان نزول (۱) این آیه گفته شده است: پیامبر اسلام در سال ششم هجری به قصد عمره از مدینه به سوی مکه خارج شده در این مسافرت حدود هزار و چهار صد نفر از مسلمان ها هم احرام پوشیدند و با پیامبر همراه شدند؛ اما مشرکان که مکه تحت تسلط آن ها بود، از ورود مسلمانان به شهر جلوگیری کردند.

در پی این واقعه مسلمانان در منطقه حدیبیه مستقر شدند و سرانجام بین پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) و مشرکان صلح حدیبیه برقرار شد. مشهور مفسران این آیات را ناظر به همین مطلب می دانند. به صلح حدیبیه فتح المبین هم گفته می شود، چون راه پیروزی اسلام در جزیرهٔ العرب را هموار کرد پیامبر و مسلمان ها از سالهای بعد حق یافتند که به زیارت مکه بیایند.

برخی مفسران (۲) هم می گویند این آیات اشاره به فتح مکه، فتح خیبر، پیروزی بر تمام دشمنان با دلائل و معجزات است. به نظر می رسد آیه می تواند به همه موارد اشاره داشته باشد، ولی آنچه مشهور و قدر متیقن است و آیه و قرائن آن را نشان می دهد، همان صلح حدیبیه است و فتح المبین اسلام است.

قرآن بعد از این که گوشزد می کند به تو فتح المبین دادیم، و تو را با صلح پیروز کردیم، در آیه دوم، چهار نتیجه مهم را بر می شمارد.

ص:۱۱۶

۱- (۱) . تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۷؛ المیزان، ج ۱۸، ص ۲۶۴؛ مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۶۵؛ اسباب النزول واحدی، ص ۳۹۸
۲- (۲) . تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۹ و ۱۰ و ص ۲۲.

۱. «لِيَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِکَ ؛ خداوند گناهان قبل و بعد تو (پیامبر) را می آمرزد.»

۲. «وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْکَ ؛ خداوند می خواهد نعمت خود را بر تو تمام بکند.»

۳. «وَيَهْدِيَکَ صِرَاطاً مُسْتَقِيماً؛ خدا می خواهد تو را به راه راست هدایت بکند.»

۴. «وَيَنْصُرَکَ اللَّهُ نَصْراً عَزِيزاً؛ خدا می خواهد پیروزی شکست ناپذیری را به تو عنایت بکند.»

سوالی که در اینجا به ذهن انسان خطور می کند این است که اگر پیامبر معصوم بود، چگونه ممکن است گناهی مرتکب شده باشد که خدا بخواهد ببخشد؟

مفسران چند پاسخ را بیان کرده اند.

۱. مقصود از گناه، ترک اولی است که احیاناً پیامبر انجام می داد. یعنی گاهی پیامبر کاری را به خوبی انجام می داد، با این که می شد بهتر از آن انجام دهد، این خود نیاز به آمرزش و بخشش خواهی دارد، با این که اگر همان کار را ما می کردیم، هیچ اشکالی نداشت، پس ترک اولی یعنی کاری که گناه نیست، اما بهتر بود انجام نمی شد یا کار بهتر از آن انجام می شد. گناه شمرده شدن ترک اولی برای پیامبر از باب همان «حسنات الابرار سیئات المقربین» است.

۲. مقصود، گناهانی است که مشرکان به پیامبر نسبت می دادند.

می دانیم که مخالفان رهبران الهی، قبل از هر پیروزی، تهمت ها و نسبتهای ناروایی به آن ها می زدند و بعد از شکست نهضت می گفتند: ما راست می گفتیم و دلایلی برای صدق تهمت ها و نسبتهای ناروای خود

می آوردنـد، امـا در مورد پیـامبر(صـلی الله علیه و آله) ، بـا این صـلح و پیروزی آن تهمت هـا و نسـبتهای نـاروا برطرف شـد و گناهانی که به رسول خدا نسـبت می دادند، افشا و دامن حضـرت از آن ها پاک شد. برخی از احادیث اهل البیت(علیه السلام) هم ذیل آیه نقل شده است. (۱) این تفسیر را تایید می کنند.

۳. مقصود، پیامد کارهای پیامبر است. «ذنب» در لغت به معنای «دنباله» و «پیامد» است.

هر کار صـحیحی ممکن است پیامـد و لوازمی داشـته باشـد که به دیگران آسـیب برساند، مثلاً جهاد در راه خدا در کنار نتایج مثبت، پیامـدهای نـامطلوبی هم دارد که بایـد به گونه ای ترمیم کرد. گویا خـدا با جمله «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» می خواهد بفرماید: خدا پیامدهای قبل و بعد کارهای تو را ترمیم می کند و مشکلات مختلف آن را برطرف می کند.

در واقع وقتی «ذنب» را به معنـای لغوی بگیریم، «غفران» معنای لغوی خواهـد داشت، البته مانعی نـدارد که آن به هر سه تفسـیر اشاره داشته باشد و استعمال لفظ در بیشتر از یک معنا به مورد قرآن جایز است.

نکته:

۱. برخی از مفسران یاد آور شده اند، (۲) این که خیلی از خطابهای قرآن به پیامبر(صلی الله علیه و آله) دیگران می باشند، مثلاً درست است که خدا به پیامبر

۱- (۱) . نورالثقلین، ج ۵، ص ۵۶

۲- (۲) . تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۴۹۴؛ المیزان، ج ۴، ص ۲۱۱؛ مخزن العرفـان فی تفسـیر القرآن، ج ۹، ص ۲۹۲، ج ۱۱، ص ۱۷۶؛ تفسـیر اثنی عشـری، ج ۶، ص ۳۹۸، ج ۸، ص ۲۷۴؛ تفسـیر جامع، ج ۱، ص ۴۲؛ ترجمه قرآن فیض الاسـلام، ج ۲، ص ۷۸۶.

فرمود: «لِيَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِکَ» و خطاب به پیامبر است، اما مقصود همه امت اسلام است.

بنابراین چون پیروزی مسلمان ها و اسلام در حقیقت پیروزی رهبر اسلام است مسئله به ایشان نسبت داده شد.

معنای دوّم (گناهانی که مشرکان به پیامبر نسبت می دادند) روایاتی هم دارد، ولی موجب انحصار نمی شود و هر کدام از چهار تفسیر پذیرفته شود، مسئله حل می شود و از ظاهر آیه روشن می شود که پیامبر اسلام گناهی نکرده بود.

۲. بحث دعا و استغفار پیامبران و ائمه غیر از این بحثی است که در این آیه داشتیم.

استغفارهایی که در دعاها آمده است؛ مثل دعاهای صحیفه سجادیه یا طلب آمرزش پیامبران الهی در پیشگاه خدا چند تا احتمال می تواند داشته باشد:

۱. برای آموزش مردم بود. مثلاً امام سجاد(علیه السلام) دعاهایی را مطرح می کند تا ما با مضامین این دعاها تربیت و آموزش بیابیم. امام معصوم هیچ گناهی نمی کند و نیز شاید ترک اولی هم نکرده باشد، ولی در عین حال دعا را می خواند تا دیگران آموزش ببینند.

۲. برخی مواقع کارهایی که برای دیگران خیلی عادی است، برای ائمه یا پیامبر نوعی ترک اولی و سقوط به مقام پایین به شمار می رود، برای مثال استفاده از لذت دنیوی برای انسانیهای عادی کاری عادی است و گناه شمرده نمی شود، بلکه گاهی ثواب هم دارد یا طلب معیشت و کار

برای اداره زنـدگی خیلی خوب است و پیـامبر و ائمه اطهار هم این کارها را می کردنـد، اما وقتی یک انسان بزرگی یا پیامبری می توانـد کارهـای بزرگ تری انجـام بدهـد و خود و جامعه را به کمال برسانـد، حیف است که وقتش را مثلاً صـرف کار در مزرعه بکند، ولی از کارهای بزرگتر و عظیم تر باز بماند. این نوعی ترک اولی یا حسنات الابرار سیئات المقربین است و همین که چنان شخصـی توجه خود را از خـدا در این مـدت کم کرده، و لو قطع نکرده و به کارهای روزمره پرداخته است، در همین حدّش استغفار می خواهد و شاید استغفارهای روزانه پیامبر از این گونه یا از نوع آموزش باشد.

ص:۱۲۰

پرسش:

چرا نام حضرت علی(علیه السلام) در قرآن ذکر نشده است ؟

پاسخ:

از ائمه(علیه السـلام) هم گاهی پرسـیدند که چرا نام امیرمومنان علی(علیه السلام) در قرآن نیامده است؛ با این که مسئله ولایت و تعیین جانشین پیامبر(صلی الله علیه و آله) بسیار مهم بود.

در روایات این گونه پاسـخ داده شـده است: در قرآن اصل مسـئله نماز آمده، ولی تعداد رکعاتش نیامده است. به عبارت دیگر لازم نیست هر مطلبی در قرآن بیاید، همان طور که در قرآن «اقم الصلوة»؛ نماز بخوانید آمده، ولی نفرموده است نماز صبح دو رکعت یا نماز ظهر ۴ رکعت است.

این سنت پیامبر(صلی الله علیه و آله) بود که مصادیق و تعداد رکعاتش نماز را روشن می کرد. در مورد ولایت امیرمومنان علی و ائمه اطهار(علیه السلام) هم اصل مسئله امامت در قرآن کریم آمده است. مانند:

۱. انی جاعلک الناس اماما ... لاینال عهدی الظالمین

۲. یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک

۳. الیوم اکملت حکم دینکم

ص:۱۲۱

شـان نزول، بطن یـا تفسـیر این گونه آیـات در مورد ولاـیت و امـامت است. آیـات متعـددی در مورد امیرمومنـان و ائمه اطهار هسـت، مثـل آیـه تطهیر و آیه مبـاهله که عصـمت الهه از آیه تطهیر و جایگـاه اهـل بیت از آیه مبـاهله اسـتفاده شـده است ولی مصـداق این امامت و ولیات را سـنت بیان کرد، مثلاً در غـدیر خم امیرمومنان علی(علیه السـلام) از طرف پیامبر اکرم(صـلی الله علیه و آله) به امامت معرفی شد.

برخی حکمتی را هم ذکر کردنـد؛ این که اگر نام حضـرت در قرآن می آمد، باعث می شد برخی از دشـمنی های مشـرکان و منافقان نسبت به امیرمومنان علی(علیه السلام) به قرآن هم سرایت بکند و قرآن در معرض تحریف قرار بگیرد و برخی بخواهند نـام های دیگری به قرآن اضافه بکننـد یا آیاتی مربوط به حضـرت را از قرآن حـذف بکننـد و قرآن تحریف شود. چون مسـئله سلامت در قرآن از تحریف بسـیار مهم بود، نام ائمه در قرآن نیامد. این مسـئله، شأن آنان را کم نمی کند چون آیات متعددی هست که شـیعه و سنی گفته اند مربوط به امیر مؤمنان(علیه السلام) است. علاوه بر اینکه واقعه بزرگ غدیر این مسئله را جبران کرده است.

۱. برخی گمان می کنند بعضـی از آیات قرآن که مربوط به امیرمؤمنان است، نام حضـرت است، مثلاً در مورد «اهدنا الصـراط المسـتقیم» ی ا برخی واژه ها که به حضـرت و أوصاف او، تعبیر و یا تفسـیر شـده است، فکر می کننـد صـراط مسـتقیم نام امام علی(علیه السلام) یا یکی از صفات حضرت است؛ در حالی که در این روایات مصداق آیات روشن شده است؛ یعنی مصداق

کامل راه مستقیم بعد از پیامبر راه علی(علیه السلام) است. پس باید صفات و عناوین کلی آیات را با ذکر مصداق اشتباه نکنیم.

۲. حکمت دیگر ذکر نشدن نام امام در قرآن این است که اگر نام امیرمؤمنان و اهل بیت در قرآن می آمد، سنت امتحان اجرا نمی شد. این سنت الهی است که نیاوردن این اسامی در قرآن بعضی افراد را امتحان و کفر منافقان راآشکار می سازد. برای همین کسانی که می خواستند نفاق را پنهان کنند، نتوانستند برای همیشه چنین کنند و به تحریف و تأویل آیات مربوط به اهل بیت در تفاسیر و کتابهایشان پرداختند.

علمای بزرگ شیعه و اهل سنت تا ۳۰۰ آیه را در مورد امیرمؤمنان دانسته اند. در برخی موارد شأن نزول این آیات در مورد حضرت است، مثل «مَن یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّهِ» (۱)که در مورد لیلهٔ المبت است؛ شبی که علی(علیه السلام) در جای پیامبر خوابید و حضرت رسول خدا به مدینه هجرت کرد. (۲) در مواردی هم مصادیق آیات امیرمؤمنان است، مثل «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ» که حضرت مصداق کامل صراط مستقیم است. تعدادی از آیات هم به برخی از کارهای امیرمؤمنان اشاره دارند، مثل آیات نذر در سوره مبارکه انسان «یُوفُونَ بِالنَّذْرِ» (۳) که در مورد روزه گرفتن فاطمه زهرا(سلام الله علیها) امیرمؤمنان و امام حسن و حسین(سلام الله علیها) است. گاهی تأویل

ص:۱۲۳

۱- (۱) . بقره / ۲۰۷

۲- (۲) . بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۳۹ و ۵۴؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۱، ح ۲۹۲

۳- (۳) . انسان (دهر) / ۷.

آیات در مورد حضرت است و گاهی هم بطن (۱) آیه مربوط به امام است کتابهای مستقلی هم مثل «آیات ولایت» آیت الله مکارم شیرازی در این زمینه نوشته شده است.

۱- (۱) . بطن و تأویل بحث مفصلی دارد و برخی آن دو را یکی دانسته اند.

پرسش:

بر اساس آیه ۵۲ سوره احزاب چرا نمی توان بعد از وفات پیغمبر با همسران او ازدواج کرد؟

پاسخ:

خداوند در بخش آخر آیه مذکور که درباره ازدواج با زنان پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) است، می فرماید:

«وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَداً إِنَّ ذلِكُمْ كَانَ عِندَ اللَّهِ عَظِيماً؛ (۱)برای شما جایز نیست که فرستاده خدا را آزار دهید و (جایز نیست) هرگز همسرانش را بعد از او به همسری در آورید که این کار گناه بزرگی است.»

شان نزول آیه: چون برخی (۲) از مخالفان و منافقان تصمیم گرفته بودند بعد از وفات پیامبر با همسران او ازدواج بکنند و حرمت پیامبر را

۱- (۱) . احزاب / ۵۳

۲- (۲) . خلاصهٔ المنهج، ج ۴، ص ۲۷۴،عین العبرهٔ فی غبن العترهٔ، ص ۴۷،تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۹۸،تفسیر مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۷۵.

بشکنند، آیه فرود آمد و ازدواج با زنان پیامبر را به کلی ممنوع کرد. این شان نزول تا حدودی مطلب را آشکار می کند.

سه نکته:

۱. برخی از مخالفان و منافقان می خواستند با ازدواج با همسر پیامبر، به حیثیت ایشان ضربه بزنند. ممنوعیت جلوی این انتقام جویی را گرفت.

۲. ممکن بود برخی از ازدواج با همسران پیامبر، ضمن ادعاهای بی مورد، سوء استفاده هایی بکنند، هر چند جزء منافقان یا مخالفان نباشند.

شاید از همین رو بود که فرمود این کار نزد خدا بزرگ و گناه کبیره است.

۳. نکته سوم که از همه مهم تر است، این است که حفظ احترام هر کس در حفظ احترام خانواده او متجلّی می شود. از این رو قرآن همسران پیامبر را ام المومنین نامید و ازدواج با آن ها را حرام کرد تا حریم و شخصیت این خانواده محفوظ بماند.

ص:۱۲۶

پرسش:

چرا حضرت داود درباره حکمی که صادر کرد مورد بازخواست قرار گرفت ؟

خداوند در سوره «ص» به داوری حضرت داود اشاره می کند و ایشان حکمی صادر کرد؛ اما مورد بازخواست قرار گرفت. در مورد این حکم و آیات مربوط توضیح بدهید.

پاسخ:

این پرسش مربوط به آیات بیست و یک تا بیست و پنج سوره «ص» است. در این آیات داستان قضاوت حضرت داود(علیه السلام) که نوعی آزمایش بود، مطرح می شود.

خلاصه ماجرا به این صورت است:

خداوند فرمود: «وَهَلْ أَتَاکَ نَبَؤُا الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ...؛ (۱)آیا خبر آن شاکیان به تو رسید، وقتی از محراب [داود] بالا رفتند؟ همان هنگامی که بر داود وارد شدند و او وقتی دید آن ها به صورت غیر طبیعی وارد شدند، وحشت کرد و آن دو نفر گفتند: نترس ما دو نفر شاکی هستیم.» در ادامه ماجرا خداوند می فرماید: این دو نفر خودشان گفتند که

۱- (۱) . ص / ۲۱ - ۲۵.

ی

کی از ما بر برخی دیگر ستم کرده است، آن دو قضاوت نکردند؛ بلکه قضاوتشان را خدمت داود بردند و از حضرت خواستند میان آن دو به حق داوری کند. «وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ؛ و ما را به راه درست راهنمائی کن.» سپس اصل ماجرا بیان می کند؛ این که یکی از این دو نفر می گوید: برادر من نود و نه گوسفند دارد و من یک گوسفند بیشتر ندارم، ولی او از من می خواهد سرپرستی همین گوسفند را هم به او بسپارم. برادرم در سخن گفتن نیز بر من غلبه کرده است.

داود به صورتی شتابزده سخنی گفت: این شخص با درخواست یک گوسفند تو به یقیین بر تو ستم کرده است. بسیاری از افرادی که شریک هستند، به طرف مقابل ستم می کنند، مگر «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ؛ کسانی که ایمان آوردند و [کارهای] شایسته انجام دادند.» یعنی انسانهای مومن و شایسته کردار کم هستند، داود در پی این سخنان متوجه شد که این مسئله آزمایش الهی بود. «وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ؛ داود دانست که اورا آزمایش کرده ایم.» پس از پروردگار آمرزش خواست و رکوع کنان - یا بر سجده کنان - بر زمین افتاد و توبه کرد. خداوند در آخرین آیه می فرماید: «فَغَفَرْنَا لَهُ» او سخن طرف مقابل را نشنید و ما این ترک اولی را آمرزیدیم و «عِندَنَا لَزُلْفَى وَحُسْنَ مَآبٍ ؛ قطعاً برای او نزد ما (مقامی) نزدیک و بازگشتی نیکوست.»

خداوند حضرت داود را به مقام خلیفهٔ الهی و داوری نسب کرد.

ص:۱۲۸

«یَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیفَهً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُم بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلاَ تَتَّبِعِ الْهَوَی؛ (۱)ای داود مـا تو را به جانشـین در زمین قرار دادیم. بین مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی نکن».

این آیات یک صحنه از داوریهای غیر عادی آن حضرت را که نوعی آزمایش بود، به تصویر می کشد.

ممکن است پرسیده شود فرشته بودند یا انسان؟

در قرآن واژه «خصمان» آمده و این واژه به معنای نزاع است. مقصود از آن در آیه دو طرف شکایت است. طبق برخی احادیث (۲) آن دو فرشتگانی بودند که برای آزمایش داوری حضرت به صورت دو مرد در آمدند.

به نظر علامه طباطبائی (۳) هم این در ظرف تمثل بود، یعنی دو فرشته به صورت انسان در آمده بودند. به اعتقاد برخی دیگر از مفسران طبق ظاهر آیات دو انسان عادی بودند که با هم اختلاف داشتند.

به نظر می رسد بهتر است در تفسیر، ظاهر آیه را حفظ بکنیم.

این جریان در تورات، کتاب اشموئیل، فصل ۱۱، جملات ۲ تا ۲۷ به صورت توهین آمیزی نقل شده است؛ اما احادیث اسلامی مضـامین آن را رد می کننـد. نکته قابـل توجه ورود غیر طبیعی آن دو نفر است، چون داود به خاطر مقامش، نگهبانانی داشـته، ولی آن دو از دیوار بالا آمدند، از لا به

ص:۱۲۹

۱- (۱) . ص / ۲۶

۲- (۲) . تفسیر صافی، ج ۴، ص ۲۹۳

۳- (۳) . المیزان، ج ۱۷، ص ۱۹۴.

لای محافظان گذشتند و وارد محل استقرار و عبادت داود شدند و همین ورود غیر طبیعی بود که حضرت را به وحشت انداخت.

مشکل داوری چه بود که حضرت توبه کرد باید چگونه داوری می کرد؟

داوری حضرت از لحاظ اصل مطلب مشکلی نداشت، چون دعوا سر این بود که یک نفر می گفت نود و نه گوسفند دارم و دیگری می گفت: یک گوسفند دارم. مرد ثروتمند - همان گونه که طبیعت ثروتمندان است - می خواست همان یک گوسفند را هم به ثروت خود اضافه بکند، لذا حضرت داود فرمود: «ظلمك بسوال نعجتك الی نعاجه؛ او به تو ظلم کرده است که می خواهد آن یک گوسفند را هم تصاحب کند».

برخی از مفسران می گویند: سکوت برادر ثروتمند دلیل درستی قضاوت بود؛ منتها حضرت باید آداب قضاوت را بیشتر رعایت می کرد و سخنان دو طرف دعوا را می شنید و رعایت نکردن همین آداب نوعی ترک اولی بود، لذا حضرت استغفار کرد و متوجه شد که او را آزمایش می کنند. (۱)

معلوم می شود کل صحنه آزمایشی برای داوری حضرت بود. شاید هم می خواستند به نوعی بگویند که در مقام داوری باید چگونه رفتار بکند.

روشن است که توبه حضرت به خاطر اشتباه در اصل داوری نبود؟ (۲)

۱- (۱) . تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۲۴۹

۲- (۲) . ر.ک: به: تفسیر صافی، ج ۴، ص ۲۹۴.

لذا آن برادر هم ساکت شد و سخنی بر زبان نیاورد. مهم تر این که آیا ممکن است پیامبران گناهی مرتکب بشوند که ناچار به توبه بشوند و این چگونه با مقام عصمتشان سازگار است؟

پاسخش این است که اشتباه مذکور نوعی ترک اولی بود، یعنی بهتر بود حضرت صبر می کرد تا طرف مقابل هم سخنش را بگوید؛ هر چند حق با او نبود.

همین ترک اولی موجب شد حضرت استغفار بکند و به رکوع یا سجود برود. لفظ رکوع را به معنای سجود گرفته اند، به هر حال رکوع به معنا و مقدمه سجود هم می آید. به هر حال ایشان طلب مغفرت کرد. خداوند هم می فرماید: ما او را می آمرزیدیم. او جایگاه بلندی نزد ما دارد تعریف حضرت قبل و بعد از این آیات هم هست در آیه ۱۷ می فرماید: «وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ» (۱)خود این آیات هم نشان می دهند که حضرت بسیار توبه کار بود و هرگاه مشکلی پیدا می کرد، سریع توبه می کرد و به سوی خدا بر می گشت.

توضیح دو واژه:

۱. ترک اولی: کاری که انسان عادی می تواند انجام بدهد، گاه از انسان بزرگ و کسی که جایگاه بلندی دارد، انتظار نمی رود و اگر چنین کاری (ترک اولی) بکند باید از پروردگارش پوزش بخواهد.

۱- (۱) . ص / ۱۷.

۲. محراب: در اصل به معنای صدر مجلس [(۱)] یا غرفه های فوقانی است که محل عبادت را در آن جا قرار می دادند این واژه کم کم به مکان عبادت اطلاق شد و امروزه به جایی که امام جماعت می ایستد و معمولاً پایین تر از بقیه است، می گویند واژه محراب در آغاز به معنای بلندی بود، چون نماز و عبادت را در مکانهای بلند به جا می آوردند ولی کم کم به هر مکان عبادتی که جایگاه ویژه ای داشت، گفته شد و امروزه هم به مکان امام جماعت محراب می گویند. برخی از لغویها [(۲)] و مفسران هم می گویند: چون محراب محل حرب و جنگ شیطان و هوای نفس است، به آن محراب گفته می شود و کسی که جلوی جماعت قرار می گیرد، در حقیقت طلایه دار جنگ با شیطان و هوای نفس است.

۱- (۱) . تفسیر من وحی القرآن، ج ۵، ص ۳۴۶؛ تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۵۲۹ و ج ۱۳، ص ۲۲؛ پرتوی از قرآن، ج ۵، ص ۹۳ و ج ۶، ص ۲۵۴؛ المیزان، ج ۳، ص ۱۷۴ و ج ۱۶، ص ۳۶۳

۲- (۲) . کتاب العین، ج ۳، ص ۲۱۴؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۳۰۵.

پرسش:

چرا حضرت خضر زنده است ؟

توضیح پرسش:

با توجه به آیه «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِن قَبْلِکَ الْخُلْدَ...؛ (۱)

و ما به هیچ کس پیش از تو عمر ا بدی نداریم تا به تو دهیم آیا با آن که تو محبوب ترین، مقرب ترین بندگان ما هستی، خواهی مرد، آیا دیگران زنده خواهد ماند». (۲) چرا حضرت خضر زنده است؟

پاسخ:

خداوند در آیه مذکور مسئله جاودانگی بشر را نهی می کند و می فرماید به هیچ بشری عمر جاودانه ندادیم. در ادامه حتی به وفات پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) اشاره می کند و می فرماید اگر قرار است کسی جاودانی شود، آن شخص پیامبر اسلام یعنی اشرف مخلوقات است. (۳) پس وقتی پیامبر اسلام زنده نمی ماند، کس دیگری هم نباید زنده بماند.

ص:۱۳۳

۱- (۱) . انبیاء / ۳۴

۲- (۲) . همان / ۳۵

۳- (۳) . همان / ۳۵ و آیه ۳۰ سوره زمر نیز خطاب به پیامبر اعظم(صلی الله علیه و آله) می فرماید: «انک میت و انهم میتون»

در آیه بعدی «کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ؛ (۱) همه اشخاص مرگ را خواهند چشید» این مطلب را به صورت قاعده کلی تری بیان می کند.

برای پاسخ به این پرسش باید به دو نکته توجه کنیم؛

نکته اول: در این دو آیه سنت و قضای حتمی الهی بیان شده است؛ اینکه همه موجودات غیر از پروردگار خواهند مرد و هیچ کس زندگی جاودان در دنیا نخواهد داشت، حتی وقتی در آستانه قیامت در صور دمیده می شود و همه موجودات از دنیا می روند، عزرائیل که جان همه را می گرفت، جان خود را هم می گیرد. حضرت خضر (۲) هم که بر اساس روایات مثل حضرت عیسی(علیه السلام) (۳) زنده است، به طور همیشگی زنده نخواهد ماند و عمر طولانی او به خاطر برخی مصالح است و قبل از قیامت همه از جمله آن حضرت خواهند مرد.

در آیه ۳۴ بحث زندگی موقت و مرگ بشر مطرح شده و در آیه ۳۵ «کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ؛ همه افراد مرگ را خواهند چشید یک قاعده کلی و عام بیان شده است؛ این که کل موجودات زنده خواهند مرد.

ص:۱۳۴

۱- (۱) . همان / ۳۵

۲- (۲) . کمال الدین، ج ۲، ص ۳۹۰، ح ۴؛ الخرائج، ج ۳، ص ۱۱۷۴؛ بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۲۹۹، ح ۱۷

۳- (۳) . بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۳۴۸، ح ۱۰؛ تفسیر فرات، ص ۱۳۸، ح ۱۳۸.

پرسش:

قصه حضرت خضر و موسی در سوره کهف ضمیرها گاهی جمع است و گاهی مفرد. علتش چیست ؟

پاسخ:

در داستان حضرت خضر و موسی(علیه السلام) سه فراز مختلف هست: ۱. کشتی را سوراخ کردند، ۲. بچه کشته شد. ۳. دیوار خراب را بازسازی کردند. در پایان آیات (۱) خضر - به تعبیر روایت - خودش دلیل این کارها را توضیح می دهد

۱. گاه ضمیر را مفرد آورده است مانند جایی که می گوید: کشتی را سوراخ کردم، چون پادشاه می خواست کشتی سالم را بگیرد، در حالی که این کشتی برای افراد فقیر بود و می خواستم به دست شاه نیفتد، لذا سوراخش کردم. در اینجا می فرماید «فَأَرَدتُّ أَنْ أَعِيبَهَا ؛ و خواستم آن را معیوب کنم.» شاید چون کار معیوب را به اراده خود انجام می داد، به خودش نسبت داد. شاید این خود نوعی احترامی بود.

ص:۱۳۵

۱- (۱) . کهف / ۷۹ - ۸۲.

۲. در برخی موارد جمع آورده است، مثل جایی که می گوید: خداوند می خواست به جای این فرزند، فرزند بهتری به آنها عنایت بکند. می فرماید: «فَأَرَدْنَا أَن يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْراً مِّنْهُ ؛ اراده کردیم که پروردگارشان به جای آن، به آن دو (پدر و مادر) آنها، (بچه ای) بهتر از آن بدهد. اینجا کار را به خدا نسبت می دهد و شاید مقصود خودش و خدا باشد، یعنی خداوند و من اراده کردیم؛ البته اراده خضر در راستای اراده خدا بود. اینجا چون کار خوبی است (جایگزین نیکو دادن) به خود و خدا نسبت می دهد.

۳. در مورد بعدی که اراده را فقط به خدا نسبت می دهد: «فَأَرَادَ رَبُّكَ أَن يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا».

به نظر می رسد که حضرت خضر بسیار به این نکته توجه کرده وادب گفتاری را در رابطه با خداوند رعایت کرده است. جایی که کار به ظاهر، نیکو نبود، به خودش نسبت داده و آنجا که کار خوب بود، به خدا یا به خود و خدا نسبت داده است؛ هرچند که همه کارهای او به دستور خدا و با قدرتی بود که خدا داده بود.

ص:۱۳۶

پرسش:

با توجه به سوره کهف چرا حضرت خضر با استفاده از علم لدنی شخصی را که هنوز گناهش اثبات نشده، کشت ؟

پاسخ:

در سورهٔ کهف از آیهٔ ۶۲ به بعد برخورد موسی با خضر را بیان می کند. نام خضر در قرآن نیامده، ولی در روایات از وی به عنوان معلم و به اسم یاد شده است. شرح ماجرا به این صورت است که:

آن دو سوار کشتی شدند و خضر کشتی را سوراخ کرد. موسی بعدها متوجه شد که کشتی مال افراد فقیر بود ه و کسانی در دریا بودند که کشتیها را مصادره می کردند و خضر با این کار کشتی را از خطر مصادره شدن رهانید. همچنین وقتی کنار دیوار خرابی رسیدند، آن را بازسازی کردند. موسی هر بار سوال می کرد که چرا این کار را کردی! و بنا می شد صبر بکند و دیگر چیزی نپرسد. در آیهٔ ۷۴ آمده است:

«فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَاماً فَقَتَلَهُ قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْساً زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَّقَدْ جِئْتَ شَيْئاً نُّكْراً ؛ (۱) خضر بچه ای را کشت و این بار هم موسی اعتراض کرد که چرا بچه بی گناهی را کشتی؟ پاسخ اعتراضش در آیهٔ ۸۰ چنین آمده است:

بچه ای که کشته شد، پدر و مادر مؤمنی داشت. من ترسیدم دُچار طغیان و کفر بشود و اراده کردیم که پروردگار به او فرزندی بهتر از او بدهد که به پاکی و رشد نزدیک تر باشد.

۱- (۱) . کهف، ۷۴.

نکته ها:

۱. شخصی که این کار را کرده و ماموریت او عادی نبود؛ او مأمور ویژه الهی بود و کارهایش نوعی آموزش صبر در مقابل استاد بود تا او بداند که چیزهایی در جهان هست که او نمی داند.

در حقیقت خضر به روش طبیعی عمل نمی کرد و تابع نظام قانونگذاری ما نبود، مثل عزرائیل که وقتی جان کسی را می گیرد، نمی توان گفت باید او را به خاطر قتل نفس اعدام کرد، چون او طبق نظام ما عمل نمی کند؛ بلکه مأمور الهی است و براساس مصلحتهای الهی جان افراد را در ۲۰، ۵۰ یا ۹۰ سالگی می گیرد و در هیچ مورد هم مؤاخذه نمی شود، چون مأمور الهی است. خضر هم مأمور بود که او را بکشد تا خدا بچه ای بهتر به خانواده اش بدهد.

اگر گفته شود پیامبران وقتی می خواستند مجرمی را مجازات کنند، ابتدا گناهش را ثابت، بعد مجازات می کردند چرا خضر چنین نکرد؟

در پاسخ می گوئیم، اگر عزرائیل (مامور خدا) جان این بچهٔ بی گناه را می گرفت، کسی اعتراض نمی کرد. وقتی کسی (مثل خضر) مأمور شد در نظام تکوین کاری بکند، دیگر بحث نظام تشریع مطرح نیست.

۲. پیامبران الهی مراتبی دارند، (۱) مثلاً حضرت لوط که در زمان حضرت ابراهیم زندگی می کرد، مرتبهٔ پائین تری از ابراهیم داشت. هارون هم نسبت به موسی چنین بود، با اینکه آن دو برادر بودند، بر این اساس موسی هم نزد کسانی که بالاتر از او بودند، چیزهایی یاد می گرفت، مثل شعیب که موسی مدتی نزدش چوپانی کرد و آموزشهایی دید و مانند خضر که حضرت موسی مطالبی از او آموخت.

ص:۱۳۸

۱- (۱) . بقره / ۲۵۳، اسراء / ۵۵.

پرسش:

در طوفان نوح آمده که آب از تنور فوران می کند یعنی چه ؟

توضیح پرسش:

خداونـد در آیهٔ ۲۷ سورهٔ مومنون فرمود: مـا به نوح وحی کردیم که در حضور مـا و به دسـتور مـا کشتی بسازنـد تـا زمانی که فرمان طوفان آمد و آب از «تنور» فوران کرد. منظور از فوران آب از تنور چیست؟

پاسخ:

معنای ظاهر آیـهٔ این است که ما به نوح وحی کردیم کشتی را در حضور ما و مطابق وحی ما بساز و هنگامی که فرمان ما برای غرق افراد سرکش قوم نوح فرا رسد و آب از تنور بجوشد، از هر یک از انواع حیوانات یک جفت در کشتی سوار کن.

این آیه نکات بسیار زیبایی دارد که یکی از آنها همین مطلب تنور است.

حضـرت نوح بعد از صبر زیاد از خدا تقاضای عذاب کرد. عذابی که خدا برای قوم نوح در نظر گرفت سیلاب عظیمی بود که انسانها و حیوانات را نابود می ساخت، از این رو به حضـرت نوح دستور داد کشتی بزرگی بسازد تا خود و خاندان و مؤمنان بر آن سوار بشوند و از هر نو حیوان یک جفت در آن جای دهند تا نسل حیوانات باقی بماند.

ص:۱۳۹

چند نکته

۱. فرمود: کشتی را در حضور ما بساز. در حقیقت کار حضرت طبق وحی الهی و برنامهٔ از پیش تعیین شده بود، حتی برخی از آیه استفاده می کنند که صنعت ساخت کشتیهای عظیم سرچشمه الهی دارد، لذا: «فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ» ما به او وحی کردیم که کشتی بساز.» بعد فرمود: با نظر ما باشد: «بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا » این برنامه طبق برنامهٔ وحی و نظارت الهی سامان یافت تا کار با خیال آسوده پیش رود و نیز برنامهٔ ریخته شده کاملاً اجرا بشود.

۲. فرمود: «إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ ؛ تا آنگاه که فرمان (عذاب) ما فرا رسید، و تنور فوران کرد!» واژهٔ تنور به همان معنای تنور فارسی است. مفسران گفته اند تنور محلی است که در آن آتش می افروزند تا نان پخته شود و مقصود از آن در این آیه این است که سطح آب زیرزمینی آنقدر بالا آمده که از داخل تنورهای منازل، که معمولاً در نقطهٔ پایینین ساخته می شود، بیرون زد و این یکی از نشانه های آن عذاب الهی بود. لذا فرمود وقتی این نشانه ظاهر شد، «فسلک فیها من کل زوجین اثنین؛ از هر حیواناتی یک جفت را داخل کشتی ببرید» در احادیث هم اشاره شده است که آب از درون تنورها جوشید و بیرون آمد. (۱)

ص:۱۴۰

۱- (۱) . تفسیر صافی، ج ۲، ص ۴۴۳.

به احتمال دیگر

معنای مجازی مواد باشد، یعنی تنور خشم پروردگار فوران کرد. در حقیقت جوشیدن تنور اشاره به خشم پروردگار است همانطور که در فارسی گفته می شود خشم او تنوره کشید. البته مانعی ندارد که آیهٔ شریفه به هر دو معنا اشاره داشته باشد، هر چند با احتمال اول سازگارتر است.

۳. در آیهٔ ۲۶ همین سوره می خوانیم «قَالَ رَبِّ انصُرْنِی بِمَا کَذَّبُونِ ؛ پروردگارا! مرا در برابر تکذیب های آنان یاری کن.»

در سورهٔ نوح هم می خوانیم «وَقَالَ نُوحٌ رَّبِّ لاَ تَذَرْ عَلَی الْأَرْضِ مِنَ الْکَافِرِینَ دَیَّاراً ؛ (۱) پروردگارا! بر زمین از کافران هیچ ساکن خانه ای وا مگذار!»

حضرت نوح بعد از آن ملاحظه لجاجتهای فراوان نفرین کرد همچنین می فهمیم که خداوند به مخالفان مهلت می دهد شاید سرعقل بیایند و دست از لجاجت بردارند و این یک سفت الهی است.

ص:۱۴۱

۱- (۱) . نوح، ۲۶.

پرسش:

آیا شیطان می تواند بر پیامبر نفوذ کند؟

توضیح پرسش:

در آیه ۴۲ سوره یوسف خداونـد می فرماید: «فَأَنسَاهُ الشَّیْطَانُ ذِکْرَ رَبِّهِ؛ و [لی] شـیطان یادآوری به اربابش را، از یاد او برد» آیا شیطان در حضرت یوسف نفوذ کرده است؟

پاسخ:

خداوند در سوره یوسف آیهٔ ۴۲ می فرمایـد: «وَقَالَ لِلَّذِی ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْکُرْنِی عِندَ رَبِّکَ فَأَنسَاهُ الشَّیْطَانُ ذِکْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ بِضْعَ سِنِینَ؛ و (یوسف) به آن کسی از آن دو نفر، که می دانست که او نجات می یابد، گفت: «مرا نزد اربابت یاد کن.» و [لی] شیطان یادآوری به اربابش را، از یاد او برد، پس چند سالی در زندان درنگ کرد.» (۱)

داستان به دو نفری مربوط می شود که همراه یوسف(علیه السلام) در زنـدان بودنـد. بعد از آنکه حضـرت یوسف در ماجرای زلیخا، پاکی خود را نشان داد و به

ص:۱۴۳

۱- (۱) . یوسف، ۴۲.

زنـدان افتاد، دو نفر زندانی را با او همراه کردند. (۱) یکی از آنها گفت: در خواب دیـدم که انگور می فشارم و از آن شـراب می گیرم. دیگری هم گفت: من هم در خواب دیدم که نان بر سـرم گذاشـته ام و می گردم و پرندگانی از آن نان می خورند. آن دو از حضرت یوسف خواستند خوابشان را تاویل کند. حضرت ابتدا مطالبی از اعتقادات به آنها یاد داد، آنگاه فرمود: یکی از شـما ساقی پادشاه و دیگری کشـته (اعـدام) می شود و پرندگان از سـر او خواهند خورد. آنگاه یوسف رو به یکی از آن دو نفر که می دانست نجات می یابد، گفت: نزد اربابت از من یاد کن.

ولی شیطان یـادآوری به ارباب را از یاد او برد و یوسف چنـد سالی در زنـدان مانـد. «فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ» تعبیر قرآن بضع (کمتر از ده سال) است.

برخی از مفسران گفته اند: یوسف قبل از این ماجرا، حدود ۵ سال در زندان بود، بعد از آن هم ۷ سال و در مجموع نزدیک به ۱۲ سال در زندان ماند.

دو نکته مهم

۱. آیا شیطان یادآوری یوسف را از ذهن زندانی برد یا یادآوری رب را از یاد یوسف برد؟

۲. آیا اینکه یوسف از او خواست نزد اربابش وساطت کند آیا این با توکل بر خدا منافات ندارد؟

۱- (۱) . ر.ک. به: همان، ۳۶ - ۴۱.

۱. در جمله «فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ؛ شیطان یادآوری به اربابش را، از یاد او برد.» اگر بگوییم ضمیر «او» در «انساه» به زندانی بر می گردد، مشکلی نخواهیم داشت چون آن شخص وقتی پیش ملک مصر رفت، شیطان در ذهن او تصرف کرد و پیامبر چند سال بیشتر در زندان ماند و دست او برای فریب انسانها بیشتر باز باشد و از روشنگری و هدایت های حضرت یوسف جلوگیری کرد؛ اما اگر «او» را به حضرت یوسف برگردانیم، با مخالفت شدید برخی از مفسران روبه رو می شویم، چون اگر بگوییم شیطان یاد خدا را از ذهن یوسف برد، با آیات دیگر قرآن ناسازگار خواهد بود. چون اگر چه ممکن است بتوانیم توجیه بکنیم و بگوییم «حضرت ترک اولی انجام داد و به عنوان تنبیه مدت بیشتری در زندان ماند،» ولی اصل تصرف شیطان در او - با چشم پوشی از مقام نبوت - با آیات دیگر قرآن که حضرت یوسف را مخلص و خالص شده معرفی می کند، ناسازگار است، زیرا شیطان بر انسانهای مخلص تسلط ندارد.

۲. در مورد «ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ» گفته اند وقتی «ظن» با «أنّ» بیاید، به معنای یقیین و اطمینان است. (۱) یوسف می دانست که زندانی نجات پیدا می کند و بعد از آن خوابش هم متوجه شده بود که او ساقی پادشاه و از مقربان درگاه ملک مصر می شود، لذا گفت: به یاد من باش و نزد أربابت از من یاد بکن.

ص:۱۴۵

۱- (۱) . یوسف، ۲۴.

این بـا مقـام توکـل ناسازگار نیست، چون اینکه انسان در موقعیت سـخت، برای نجات خود تلاش و از وسائل عادی مثل وکیل و... اسـتفاده بکند، امری طبیعی و معقول است و بدین معنا نیست که انسان اسـباب طبیعی را مسـتقل از خدا و اصیل می داند و خـدا را کنـار گذاشـته است؛ بلکه توجه دارد که این وسائل را خـدا فراهم کرده است تا در طول ارادهٔ الهی، برای انجام کارها استفاده کند و این به معنای نفی ارادهٔ الهی، مستقل دانستن اسباب و فراموش کردن قدرت الهی نیست.

ص:۱۴۶

فصل ششم: رستاخیزشناسی

اشاره

ص:۱۴۷

پرسش:

منظور از دو بهشت (جنتان) در قرآن چیست ؟

پاسخ:

خداوند می فرماید:

«وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؛ (۱)و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بوستان (بهشتی) است. پس کدامیک از نعمت های پروردگارتان را دروغ می انگارید؟!»

در ادامه در توصیف این دو بهشت، می فرماید: «ذَوَاتَا أَفْنَانٍ؛ که (آن دو بوستان) دارای (انواع درختان میوه و) شاخساران است.»

در آیات بعدی هم اوصاف دیگری را تشریع می کند، از جمله می فرماید: «فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ؛ در آن دو (بوستان) دو چشمه سار روانند.» در آیات بعدی میوه های آنها که به صورت جفت است، اشاره می کند.

دو نکته:

الف. مفسران در مورد این دو بوستان چند احتمال داده اند. ۱. بهشت جسمانی و بهشت معنوی. (۲)

۱- (۱) . الرحمن، ۴۹ به بعد

۲- (۲) . احتمال دیگر این است که منظور بهشت مادی و بهشت رضوان الهی باشد. در روایات اشاره شده است که مردم اعمال خود را تاجرانه یا به امید بهشت انجام می دهند. به گروه اول بهشت مادی و به گروه دوم هر دو بهشت را می دهند. بعید نیست این احتمال به احتمال اول (بهشت جسمانی و معنوی) برگردد. رضوان الهی در حقیقت همان معنویتی است که شامل حال اینها می شود.

۲. بهشتی که در مقابل اعمال به ما می دهند و بهشتی که لطف الهی است.

۳. بهشت اطاعت و بهشت ترک گناه. (۱)

مانعی ندارد که همهٔ این معانی درست باشد، حتی ممکن است اشاره به بهشت ها یا مراتب دیگری از بهشت هم باشد که خداوند در اختیار انسانهای پارسا قرار می دهد.

ب. اگر خدا محبوب ماست «وَالَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبّاً لِلَّهِ؛ (۲)و [لی] کسانی که ایمان آورده اند خدا را بیشتر دوست دارند.» و اگر خدا زیباترین کمالها را دارد و انسان فطرتاً عاشق اوست، ترس از او چه معنایی دارد و چرا کسی که از خدا بترسد، پاداش بیشتری دارد؟

پاسخ این است که ترس از خدا به معنای ترس از ذات خدا نیست؛ ترس از مقام اوست. «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ ؛ و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بوستان (بهشتی) است.» برای مثال اگر همسایهٔ شما، قاضی باشد، چه بسا با او روابط خیلی خوبی داشته باشید؛ اما وقتی در دادگاه مقابل او قرار می گیرید، از جایگاه او هراس دارید، چون ممکن است حکمی که صادر می کند، علیه شما (به فرض مجرم بودن) باشد. هر

۱- (۱) . تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۱۶۲، المیزان، ج ۱۹، ص ۱۰۹، مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۱۴، تفسیر شریف لاهیجی، ج ۴، ص ۳۴۳، مخزن العرفان، ج ۱۲، ص ۱۴۰، منهج الصادقین، ج ۹، ص ۱۲۸

۲- (۲) . بقره، ۱۶۵.

مجرمی از مقام قاضی هراس دارد، هر چند خود قاضی بسیار رحیم و مهربان باشد.

در «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ» مقام پروردگار، مقام داوری و عدالت در روز رستاخیز است و ما مقابل خدایی قرار می گیریم که داور و عادل است.

از خدا می ترسیم، چون کارهای بدی داریم و در حقیقت ترس ما از مقام خدا، به معنای ترس از عدالت و داوری او و ترس از اعمال ناپسند خودمان است.

برخی از مفسران (۱) ترس از مقام خدا را به ترس از مواقف قیامت، ترس از حضور در پیشگاه او برای حساب، ترس از مقام علمی خدا و مراقبت دائمی او و نسبت به انسانها یا ترس از دوزخ دانسته اند که ممکن است همهٔ این موارد به ترس از عدالت و داوری خدا باز گردد.

۱- (۱) . التبیان، ج ۹، ص ۴۷۹، تفسیر بیان السعادهٔ، ج ۴، ص ۱۳۵، تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۱۶۰، المیزان، ج ۱۹، ص ۱۰۸، البرهان، ج ۵، ص ۲۴۲، ح ۱۰۳۴۲ و ح ۱۰۳۴۳، مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۱۴ و... .

پرسش:

شبهاتی پیرامون شفاعت را توضیح دهید؟

توضیح پرسش:

برخی در مورد شفاعت ایرادهایی مطرح می کنند، مانند اینکه:

۱) اعتقاد به شفاعت سعی و تلاش را دچار تردید می کند؛

۲) مخصوص جامعه های عقب مانده است؛

۳) موجب تشویق به گناه و رها کردن مسئولیتها می شود؛

۴) نوعی شرک و چندگانه پرستی و مخالف قرآن است؛

۵) موجب دگرگون شدن احکام و اراده خدا می شود.

با این وصف آیا می توان به شفاعت معتقد بود؟

پاسخ:

شفاعت بحث بسیار گسترده ای دارد و در آیات متعددی مطرح شده است. مفسران وقتی بحث شفاعت را مطرح می کنند، معمولاً اقسام آن را بیان می دارند؛ شفاعت برای چه کسانی و در مورد چه گناهانی است؟ آیا شفاعت تبعیض است؟ و... در تفاسیر مثل نمونه و المیزان معمولاً

بعد از آیات اوایل سورهٔ بقره مثل آیهٔ ۴۸، بحث شفاعت مطرح می شود و چون ما راجع به شفاعت بحث کرده ایم، اینک به صورت اجمالی پاسخ می دهیم.

آیات شفاعت چند دسته است:

۱. رد شفاعت: مانند: آیهٔ ۴۸ بقره که می فرماید: «لاَ یُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ؛ و از او هیچ شفاعتی پذیرفته نمی شود.» (۱)

۲. پذیرش مشروط شفاعت: «قُل لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِیعاً؛ (۲)بگو: تمام شفاعت فقط از آنِ خداست.»، «وَلاَ یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَی ؛ (۳) و (فرشتگان) جز برای کسی که (خدا از او) خشنود باشد، شفاعت نمی کنند.» و «مَن ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ ؛ (۴) کیست آن کس که در پیشگاهش، جز به رخصت او، شفاعت کند؟!»

بر این اساس شفاعت هست و مخصوص خداست و برخی از انسانها اذن شفاعت می دهد.» در سورهٔ مریم هم می فرماید: «لاَّ یَمْلِکُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمنِ عَهْداً؛ (۵)صاحب شفاعت نمی باشند، جزکسانی که از جانب (خدای) گسترده مهر، پیمانی گرفته اند.»

۱- (۱) . بقره، ۴۸ و ر.ک. به: همان، ۲۵۴؛ مدثر، ۴۸

۲- (۲) . زمر، ۴۴

۳- (۳) . انبیاء، ۲۸

۴- (۴) . بقره، ۲۵۵

۵- (۵) . مریم، ۸۷.

در احادیث هم گاهی اوقات قیدهایی آمده است. مثلاً در روایتی نقل شده است: «لاینال شفاعتنا من استخف بالصلاة؛ شفاعت ما به کسی که نماز را سبک بشمارد، نمی رسد.» (۱)

دو تصور از شفاعت

شفاعت را می توانیم به دو گونه تصور کنیم:

الف) تصورعامیانه: مثلاًـ وقتی افراد وارد بعضی مراکز می شوند، برای انجام غیرقانونی کارشان یا نادیده گرفته شدن خطاهایشان به افراد صاحب نفوذ آنجا متوسل می شوند و به کمک و ضمیمه آنها کارشان را پیش می برند، چون شفاعت به معنای ضمیمه کردن دو چیز به هم است.

ب) تصور صحیح: انسان با خدا ارتباط داشته باشد و مورد رضایت او واقع شود و زمینه های شفاعت را در خود به وجود بیاورد. خداوند هم به افرادی اجازه بدهد از اینها شفاعت بکنند، یعنی شفاعت از بالاست؛ نه از پائین و به معنای تبعیض و پارتی بازی. در حقیقت خداوند از شفاعت دو هدف دارد:

۱. مقام شفاعت کنندگان (أنبیاء، اولیاء، شهداء و...) را بزرگ بدارد، به آنها اجازهٔ شفاعت دهد.

ص:۱۵۵

۱- (۱) . کافی، ج ۳، ص ۲۷۰، ح ۱۵ و ص ۴۰۱، ص ۷، بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۳ و... . ضمناً از پیامبر اعظم(صلی الله علیه و آله) در روایتی حکایت شده: لیس منّی من استخف بالصلاة... . وسایل الشیعه، ج۴، ص ۲۵، ح ۴۴۲۰ و علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۵۶، ح ۲.

۲. مقام گناهکاران توبه کننده ای را که به خاطر ارتباط معنوی با خدا یا أولیای او، مورد رضایت الهی واقع شده اند، ارتقا دهد و آنان را مشمول شفاعت خود سازد.

این اعتقاد نمی تواند شرک، کفر و چندگانه پرستی باشد، چون ما شفیع را نمی پرستیم؛ بلکه خدا خودش شفیع را قرار می دهد و - طبق آیات قرآن - به او اذن شفاعت می دهد. در شفاعت قرآنی کسی در عرض خدا نیست؛ بلکه در طول ارادۀ الهی است و اصلاً با ارادۀ الهی است که شفاعت صورت می گیرد.

اعتقاد به شفاعت موجب رکود تلاش هم نمی شود؛ بلکه پیام شفاعت این است که انسان باید تلاش و کوشش بکند تا مورد رضایت الهی واقع و شایستۀ شفاعت بشود وگرنه اینکه انسان گناه بکند و امیدوار به شفاعت دیگران باشد، همان تصور عامیانه از شفاعت است. پس اعتقاد آگاهانه به شفاعت موجب تشویق به گناه نمی شود و انسان را به تنبلی و سستی نمی کشاند، چون گناهکار کاهل، ارتباط معنوی با خدا یا اولیای او ندارد و اصلاً شایستۀ شفاعت نیست. (۱) شفاعت خود عامل حرکت مثبت است و مهم ترین نقشش این است که گناهکار از درگاه الهی ناامید نشود و بیشتر در گناه فرو نرود.

ص:۱۵۶

۱- (۱) . در سوره مدثر در آیات ۴۰ - ۴۷ پس از ذکر اعترافات مجرمان در آیه ۴۸ می فرماید: «فَمَا تَنفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ»

شفاعت به مفهوم دگرگونی احکام خدا نیز نیست، منظور از دگرگونی این است که خدا بخواهد کسی را عذاب کند و شفیع مانع شود. مثلاً واسطه ۱- از نزدیکان رئیس اداره خواست رییسی را به نفع این شخص تغییر و او را از مجازات نجات می دهد یا پاداشی را که شایسته اش نیست، به او می دهد، یعنی اثر از پایین به بالا (شفاعت منفی) است.

در شفاعت قرآنی اثر از بالا به پایین است، یعنی خدا (۱) اراده می کند که مثلاً امام حسین(علیه السلام) از ما شفاعت بکند. براساس آیه: «مَن ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» (۲) خدا باید اذن بدهد. فرق إذن و اجازه در این است که اذن قبل از عمل و اجازه بعد از عمل است، یعنی باید اذن قبلی باشد تا شفاعت صورت بگیرد.

وقتی خدا (۳) می خواهد پیامبر اسلام، شهداء، ... شفاعت بکنند، مقام اینها ظاهر می شود و این نوعی احترام است (۴) پس اثر از بالا به پایین است و تغییر در ارادهٔ الهی نیست؛ بلکه شفاعت یکی از قانونهای الهی است. البته شرایطی هم قرار داده است و هر کسی آنها را داشته باشد، شایسته شفاعت می شود.

۱- (۱) . زمر / ۴۴

۲- (۲) . بقره / ۲۵۵

۳- (۳) . طه / ۱۰۹

۴- (۴) . انبیاء / ۲۸.

نکتهٔ آخر اینکه: شفیعانی که در منابع اسلامی (قرآن و سنت) به آنها اشاره شده است، مانند پیامبران، علما، شهدا، مؤمنان، ملائکه و فرشتگان الهی، خویشاوندان انسان، اهل البیت حتی روزه و صفاتی مثل امانتداری می توانند شفیع انسان در روز قیامت شوند، یعنی این صفات و افراد می توانند فرد را به مرتبهٔ بالاتری از معنویت و کمال برسانند و از بعضی پیامد لغزشها و نقصانها نجاتش بدهند.

ص:۱۵۸

پرسش:

منظور از جنبده ای که در آخرالزمان ظاهر می شود، کیست ؟

پاسخ:

در سورهٔ نمل می خوانیم:

«وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ؛ (۱)و هنگامی که گفتار (فرمان عذاب) برآنان واقع شود، (و در آستانه رستاخیز قرار گیرند)، جنبنده ای را از زمین برای آنان بیرون می آوریم که با آنان سخن می گوید، (در مورد این) که مردم همواره به نشانه های ما یقین نداشتند.»

ظاهر آیه در مورد مجازاتهایی است که به مشرکان وعده داده شده، یا مربوط به وقوع رستاخیز و نشانه هایش است؛ حوادث هولناکی که هنگام وقوع رستاخیز بروز می کند و درهای توبه به روی بشر بسته می شود.

طبق برخی تفاسیر (۲) مقصود زمان رجعت است؛ زمان محدودی که قبل از پایان جهان پیش می آید و برخی از مومنان خالص و کافران و منافقان زنده می شوند.

ص:۱۵۹

۱- (۱) . نمل، ۸۲

۲- (۲) . تفسیر صافی.

واژهٔ «دابّه» به معنای جنبنده در این آیه می تواند انسان یا حیوان باشد. روایات درباره این جنبنده نیز چند نوع است:

۱. موجودی غیرعادی که با شکلی عجیب و به گونه ای معجزه آسا می آید و از کفر و ایمان سخن می گوید و منافقان را رسوا می کند.

۲. انسان فوق العاده و فعالی که صفوف مسلمانها را از منافقان جدا و آنها را نشانه گذاری می کند.

الف. این انسان امیرمومنان علی(علیه السلام) است.

ب. مقصود امام مهدی(عج) است. (۱)

این آیه مربوط به رجعت دانسته شده است. پیامبر(صلی الله علیه و آله) هم فرمود: جنبندهٔ زمین فرد نیرومندی است که کسی نمی تواند از دست او فرار کند. او بر پیشانی مؤمن و کافر علامت می گذارد و عصای موسی و انگشتر سلیمان همراه او است.

ممکن است برخی از تعبیرات این روایت کنایی باشد. مثلاًـ شاید منظور از جدا کردن مومن و کافر این باشد که مردم در موافقت و مخالفت امیرمومنان(علیه السلام) همانطور که در دنیا دو گروه شدند، در آخرت هم از هم جدا می شوند. شاید مقصود از انگشتر سلیمان و عصای موسی هم حکومت و قدرت باشد؛ پس معنای آیه می تواند عام و شامل هر جنبنده ای، باشد که در آستانهٔ رستاخیز ظاهر می شوند و با مردم سخن می گویند. این مطلب

ص:۱۶۰

۱- (۱) . تفسیر ابوالفتوح رازی.

ممکن است شامل پیشوایان حق باشد که از مصادیق کامل آن امیرمومنان علی و امام زمان(علیه السلام) است. برخی روایات هم موید این نظر است.

آیهٔ ۸۲ تا ۸۵ سوره نمل در مورد رجعت است و روایات متعددی هم در این باره در تفسیر صافی هست. (۱)

دجال و رجعت

واقعهٔ رجعت و ظهور دجال از نشانه های برپاشدن قیامت است و منظور روایاتی که آیه را در مورد رجعت می دانند، این است که امیرمومنان علی(علیه السلام) در آن موقع زنده می شود، چنانکه برخی از روایات رجعت می گویند مومنان خالص، کافران خالص و مومنان بزرگ و مشهور در زمان رجعت باز می گردند و دوره ای خاص از حرکت تکاملی بشر آغاز می شود.

از میان روایاتی که در مورد دجال، و امیرمومنان(علیه السلام) است، در این آیه فقط یک مورد را پیدا کردیم. در کمال الدین از امیرمومنان علی(علیه السلام) نقل شده است که حضرت از دجال نام برد و مطالبی راجع به او و کشته شدنش بیان کرد و فرمود، «بعد ذلک التامهٔ الکبری؛ بعد از آن واقعهٔ بزرگ روی می دهد.» از حضرت پرسیدند واقعهٔ بزرگ چیست، فرمود: «خروج الدّابهٔ.» (۲) معلوم می شود که مسئلهٔ دابهٔ الارض غیر از جریان دجال است.

۱- (۱) . تفسیر صافی، ج ۴، ص ۷۴

۲- (۲) . دجال شخصی حیله گر است که قبل از ظهور امام زمان(علیه السلام) می آید و برنامه هایی برای انحراف مردم پیاده می کند.

روایاتی نیز که ذیل آیه دیدیم، اشاره به اینکه دابّه همان دجال است، ندارند، بلکه حضور دجال قبل از این واقعه است.

خلاصه اینکه، حضور دجال مربوط به قیام امام زمان(عج) و دابهٔ الارض مربوط به حوادث آستانهٔ رستاخیز است و پیامبر دابهٔ الارض را علی(علیه السلام) می داند. طبق روایتی (۱) حضرت علی(علیه السلام) خصوصیات دابه را می گوید، اینکه آن موجود عجیب از نزد کوه صفا خارج می شود، انگشتری سلیمان و عصای موسی را دارد و مومن و منافق و کافر را از هم جدا می کند، ولی حضرت نامی از او نمی برد و مسئله رستاخیز را مطرح می کند، شاید به این خاطر که خود حضرت صحبت می فرمود، مصداق را مشخص نکرد.

ص:۱۶۲

۱- (۱) . کمال الدین، ج ۲، ص ۵۲۷، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۳.

پرسش:

آیا مرگ بدست خداست ؟

توضیح پرسش:

خداوند در آیهٔ ۱۴۵ سوره آل عمران می فرمایـد «مرگ همهٔ انسانها در دست خدا و به وقت معین ثبت است و تا خدا نخواهد، مرگ کسی فرا نمی رسد.» با توجه به این آیه، خواست خدا در مورد کسانی که در حادثه ای مانند تصادف و به علت رعایت نکردن نکات ایمنی از دنیا می روند، چگونه معنا می یابد؟

پاسخ:

توضیح آیه:

«وَمَا کَانَ لِنَفْسٍ أَن تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللّهِ کِتَابًا مُؤَجَّلاً وَمَن یُرِدْ ثَوابَ الدُّنْیا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَن یُرِدْ ثَوَابَ الآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِی الشَّاکِرِینَ؛ (۱)هیچ کس جز به فرمان خدا نمی میرد، که خدا مرگ را مقرر شده معین کرده است و هر کس پاداش این جهان را بخواهد از آن به او خواهیم داد.»

ص:۱۶۳

۱- (۱) . آل عمران، ۱۴۵.

این آیهٔ شریفه به مسئله مرگ و قطعی بودن زمان مرگ اشاره می کند. برای فهم آیه باید مسئله اجل مرگ را توضیح بدهیم.

واژهٔ أجل به معنای مدت معین و آخرین مدت است؛ مدتی که برای چیزی مشخص می کنند. أجل و مرگ در قرآن دو نوع است؛ غیرحتمی و حتمی.

الف. أجل غیرحتمی: همان مرگ مشروط است. یعنی گاهی مرگ انسان وابسته به یک شرایطی است که اگر آن شرایط تحقق یابند، مرگ فرا می رسد. این نوع مرگ قابل تأخیر است. مثلاً طبق روایات برخی عوامل در آن مؤثرند، مثلاً اگر کسی صله رحم بکند، عمرش طولانی می شود یا اگر انسان بهداشت را رعایت بکند عمر زیادتری پیدا می کند وگرنه عمرش کمتر می شود. بنابراین برخی از مسائل عادی مثل رعایت احتیاط در رانندگی، رعایت مسائل بهداشتی یا برخی مسائل معنوی مثل صدقه، صله رحم و... اینها می توانند مرگ معلق و أجل مشروط را جلو یا عقب ببرند. در سوره نوح می خوانیم: «...يَغْفِرْ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى؛ (۱)تا بخشی از پیامدهای (گناهان)تان را برای شما بیامرزد، و (مرگ) شما را تا سرآمد معیّنی به تأخیر اندازد.»

ب. اجل و مرگ حتمی: مرگی که در وقت معین خود حتماً می آید و همهٔ انسانها خواهند مُرد. این یک قانون ثابت در نظام خلقت است. و در

۱- (۱) . نوح، ۴.

برخی آیات به آن اشاره شده است، از جمله «هُوَ الَّذِی خَلَقَکُم مِن طِینٍ ثُمَّ قَضَی اجَلًا وَ أَجَلٌ مُسَمّیً عِندَهُ» (۱) اجل مسمی به هیچ شکل قابل تغییر نیست. «وَمَا کَانَ لِنَفْسٍ أَن تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللّهِ کِتَابًا مُؤَجَّلًا» (۲) این آیه هم به اجل مقرر شده اشاره دارد.

توضیح بیشتر

انسان به صورت عادی می تواند مثلاً ۷۰ سال عمر کند، به شرط اینکه بیمار نشود، در رانندگی بی احتیاطی نکند، غذاهای بهداشتی مصرف بکند، گناهی نکند که گرفتار أجل زودرس شود و...

با توجه به این مقدمه می گوییم شکی نیست که خواست خدا مؤثر است. منتها خداوند دو نوع خواست دارد:

۱. خواست حتمی که ظرفیت نهایی جسم انسان است. «کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» همه خواهند مُرد.

۲. أجل معلق و مشروط که به شرایط بستگی دارد و طبق شرایط کم و زیاد می شود.

بنابراین هر دو ارادهٔ خداوند است، در عین حال ارادهٔ خداوند با اختیار انسان منافات ندارد. در برخی موارد دین اعلام کرده است که اگر کسی

ص:۱۶۵

۱- (۱) . انعام، ۲

۲- (۲) . آل عمران، ۱۴۵.

گناهی انجام بدهد، أجلش جلو می افتد و اگر صله رحم بکند، اجلش به تأخیر می افتد. برخی را هم عقل و علم انسان درک می کند، مثلاً اگر در رانندگی بی احتیاطی بکند أجل جلو و اگر احتیاط بکند، به تأخیر می افتد. أجل معلق هم منوط به ارادهٔ الهی، منتها مشروط به شرایطی، است.

ص:۱۶۶

پرسش:

آیهٔ «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ » شامل حال چه کسانی می شود؟

پاسخ:

خداوند در آیاتی از سوره فجر می فرماید:

«يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي؛ (۱)ای جان آرام یافته! به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که (تو از او) خشنودی [و] مورد رضایت (او) هستی، پس در (سلک) بندگان (ویژه) من در آی، و در بهشت من وارد شو!»

توضیح آیه

آیه گویای لطف ویژهٔ خدا به بندگان خاص خود است و از آنها با عنوان (بندگان من) یاد می کند و به طور مستقیم به میهمانی فرا می خواند و رضایت خود را از آنها اعلام می کند. در این آیات چند ویژگی برای بندگان خاص خدا شمرده شده است.

ص:۱۶۷

۱- (۱) . فجر، ۲۷.

۱. نفس مطمئنه دارند.

۲. به سوی خدا یا ثواب و رحمت او باز می گردند.

۳. در سلک بندگان ویژه خدا مورد لطف قرار می گیرند.

۴. به بهشت الهی وارد می شوند.

۵. از پاداشها و الطاف الهی راضی اند.

۶. آنان و خدا از هم رضایت دارند.

منظور از نفس هم همان روح آدمی است که می تواند حالات و مراتب مختلفی به خود بگیرد.

نفس مطمئن: روحی که در پرتو ایمان و یاد خدا آرامش می یابد. به وعده های الهی کاملاً مطمئن است و در برابر حوادث اضطراب به خود راه نمی دهد.

نفس راضیه: از خدا راضی است. چون می بیند که خدا به تمام وعده هایش عمل کرده و پاداشها و نعمتهای زیادی به او داده است. بندگان خاص خدا معمولاً به مقام رضا و تسلیم می رسند و هر چه را خدا انجام بدهد، می پسندند. این نفس، مرضیه هم هست، یعنی خدا هم از کار و عقاید این شخص راضی است.

توجه به روایت تفسیری

این آیه بر دو نفر (۱) حمزه سید الشهداء(علیه السلام) و امام حسین(علیه السلام) تطبیق شده است. امام صادق(علیه السلام) فرمود: سوره فجر، سورهٔ حسین(علیه السلام) است (۲) و

ص:۱۶۸

۱- (۱) . کافی، ج ۱، ص ۲۲۴، ح ۲، ج ۸، ص ۴۹، ح ۱۰، بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۲۱، ح ۱۳۴ و...

۲- (۲) . وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۴۴، بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۳۹، ج ۸۹، ص ۳۲۳، اعلام الوری، ص۳۸۲، تاویل الآیات، ص ۷۶۹، ثواب الاعمال، ص ۱۲۳.

هر کس آن را بخوانـد در بهشت در درجـهٔ او خواهد بود. نیز حکایت شده (۱) که مخـاطب «یَا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ؛ ای جان آرام یافته!» شخص امام حسین(علیه السلام) است.

با توجه به اینکه اصل سوره مکی است، و حمزه(علیه السـلام) در مدینه و امام حسـین(علیه السلام) سالها بعد از پیامبر(صلی الله علیه و آله) در کربلا شهید شدند، نسبت دادن سوره به آن دو از باب تطبیق بر مصداقهای روشن و کامل نفس مطمئن است.

طبق برخی روایات، مقام نفس مطمئنه کامل ترین مقام نفس انسانی است و فقط کسانی که به درجـهٔ خشوع برسـند، می تواننـد به این مقام نائل بشوند. آیه «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ» (۲)به هر دو مقام راضیهٔ و مرضیه دلالت دارد.

اینکه اینها و خدا از هم راضی اند، اشاره به این مطلب است که بنده به مرتبهٔ عالی انسانیت رسیده و اراده اش از ارادهٔ خدا جدا نیسـت. چـون هر چه خـدا می پسـندد، او هم می پسـندد و جلـوهٔ حـق شـده است و چیز غیرالهی در وجـودش نیست که مـورد رضایت نباشد. از همین باب در مورد

۱- (۱) . بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۹۳، ج ۶، ح ۴۴، ص ۲۱۸، ح ۸

۲- (۲) . بینه، ۸.

أئمه(علیه السلام) آمده است که «از اشئنا، شاء الله؛ (۱) هر وقت ما بخواهیم، خدا می خواهد.» در مورد حضرت زهرا(سلام الله علیها)هم حکایت شده است (۲) که خشم او خشم پیامبر و خشم پیامبر هم خشم خداست و رضایت او رضایت پیامبر و رضایت او رضایت خداست. در حقیقت این نکته بازگشت به همین مطلبی می کند که بیان شد. و یکی از احتمالات قوی در مورد آیه است.

کاربردهای واژه نفس در قرآن

این واژه گاهی به معنای شخص و بدن انسان (۳) است، مثل آیات قصاص «نفس بالنفس» در این آیات نفس را در مقابل نفس قرار می دهد، منتها بیشتر اوقات منظور از نفس شخصیت، حقیقت و روح انسان است و روح خودش مراتبی دارد و تعبیرات متعددی از آن و مراتبش در قرآن آمده است. گاهی فرمود «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» (۴) یا «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا» (۵)در این آیات خداوند به نفس انسان و حالت تسویه اش سوگند یاد می کند که خدا و فرشتگان خوبیها و بدیها را به او الهام

ص:۱۷۰

۱- (۱) . بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۷ و ص ۱۴

۲- (۲) . ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۳۱ و ۴۳۰؛ بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۶۲، ج ۲۹، ص ۳۳۵، ج ۴۳، ص ۲۰، احتجاج، ج ۲، ص ۳۵۴ بالصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۹۲

۳- (۳) . لسان العرب، ماده ی نفس، ج ۶، ص ۲۳۴

۴- (۴) . شمس، ۷

۵- (۵) . شمس، ۸ و ۹.

می کننـد و از «نفس ملهمه» و «نفس مسوّمه» یـاد می کنـد. در سوره قیامت هم «لاَ أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَـةِ وَلاَ أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَـةِ» (۱)به «نفس لوامه» سوگند می خورد؛ نفسی که انسان را هنگام انجام کار زشت سرزنش و دچار نوعی عذاب وجدان می کند. گاهی هم سخن از نفس اماره است، مثل «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّی» (۲) ی عنی نفس انسان بسیار به کارهای بد فرمان می دهد.

نفس دو سویه است؛ از یـک جهت کارهـای نیـک به او الهـام می شود و از جهتی کارهای بـد. طبق برخی روایات ذیل آیات سوره مبـارکه ناس، گویا نفس انسان دو گوش دارد که در یکی الهامات شـیطانی و در دیگری الهامات الهی توسط فرشـتگان دمیـده می شود. براسـاس تعبیر دیگر «فَأَلْهَمَهَـا فُجُورَهَـا وَتَقْوَاهَـا» (۳)انسـان در معرض دو نـوع خواسـته است؛ گـاهی به طرف خواسته های بد می رود و حتی آن خواسته ها انسان را به طرف خود می کشد و به او دستور می دهد نفس أمّاره گاهی هم به طرف خواسـته هـای خـوب می رود و او را بـه طرف نیکی می کشـد کـه آن وقت به آن نفس لـوّامه می گوینـد. این نفس در مراحل عالی به جایی می رسد که نفس راضیه و مرضیه و مطمئنه می شود.

ص:۱۷۱

۱- (۱) . قیامت، ۱ و ۲

۲- (۲) . یوسف، ۵۳

۳- (۳) . شمس، ۸.

گـاهی اوقـات انسان نفس بـد فرما و أمارهٔ خود را سـر کوب می کنـد و به طرف کارهای نیک می رود. مراتب عالی راضـیه و مرضیه و مطمئنه را می پیماید. گاهی هم انسان به ندای نفسی که الهام به نیکی می کند گوش نمی دهد و به نفس اماره میدان می دهد. پس همهٔ این مراتب به صورت بالقوه در وجود انسان هست و به عهده انسان است که یکی را به فعلیت برساند.

ص:۱۷۲

پرسش:

وضعیت کوهها در قیامت چگونه خواهد بود؟

پاسخ:

حوادث قبل از رستاخیز

حوادث مهمی قبل از واقع شدن رستاخیز اتفاق می افتد و قرآن کریم به تعدادی از آنها اشاره کرده است. حتی در سورهٔ محمد(صلی الله علیه و آله) (۱) سخن از اشراط الساعهٔ (نشانه های رستاخیز) آمده است. مفسران در مورد علامتهای رستاخیز نکاتی را بیان کرده اند، مانند:

۱. بعثت پیامبر: (۲) طبق برخی روایات یکی از نشانه های رستاخیز بعثت پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) است و این نشان می دهد رستاخیز نزدیک شده است، چون پیامبر اسلام پیامبر خاتم و آخر الزمان می باشد.

۱- (۱) . محمد، ۱۸

۲- (۲) . تفسیر رهنما، ج ۴، ص ۱۱۶.

۲. نزول قرآن؛

۳. شق القمر؛ «اقْتَرَبَتِ السَّاعَهُ وَانشَقَّ الْقَمَرُ» (۱)در این مورد دو احتمال هست؛ اینکه مقصود شق القمر زمان پیامبر یا شکافته شدن ماه در آستانهٔ رستاخیز باشد.

۴. قیام حضرت مهدی(عج): و همچنین برخی از کارهای دیگر که طبق روایات پیش از ظهور روی خواهد داد، مانند شیوع شرب خمر و... .

۵. دود آشکار: «یَوْمَ تَأْتِی السَّماءُ بِدُخَانٍ مُبِینٍ؛ (۲)(و منتظر) روزی باش، که آسمان دودی آشکار آورد.» منظور از آن دود شرر باری است که بر سر مجرمان می ریزد یا قحطی یا چیز دیگری مورد نظر است.

کوهها در آغاز قیامت

هشت تغییر در مورد وضع کوهها در آستانهٔ رستاخیز مطرح شده که به نظر برخی مفسران اشاره به هشت مرحله است که طی آن کوهها تحولات خاصی پیدا می کنند و نشانه های رستاخیز آشکار می شود. چون کوهها از پدیده ها و نشانه های عظمت و استواری کرهٔ زمین هستند، قرآن کریم به آنها اشاره می کند که چگونه در آستانه قیامت در هم پیچیده و متلاشی می شوند. هشت تغییر یا مرحله چنین است:

۱- (۱) . قمر، ۱

۲- (۲) . دخان، ۱۰.

۱. لرزش کوهها؛ (۱)

۲. لرزش شدید کوهها: در سورهٔ حاقه فرمود: «وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ؛ (۲) کوهها از جا کنده می شوند.»

۳. حرکت کوه ها: «وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْراً؛ (۳)کوه ها حرکت می کنند.»

۴. کوبیده شدن کوه ها: «فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً؛ (۴)در هم کوبیده می شوند.»

۵. کوهها همچون تودهٔ شن متراکم :«كَثِيباً مَّهِيلاً» (۵)

۶. گرد و غبار شدن کوهها: «وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسّاً فَكَانَتْ هَبَاءً مُّنبَثّاً؛ (۶)و کوهها کاملاً خرد شوند، و غباری پراکنده شوند.»

۷. کوهها همچون پشم حلاجی شده: «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ؛ (۷)و کوهها همچون پشم رنگینِ زده شده اند.»

۸. کوهها همچون شبح سراب مانند: «وَسُيِّرَتِ الْجِبالُ فَكَانَتْ سَرَاباً؛ (۸) و کوهها روان شود و سراب گردد.»

۱- (۱) . مزمل، ۱۴

۲- (۲) . حاقه، ۱۴

۳- (۳) . طور، ۱۰

۴- (۴) . حاقه، ۱۴

۵- (۵) . مزمل، ۱۴

۶- (۶) . واقعه ۵ و ۶

۷- (۷) . قارعه، ۵

۸- (۸) . نبأ، ۲۰. در حقیقت در آن زمان کوهها صاف می شوند. (طه، ۱۰۶)

چگونگی اتفاقات هشت گانه و وضعیت جهان

علت وقایع ممکن است برخورد سیارات، انفجارات هسته ای، تجلی الهی و... باشد.

وضعیت جهان در آستانۀ رستاخیز در هم ریخته می شود، از جمله:

۱. شکافته شدن دریاها: «وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ؛ (۱)و هنگامی که دریاها (به روی یکدیگر) شکافته شود (و به هم بپیوندد).» و «سُجِّرَتْ؛ (۲)برافروخته (و پُر) شوند.»

این حالت شاید به خاطر زلزله های شدید، جدا شدن اکسیژن و هیدروژن آب دریا، متلاشی شدن کوهها و ریختن آنها در دریاها یا تغییرهای دیگری باشد. در آیات قرآن سخن از زلزله های عظیم، نه تنها در مورد کوهها، بلکه به صورت فراگیر به میان آمده است: «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْ ءٌ عَظِيمٌ؛ (۳)زلزلۀ روز رستاخیز چیز بسیار بزرگی است.»

۲. تاریکی خورشید و ماه: «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَإِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ؛ (۴)هنگامی که خورشید در هم پیچیده شود، و هنگامی که ستارگان بی فروغ شوند (و سقوط کنند)» در حقیقت انرژی درونی خورشید تمام می شود، همانطور که عده ای از کیهان شناسان در مورد بعضی ستارگان

۱- (۱) . انفطار، ۳

۲- (۲) . تکویر، ۶

۳- (۳) . حج، ۱

۴- (۴) . تکویر، ۱ و ۲.

دور دست می گویند از حالت معمولی خود خارج می شده و به صورت سیاه چاله در آمده اند.

۳. شکافته شدن کره ها: «إِذَا السَّماءُ انشَقَّتْ» (۱)و «إِذَا السَّماءُ انفَطَرَتْ» (۲)و «وَإِذَا السَّماءُ كُشِطَتْ» (۳) «...فُرِجَتْ» بنابراین در روز قیامت کل جهان درهم پیچیده می شود و حرکت شدید دورانی را آغاز می کند:

«یَوْمَ تَمُورُ السَّمـاءُ مَوْراً» (۴)و «یَوْمَ نَطْوِی السَّمـاءَ كَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ» (۵) ی عنی همـهٔ منظومه های هستی مانند طومار درهم پیچیده می شوند. بنابراین رستاخیز وضعیت کل جهان را به هم می زند و مخصوص کوهها نیست.

ص:۱۷۷

۱- (۱) . انشقاق، ۱. این انشقاق صورت گرفته است. و ر.ك. به: حاقه، ۱۶

۲- (۲) . انفطار، ۱

۳- (۳) . تکویر، ۵

۴- (۴) . طور، ۹

۵- (۵) . انبیاء، ۱۰۴.

پرسش:

قیامت چه مراحلی دارد؟

و چرا از آن با واژه های گوناگون مثل ساعه (۱)، بعث، نشر و... نام برده شده است؟

پاسخ:

قیامت نام های متعددی دارد و به نظر برخی مفسران نام های متعدد به مراحل قیامت اشاره دارند. نام هایی مثل قیامت، قیام الساعهٔ و...

حدود هفتاد مرتبه در قرآن کریم به کار رفته است. به برخی از این نام ها اشاره می کنیم.

۱. الساعهٔ: با توجه به اینکه ساعت جزئی از زمان است، پیام اینگونه آیات این است که در قیامت زمان مثل موجود زنده ای می شود که به پا می خیزد و قیامت، روز به پا خاستن است.

۲. بعث: «وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَن فِي الْقُبُورِ» (۲)و «وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ» (۳)قیامت روزی است که قبرها برانگیخته و زیر و رو می شوند. این برانگیختن و

ص:۱۷۹

۱- (۱) . روم، ۱۲

۲- (۲) . حج، ۷

۳- (۳) . انفطار، ۴.

دوباره به پا خاستن افرادی که در قبور هستند، از جلوه های رستاخیز و مراحل آن است.

۳. حشر: این واژه به معنای جمع کردن است. «وَإِنَّ رَبَّکَ هُوَ یَحْشُرُهُمْ» (۱)ترکیبهای مختلف حشر حدود ۳۰ بار در قرآن کریم به کار رفته و منظور این است که در روز قیامت افراد سوق داده و جمع می شوند.

۴. إحیاء موتی: به این نام (رستاخیز مردگان) در قرآن کریم زیاد اشاره شده است. برخی رستاخیز را معادل برخاستن مردگان می دانند، به عبارت دیگر رستاخیز به معنای مُرده است و رستخیز یعنی برپاخاستن مردگان.

۵. نشر: در اصل به معنای گستردن است و منظور از آن در «کَذلِکَ النُّشُورُ» (۲)و «وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ» (۳)انتشار انسانها در رستاخیز در نقاط مختلف یا انتشار نامه های اعمال آنها است.

۶. معاد: «کَمَا بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ؛ (۴)همان گونه که (آفرینش) شما را آغاز کرد، (به سوی او) باز می گردید.» به معنای بازگشت انسان به حیات مجدد است.

۱- (۱) . حجر، ۲۵

۲- (۲) . فاطر، ۹

۳- (۳) . تکویر، ۱۰

۴- (۴) . اعراف، ۲۹.

۷. رجوع: «کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَیْنَا تُرْجَعُونَ» (۱)به معنای بازگشت به سوی خداست. رجوع إلی الله حدود ۱۰ بار در قرآن با بیانهای مختلف مطرح شده است، مانند «إِنَّا لِلّهِ وإِنّا إِلَیهِ رَاجِعُونَ» (۲)

۸. لقاء الله: «کَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ» (۳)برخی لقاء الهی در رستاخیز را منکر می شوند. مفسران در این باره اختلاف نظر دارند و مقصود از لقای الهی را ملاقات فرشتگان حساب و جزاء یا ملاقات حکم و فرمان خدا می دانند. مسلماً ملاقات حسی خدا مقصود نمی باشد، چون خدا جسم نیست. پس مقصود ملاقات شهودی و باطنی است.

ص:۱۸۱

۱- (۱) . عنکبوت، ۵۷

۲- (۲) . بقره، ۱۵۶

۳- (۳) . یونس، ۴۵.

پرسش:

نامۀ اعمال انسان ها در قیامت چگونه است ؟

پاسخ:

مقصود از نامۀ اعمال

حداقل پنج دیدگاه در این باره وجود دارد:

۱. برخی فکر می کنند اعمال انسان، مثل نامه روی کاغذ نوشته و به دست فرد داده می شود و او سطر به سطر می خواند؛ اما چون چنین نامه ای ممکن است قابل پذیر و بسیار پر حجم باشد، پس مقصود چیز دیگری است.

۲. نامۀ عمل همان روح آدمی است که اعمال در او به نوعی رسوخ پیدا می کند و باقی می ماند. (۱)

۳. نامۀ عمل، حقایق اعمال انسان را در بر دارد.

۴. اعمال در روح انسان اثر می گذارند. اثراتی هم در فضا و هوا دارد. مجموع این اثرات را به دست صاحب عمل می دهند. به عبارت دیگر نامۀ

۱- (۱) . نظر مرحوم فیض کاشانی و... .

اعمـال، اثرات اعمال ماست که در فضا، اطراف و جانمان اثر می کنـد و این آثار در روز قیامت قابل بازیابی است، به گونه ای که می توان آن را به صورت عینی نشان داد.

۵. نامه اعمال ضمیر باطن و وجدان مخفی است که در روان شناسی مطرح است.

مانعی هم ندارد که نامهٔ عمل فراتر از همه موارد فوق و در برگیرنده آنها باشد.

نکته

ثواب و عقـاب نتیجـهٔ عمـل است، امـا نامـهٔ عمل، خود عمل را نمایش می دهـد. تجسم اعمال (۱) هم در حقیقت نـتیجه عمل است، اما نامهٔ عمل، خود عمل است که انسان می بیند چند کار خوب یا بد انجام داده است.

انواع نامه عمل

در قرآن گاهی از نامهٔ عمل شخصـی، زمانی از نامهٔ عمل امتها و گاهی نامهٔ عمل کل بشر سخن گفته می شود. در سوره اسراء می فرماید: «نامهٔ اعمالش را برگردنش آویخته ایم.» (۲) یعنی هر کسی نامهٔ عمل شخصی دارد.

۱- (۱) . اعمال خوب و بد در رستاخیز به صورت نعمت یا عذابهایی آشکار می شود

۲- (۲) . اسراء، ۱۲.

در سوره جاثیه از نامۀ عمل هر ملت یاد می کند: «كُلَّ أَمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا؛ (۱)هر امتی به سوی نامه (اعمال)ش فراخوانده می شود.»

نامۀ عملی هم همۀ انسانها دارند «وَكُلَّ شَيْ ءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» (۲)در این آیه سخن از شخص یا ملت خاص نیست؛ همۀ چیزها در یک نامۀ عمل روشنی جمع می شود. بنابراین اعمال انسان می تواند آثار شخصی، اجتماعی یا جهانی داشته باشد. بر این اساس وظایف انسان هم، شخصی، ملی یا جهانی باشد.

تعبیرهای مختلف از نامۀ اعمال در قرآن

۱. کتاب (۳)

۲. زبر: صفحه آهنی (۴)

۳. طائر: پرنده ای که فال نیک و بد به آن می زنند (۵)

۴. امام مبین: لوح محفوظ که نامۀ اعمال همۀ انسانها در آن هست. (۶)

فلسفۀ نامه عمل

هدف از یادآوری و تکرار نامۀ عمل، استفاده از کارکرد تربیتی آن است. گویا انسان احساس می کند همیشه دوربینی همراهش

۱- (۱) . جاثیه، ۲۸

۲- (۲) . یس، ۱۲

۳- (۳) . کهف، ۴۹

۴- (۴) . «وَكُلُّ شَيْ ءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ» قمر، ۵۲

۵- (۵) . اسراء، ۱۳

۶- (۶) . یس، ۱۲.

هست که همهٔ اعمال او را ضبط می کند، برای همین می کوشد کار ناشایستی از او سر نزند.

خداوند می خواهد در صحنهٔ هستی چنین حالتی برای انسان پیدا بشود و او خود را همیشه در حضور مأموران الهی ببیند تا دستورات الهی را انجام بدهد و گناه نکند.

همچنین نامهٔ عمل در روز رستاخیز، اتمام حجت با انسانی است که می خواهد او را به دوزخ ببرند و نامه عمل جای انکار برای او باقی نمی گذارد.

ص:۱۸۶

پرسش:

نویسندگان نامهٔ اعمال چه کسانی هستند؟

پاسخ:

خدا ناظر اعمال و نویسندهٔ واقعی ماست. البته او کارهایش را با واسطه انجام می دهد، لذا در برخی آیات (۱) از نویسندگان خاصی (رقیب و عقید) یاد شده است.

رقیب و عقید نام یا صفت دو فرشته است که یکی از سمت راست و دیگری از سمت چپ بر اعمال انسان نظارت می کنند. به عبارت دیگر، غیر از اینکه در روز رستاخیز اعضای انسان و موجودات شاهد بر اعمال انسان هستند، کارها در روح انسان نیز ضبط می شود و جان انسان تجلی اعمال اوست؛

همانطور که این اعمال در صحنهٔ هستی باقی می مانند. در حقیقت قرآن هشدار می دهد که شما از همه طرف در محاصرهٔ خدا و مأموران الهی هستید. پس مراقب اعمال خود باشید.

ص:۱۸۷

۱- (۱) . ق، ۱۷ - ۱۸.

پرسش:

منظور از نفخ صور چیست ؟

پاسخ:

مسئلهٔ نفخ صور در آیات متعددی مورد توجه قرار گرفته است. خداوند در سوره زمر می فرماید:

«وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِی السَّماوَاتِ وَمَن فِی الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِیهِ أُخْرَی فَإِذَا هُمْ قِیَامٌ یَنظُرُونَ؛ (۱)و در شیپور دمیده می شود، پس کسانی که در آسمانها و کسانی که در زمین هستند مدهوش می شوند (و می میرند)، مگر کسانی که خدا بخواهد؛ سپس [بار] دیگر در آن (شیپور) دمیده می شود، و ناگهان آنان ایستاده اند، در حالی که منتظر (حساب) هستند!»

در این آیه شریفه سخن از دو نفخ صور است؛ اولی (نفخه مرگ) وقتی است که همه می میرند و از دنیا می روند و دومی (نفخه حیات) زمانی است که در شیپور دمیده می شود و همه برای حساب و کتاب زنده می شوند، «إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ» مگر کسی که خدا بخواهد از این مرگ نجات

ص:۱۸۹

۱- (۱) . زمر، ۶۸.

ابد. گروهی برخی این عده را فرشتگان بزرگ مثل جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و... می دانند. عده ای هم شهدا و حتی حاملان عرش الهی را به این جمع اضافه کرده اند، به نظر مفسران دلیلی برای زنده ماندن، جز اسرافیل، نداریم که البته او هم در نهایت خواهد مرد. بنابراین، همهٔ موجودات بعد از نفخهٔ صور اولی اول خواهند مُرد و با نفخهٔ صور دوم زنده خواهند شد.

معنای صور

صور به معنای شیپور (۱) است. در روزگار گذشته با شاخ گاو و دیگر حیوانات درست می کردند و برای آگاه ساختن قافله ها هنگام حرکت یا ایستادن در این شیپور می دمیدند. مقصود از آن در آیه شاید کنایه از فرمان پایان جهان باشد. این احتمال هم هست که شیپوری واقعی و با طراحی خاص باشد که بتواند صیحهٔ عظیمی به وجود آورد. این احتمال با ظاهر روایات هم سازگارتر است. به هر حال همه مردم در اثر صدای بسیار عظیم آن خواهند مُرد.

تعابیر دیگر: صَیْحَةً (۲)، نَقر (۳) (کوبیدن چیزی، مثل منقار پرنده بر جایی)، الصَّاخَّةُ (۴) (صدای شدیدی که گوش را کر می کند.)، الْقَارِعَةُ (۵) (کوبنده) زَجْرَة (۶) (راندن با صدای بلند)

۱- (۱) . کتاب العین، ماده ی صور، ج ۷، ص ۱۴۹

۲- (۲) . یس، ۴۹، ۵۳، و سوره ص، ۱۵، قمر، ۳۱

۳- (۳) . مدثر، ۸

۴- (۴) . عبس، ۳۳

۵- (۵) . قارعه، ۱

۶- (۶) . صافات، ۱۹.

به هر حال وقتی حضرت اسرافیل (۱) (فرشتهٔ نفخ صور) صور اول را بدمد ابتدا همهٔ موجودات و سپس خودش می میرند و در نفخهٔ صور دوم که با فاصله ایجاد می شود، همهٔ موجودات زنده و در صحنهٔ محشر حاضر می شوند.

نکتهٔ تربیتی نفخ صور: مرگ و حیات به دست خداست، زندگی پایدار نیست و همهٔ باید برای رستاخیز آماده باشیم.

عالم برزخ

در آیهٔ ۶۸ سوره زمر تعبیر «ثم» هست، یعنی بین نفخ صور اول و دوم فاصلهٔ زیادی هست. به صورت طبیعی انسانهایی که از دنیا می روند، برزخی دارند و فاصلهٔ زیاد بین دو نفخه هم قاعدتاً از برزخ مستثنی نخواهد بود.

برزخ به معنای چیزی است که بین دو چیز حائل شود. به فاصله بین مرگ تا نفخ صور دوم و قیامت هم برزخ می گویند.

روشن ترین آیه در این باره چنین است:

«مِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ؛ (۲)به دنبال آنها برزخی می آید تا روزی که برانگیخته می شوند.»

آیات دیگری هم به این مطلب اشاره دارد، مانند آیاتی که به حیات شهیدان اشاره دارند، مثل «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْيَاءٌ» (۳)

ص:۱۹۱

۱- (۱) . اسرافیل به معنای بنده خداست

۲- (۲) . مومنون، ۱۰۰

۳- (۳) . آل عمران، ۱۶۹؛بقره، ۱۵۴.

زنده بودن شهدا جسمانی و فعلی نیست، پس حیات برزخی است. در چند جا به این مطلب اشاره شده است، از جمله در مورد عذاب شدن فرعون در هر صبح و شام، دیگری در مورد حبیب نجار (مؤمن آل فرعون) (۱) که به کمک رسولان مسیح به انطاکیه آمد و شهید شد و سخنانی از او در قرآن نقل شده است. (۲)

در سوره مومن تعبیر دو مرگ و دو زندگی هست و از مجموع آیات استفاده می شود که انسان سه زندگی دارد: ۱. زندگی دنیوی ۲. زندگی بین دنیا تا رستاخیز (برزخ) ۳. زندگی در عالم قیامت (رستاخیز)

در روایات هم آمده است:

«القبر روضهٔ من الریاض الجنه أو حفرهٔ من حفر النیران؛ قبر باغی از باغهای بهشت یا حفره ای از حفره های آتش است.»

این روایت از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله)، (۳) امیرمومنان (۴) و امام سجاد(علیه السلام) (۵) نقل شده است. این مطالب در مورد استغفار، ترحّم بر مردگان و هدیه دادن برای آنها، زیارت شهداء، سخن پیامبر با کشتگان بدر هم آمده است و می تواند شاهدی بر مسئلهٔ برزخ باشد.

ص:۱۹۲

۱- (۱) . مومن، ۲۸

۲- (۲) . یس، ۲۶

۳- (۳) . بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۷، ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۷۵، الخرائج، ج ۱، ص ۱۷۲، متشابه القرآن، ج ۲، ص ۹۹

۴- (۴) . بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۱۸، ح ۱۳، ج ۳۳، ص ۵۴۵، ج ۴۱، ص ۲۴۸، ح ۲، ج ۷۴، ص ۳۹۰، الامالی صدوق، ص ۲۴، ج ۳۱، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۶۹، الغارات، ج ۱، ص ۱۴۸

۵- (۵) . بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۱۴، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۹۴، الدعوات، ص ۲۴۴.

پرسش:

با توجه به آیات، زمین و آسمان از بین می روند و بعد بهشت و جهنم ایجاد می شوند؟

پاسخ:

خداوند در آیات ۱۰۶ تا ۱۰۸ هود می فرماید: کسانی که بدبخت شدند، پس در آتشند؛ در حالی که آنها در آنجا فریاد و ناله می کنند و تا آسمان ها و زمین برپاست، در آنجا ماندگارند؛ مگر اینکه پروردگارت بخواهد.

مشابه همین تغییر در مورد اهل بهشت هم هست: «وَأَمَّا الَّذِینَ سُعِدُوا فَفِی الْجَنَّةِ خَالِدِینَ فِیهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا ما شَاءَ رَبُّکَ عَطَاءً غَیْرَ مَجْذُوذٍ؛ (۱)و اما کسانی که نیکبخت شدند پس در بهشتند؛ در حالی که تا آسمان ها و زمین برپاست، در آنجا ماندگارند؛ مگر آنچه پروردگارت بخواهد این بخششی قطع ناشدنی است.» در اینجا این سؤال مطرح می شود: «قید مادامت السموات و الارض» چرا در مورد هر دو گروه

۱- (۱) . هود / ۱۰۸

بهشتی و جهنمی آمده است؟ آیا زمانی که بهشت و دوزخ هست، اصلاً آسمان و زمینی وجود دارد تا بفرماید تا وقتی که آسمان و زمین هست بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ هستند! مفسران (۱) با توجه به این نکته گفته اند مقصود از قید این است که خلود به معنای بقای طولانی است. در حقیقت کنایه از ابدیت و جاودانگی است. مثل اینکه در فارسی می گوییم تا خدا خداست، این کار هست یا تا آسمان برپاست و خورشید طلوع می کند این کار ادامه دارد. این نوع تعبیر در آیه، کنایه از این است که بهشتیان تا ابد در بهشت و دوزخیان تا ابد در دوزخ می مانند وگرنه روشن است که آسمان و زمین ابدی نیست زمین و آسمان ، تا وقتی برپاست که انرژی خورشید باقی باشد و انرژی خورشید هم روز به روز کم می شود و خورشید به طرف مرگ پیش می رود.

نکته: برخی با توجه «الا ماشاء ربک» که در هر دو آیه هست، گفته اند ممکن است منظور این باشد که بودن دائمی بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ، برای همه افراد نیست. یعنی امکان دارد برخی از افراد دوزخی مؤمنان خطا کاری باشند که بعد از مدتی از آتش نجات پیدا می کنند.

این احتمال هم داده شده است که این قید برای بیان قدرت خدا باشد.

۱- (۱) . تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۲۳۹ و ۲۴۰ و تفسیر المیزان، ج ۱۱، ذیل آیه ۱۰۸ سوره هود.

آیا زمین و آسمان از بین می روند و ...؟

بر اساس این آیات قرآن می توانیم بگوییم که نظام فعلی جهان در آستانه رستاخیز در هم می ریزد؛ خورشید خاموش می شود، ستارگان با هم برخورد می کنند و ...

«إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ وَإِذَا النُّجُومُ انکَدَرَتْ؛ (1)وقتی خورشید خاموش می شود و ستارگان بی نور می شوند». بر اساس آیات متعدد در آن زمان زلزلههای عظیمی رخ می دهد، کوه ها فرو می پاشند، ستارگان در هم می ریزند و خاموش می شوند و به عبارت دیگر در آن زمان نظام عالم عوض می شود و بهشت و دوزخ بر اساس نظام نوینی بر پا می شود.

۱- (۱) . تکویر / ۱.

پرسش:

منظور از مردان اعراف در آیه ۴۶و۴۸ سوره اعراف چه گروهی است ؟

پاسخ:

در آیه ۴۴ سوره اعراف گفت و گوی بهشتیان و دوزخیان مطرح می شود و در آیه ۴۶ می فرماید: «و بینهما حجاب»؛ بین بهشتیان و دوزخیان مانعی هست، «و علی الاعراف رجال»؛ و بر یک سرزمین بلند مردانی هستند.»

حجاب در اصل به معنای مانع است. در این آیه مقصود یا همان سرزمین اعراف است، یعنی یک بلندی که دوزخ و بهشت را از هم جدا می کند و مانع می شود که بهشتیان و دوزخیان به راحتی ارتباط برقرار کنند یا مقصود دیواری است که ظاهرش عذاب و درونش رحمت است؛ همان طوری که در آیه ۱۳ سوره مبارکه حدید از آن یاد شده است.

نکته: تعبیرات قرآن در مواردی که مسائلی راجع به بهشت و دوزخ و دنیای بعد از مرگ را بیان می کند، گاهی مشابه تعبیرات دنیوی است. گاهی هم تعبیرات جنبه تمثیل و تشبیه دارد و چون جهان آخرت در افق بالاتری قرار دارد، این تعبیرات می توان یک شبهی از حقیقت را در ذهن ما تصویر بکند، در حقیقت مشکل از مفاهیم و الفاظ بشری است که

ص:۱۹۷

ظرفیت نمایانـدن تمـام آن حقیقت را در خود نـدارد؛ لـذا مطالب گاهی برای ما مجمل جلوه می کنـد بنابراین وقتی می گوییم مانعی و سرزمینی به نام اعراف بین آنها هست، این نکته رابايد در نظر داشته باشیم.

می دانیم که اعراف در لغت به معنـای مکـان مرتفع است. از احـادیث هم اسـتفاده می شود که منطقه ای میـان بهشت و دوزخ است که همچون حجـاب و مـانع بین آن دو قرار می گیرد؛ به طوری که هر کس در سـرزمین اعراف باشـد، بر بهشت و دوزخ اشراف دارد و می تواند دوزخیان و بهشتیان را مشاهده بکند و این منطقه مکان، عبور افراد به بهشت نیز می باشد.

این تنهـا اطلاعـات ما در ارتباط با اعراف است. در این آیه شـریفه فرمود «علی الاعراف رجال یعرفون کلاً بسـیماهم» ؛ بر روی اعراف مردانی هستند که بهشتیان و دوزخیان را با چهره هایشان می شناسند».

مقصود از این مردان چه کسانی اند؟

در احادیث اهل البیت و اهل سـنت به دو مطلب اشاره شده است: ۱. این افراد مقربان درگاه الهی و گواهان و شاهـدان بر مردم هستند. در برخی روایات هم آمده که مقصود آل محمد است.

۲. در اعراف افرادی هسـتند که نیکی هـا و بـدی هـای آن هـا مسـاوی است، یعنی افراد مستضـعف و گنه کاری که هم اعمال نیک و هم اعمال بد دارند و در حقیقت در آن جا وا مانده شده اند؛ نه داخل جهنم می روند و نه به بهشت.

ص:۱۹۸

مفسران (۱) بـا توجه به روایـات، دو احتمال داده انـد؛ اول) مقصود پیشوایان حق است که به مؤمنانی که بهشتی شدنـد یا هنوز داخل بهشت نشـده انـد، سـلام می دهند؛ دوم) مقصود گروه مستضـعف است؛ مومنان مستضـعفی که آرزو دارند وارد بهشـت شونـد، ولی موانعی جلوی راه آن هـا هست. وقتی بهشتیـان را می بیننـد، به آن هـا سـلام می کننـد؛ یعنی مردانی که بر اعراف هستند، به اصحاب و افراد بهشتی سلام می دهند.

ظاهر آیه شـریفه با دیدگاه اول مفسـران سازگار است، یعنی باید افرادی باشـند که مقام والایی داشته باشند؛ رجالی که رهبران الهی اند و دوزخیان و بهشتیان را می شناسند و به مومنان درود می فرستند.

البته با توجه به مجموع احادیث این جمع بندی قابل ارائه است که:

سه گروه از اعراف عبور می کنند؛

اول) گروه پیشوایان و بزرگان: در گـذرگاههای سـخت قیامت توقف می کننـد و به یاری و شـفاعت مومنان و مستضـعفان می آیند.

ظاهر آیه هم همین است.

دوم) ناتوانان محتاج کمک: این ها مومنان گنه کاری اند که نیکیها و بدی هایشان تقریباً مساوی است.

این ها طبق برخی روایات بر اعراف می مانند و در نهایت ممکن است مورد شفاعت واقع شوند.

ص:۱۹۹

۱- (۱) . تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۱۸۴.

سوم) مؤمنان صالح: با سرعت از این گذرگاه اعراف می گذرند و وارد بهشت می شوند.

آیه فوق و آیات بعدش به گروه اول و دوم اشاره می کند. بنابراین در یک جمع بندی می توان گفت سه گروه از اعراف عبور می کنند؛ منتها ظاهر آیه ۴۶ به گروه اول اشاره دارد.

ص:۲۰۰

پرسش:

منظور از آیۀ «هیچ کس از بشر باقی نماند؛ جز آنکه وارد دوزخ می شود»، چیست ؟

پاسخ:

خداوند در سورۀ مریم می فرماید:

«وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيّاً ثُمَّ نُنَجِّى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيّاً؛ (1)و هیچ (کس) از شما نیست، مگر اینکه در آن (جهنّم) وارد می شود؛ (این حکم) حتمی است که برای پروردگارت پایان یافته است؛ سپس کسانی را که خودنگهداری (و پارسایی) کردند نجات می بخشیم، و ستمکاران را از پای در آمده، در آن (دوزخ) وا می گذاریم.»

تفسیر آیه

۱. به نظر برخی مفسران «ورود» به معنای «نزدیک (۲) شدن و اشراف بر جهنم» است، یعنی همۀ افراد در روز قیامت به کنار دوزخ می آیند، ولی پارسایان نجات می یابند و ستمگران در آتش جهنم سقوط می کنند. شاهد این تفسیر، آیۀ ۲۳ سوره قصص و ۱۰۱ سوره انبیاء است.

ص:۲۰۱

۱- (۱) . مریم، ۷۱ و ۷۲

۲- (۲) . بحارالانوار، ج ۸، ص ۲۴۸، شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۶۴.

۲. برخی دیگر گفته انـد (۱) که «وارد» به «معنـای داخل شـدن» است و همـهٔ مردم وارد جهنم می شونـد، اما جهنم بر پارسایان سرد و سلامت می شود. در برخی احادیث به این مطلب اشاره شده و با ظاهر آیه هم سازگارتر است.

حال یک سوال مطرح است که چرا پارسایان وارد جهنم می شوند؟

از پیـامبر اسـلام(صـلی الله علیه و آله) روایت شـده است: هیـچ نیکوکـار و بـدکاری نیست؛ مگر اینکه داخل جهنم می شود، و آتش برای مؤمنان سرد و سالم می شود، همانطور که بر ابراهیم(علیه السلام) سرد و سالم شد. (۲) و فرمود: همه وارد آتش می شونـد، سـپس براساس اعمالشان از آن بیرون می آیند. برخی چون برق، برخی همچون باد، عده ای مثل دویدن اسب، گروهی مانند سوارکار معمولی، جمعی چون پیاده کند رو و برخی همچون رهرو معمولی. (۳) یعنی عبورشان از دوزخ براساس اعمالی که دارند، طول می کشد.

ورود سـتمگران به دوزخ برای این است که عـذاب بشونـد و نیز بـا دیـدن گـذر سـریع مؤمنـان، ناراحتی آنها فزون تر شود، اما مؤمنان وارد آتش می شوند تا عذابهای کافران را ببینند و قدر نعمتهای بهشتی را بدانند. البته گذر مؤمنان چنان سریع است که کمترین ضرری به آنها نخواهد رسید.

پیام آیه این است که همه داخل دوزخ می شوید و براساس اعمالتان در آن می مانید و یا از آن می گذرید. پس مراقب باشـید و ببینید جزء با تقواها هستید یا ستمکاران!

ص:۲۰۲

۱- (۱) . تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۱۱۹

۲- (۲) . بحارالانوار، ج ۸، ص ۲۴۹

۳- (۳) . تفسیر منهج الصادقین، ج ۵، ص ۴۲۹،خلاصه المنهج، ج ۳، ص ۱۹۷.

پرسش:

دنیا و آخرت چه ارتباطی با هم دارند؟

پاسخ:

ما دو نظام داریم؛ نظام دنیا و نظام آخرت. نظام دنیا و کیهانی که ما داریم، بر اساس خورشید محوری است، یعنی خورشیدی هست که سیاراتی از جمله زمین در اطراف آن می چرخند.

همه در کهکشان راه شیری قرار دارند و در دل این راه شیری خود خورشید به طرف مقصدی در جریان است.

نظام دنیوی مقدمه و مزرعه ای برای نظام آخرت. (۱)

حیات واقعی در نظام اخروی است و در آن جا نظام دنیا از لحاظ زمان، مکان و نوع چینش در هم می ریزد و نظامی نو بر پا می شود.

در مورد این که نظام آخرت چگونه خواهد بود، ما جز اشارتی که در قرآن و روایات هست، اطلاعات زیادی نداریم.

و تنها می دانیم حیات دنیوی مقدمه است و حیات واقعی آنجاست. (۲)

۱- (۱) . مجموعهٔ ورام (تنبیه الخواطر و نزههٔ النواظر)، ج ۱، ص ۱۸۳، عوالی اللآلی، ج ۱، ص ۲۶۷

۲- (۲) . نساء / ۷۷، انعام / ۳۲، اعراف / ۱۶۹، یوسف / ۱۰۹، نحل / ۳۰ و ۴۱، عنکبوت / ۶۴، غافر (مومن) / ۳۹، اعلی / ۱۷.

پرسش:

نعمت های مادی و معنوی بهشت چیست ؟

پاسخ:

برخی از مفسران برآنند که اشاره به نعمتهای مادی در بهشت، برای این است که عبارات و واژه های بشری تحمل معنایی بیشتر از این را ندارد. به عبارت دیگر، خداوند می خواست حقایق و لذتهای بلندی را بیان بکند ولی چون با الفاظ بشری بیان پذیر نبود، از تعبیراتی استفاده کرد که برای بشر آشنا باشد، مانند: گوشت پرندگان (۱) میوه ها (۲) و باغها. (۳) در حالی که حقیقت بالاتر از این است و برخی از نعمتها اصلاً در عبارات مادی نمی گنجد، لذا فرمود: «وَرِضْوَانٌ مِنَ اللّهِ أَكْبَرُ؛ (۴) رضایت الهی خیلی بزرگ تر است» اما به نظر می رسد آیات مربوط به بهشت به حقایق برتری اشاره دارند که در تعبیرات بشری نمی گنجد.

۱- (۱) . «وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ» طور، ۲۲

۲- (۲) . «وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ» واقعه، ۲۰

۳- (۳) . «جَنَّاتٌ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» بقره، ۲۵،آل عمران، ۱۵، ۱۳۶، ۱۹۵، ۱۹۸،نساء، ۱۳ و..

۴- (۴) . آل عمران، ۱۵،توبه، ۷۲.

به برخی دیگر از نعمتهای (معنوی و مادی) بهشت اشاره می کنیم.

الف: نعمتهای معنوی

۱. احترام ویژه (۱)

۲. محیط صلح و صفا (۲)

۳. امنیت (۳)

۴. دوستان موافق و با وفا (۴)

۵. برخوردهای محبت آمیز (۵)

۶. نشاط فوق العادهٔ درونی انسانها (۶)

۷. احساس خشنودی خدا (۷)

۸. نظر خدا به انسان و نظر انسان به خدا (۸)

۹. رفتار طبق میل انسان (۹)

۱۰. نعمتهایی که در تصور انسان نمی گنجد (۱۰)

۱۱. جاودانگی نعمتهای بهشتی (۱۱)

۱- (۱) . یس، ۵۸؛ رعد، ۲۳

۲- (۲) . حجر، ۴۷؛ یونس، ۲۵

۳- (۳) . دخان، ۵۱؛ اعراف، ۴۲

۴- (۴) . نساء، ۶۹ - ۷۰

۵- (۵) . واقعه، ۲۵ - ۲۶

۶- (۶) . زخرف، ۷۰؛ مطففین، ۲۴

۷- (۷) . آل عمران، ۱۵؛ توبه، ۷۲

۸- (۸) . قیامت، ۲۲ و ۲۳

۹- (۹) . شوری، ۲۲؛ زمر، ۳۴

۱۰- (۱۰) . سجده، ۱۷

۱۱- (۱۱) . رعد، ۳۵.

ب. نعمتهای مادی

۱. بوستان بهشتی (۱)

۲. نهرهای بهشتی (۲)

۳. سایه های لذت بخش (۳)

۴. منازل و قصرهای بهشتی (۴)

۵. فرش و تخت گسترده شده (۵)

۶. میوه های بهشتی (۶)

۷. شراب پاک (۷)

۸. شراب تسنیم (۸)

۹. لباسهای بهشتی (۹)

۱۰. ظرف و جام (۱۰)

۱۱. زیورهای بهشتی (۱۱)

۱- (۱) . نساء، ۱۳ و ..

۲- (۲) . محمد، ۱۵ و..

۳- (۳) . واقعه، ۲۷ و ۳۱؛ انسان، ۱۳

۴- (۴) . توبه، ۷۲؛ فرقان، ۷۵

۵- (۵) . انسان، ۱۳؛ غاشیه، ۱۶

۶- (۶) . الرحمان، ۵۲ و ۶۸

۷- (۷) . دهر، ۵ - ۶؛ محمد، ۱۵

۸- (۸) . مطففین، ۲۷

۹- (۹) . کهف، ۳۱

۱۰- (۱۰) . زخرف، ۷۱

۱۱- (۱۱) . کهف، ۳۱.

۱۲. همسران بهشتی (۱)

۱۳. خدمتکاران و ساقیان (۲)

۱۴. پیش پذیرایی و... (۳)

در نتیجه می توان گفت: بـا بررسـی کل آیات درباره بهشت و نعمت های آن خداونـد به میوه ها و لـذت های دیگر آن اشاره کرده است و هر کدام از آن ها در آیات مختلف بیان شده است.

ص:۲۰۸

۱- (۱) . دخان، ۵۴

۲- (۲) . طور، ۲۴

۳- (۳) . آل عمران، ۱۹۸.

فصل هفتم: رهزنان بشریت

اشاره

ص:۲۰۹

پرسش:

منظور خداوند از «تعقیب شیطان ها با شهاب ها» چیست ؟

پاسخ:

دست کم در سه جای قرآن (۱) به این مطلب اشاره شده است. در سوره حجر می خوانیم:

«وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِی السَّماءِ بُرُوجاً وَزَیَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِینَ وَحَفِظْنَاهَا مِن کُلِّ شَیْطَانٍ رَّجِیمٍ إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُّبِینٌ» (۲)

مضمون آیه:

ما آسمان ها را زینت دادیم. ستارگانی در آن قرار دادیم و آنها را از هر شیطان رانده شده ای محفوظ داشتیم؛ مگر شیطانی که بخواهد استراق سمع و جاسوسی بکند و اسرار آسمان ها را به دست بیاورد.

شهابهای روشنی به دنبال چنین کسی خواهد آمد و او را مورد هدف قرار خواهد داد.

ص:۲۱۱

۱- (۱) . جن / ۹ - ۸۱؛ صافات / ۱۰؛ حجر / ۱۷

۲- (۲) . حجر / ۱۶ - ۱۸.

دیدگاه های مفسران: واژه «شهاب» در اصل (۱) به معنای «شعله خارج شده از آتش است. به سنگهای ریز و گاه سرگردان هم که بر اثر نیروی جاذبه زمین به سوی زمین کشیده می شوند، شهاب می گویند. این سنگها بر اثر سرعت زیاد و برخورد با هوای اطراف زمین شعله ور و گاهی تبدیل به خاکستر می شوند. ما این شهاب ها را شبها به صورت نقطه های روشنی که به سرعت به سوی زمین می آیند و بعد ناپدید می شوند می بینیم.

ممکن است مقصود از شهاب در این آیه، کنایه از امواج نیرومند علم و تقوای دانشمندان یا همین شهاب سنگها باشد.

مفسران دست (۲) کم چهار دیدگاه در مورد این آیه دارند:

۱. معنای ظاهری آیه مراد است؛ یعنی مقصود از آسمان، همین آسمان و منظور از شهاب، شهاب سنگها است.

در حقیقت شیطان ها که موجودات خبیثی اند، جنیانی اند که می خواهند به آسمان ها بروند و و از اخبار ماورای زمین آگاه شوند و جاسوسی بکنند، اما شهاب سنگها همچون تیری به سوی آن ها پرتاب می شود و آنها را از رسیدن به هدفشان باز می دارد و نمی گذارد به سوی آسمان ها حرکت بکنند. برخی از مفسران این دیدگاه را قبول ندارند و می گویند امروزه خروج از نیروی جاذبه زمین ممکن است. بنابراین شاید این دیدگاه بر اساس، نظریه فلکی نظام قدیم بوده است.

۱- (۱) . کتاب العین، ج ۳، ص ۴۰۳

۲- (۲) . تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۴۴.

برخی این تعبیرها را کنایه می دانند. (۱) این گروه خود به سه دسته تقسیم می شوند:

الف: تشبیه برای روشن شدن حقایق غیر حسّی؛ یعنی مقصود از آسمان جایگاه فرشتگان و عالم ملکوت است، چون واژه آسمان در قرآن دست کم در هفت معنا (جو زمین، جایگاه ستارگان، آسمان معنوی و عالمهای بالا و ...) آمده است و اینجا جایگاه فرشتگان و عالم ملکوت مقصود است. شیطانها می خواهند به آنجا نزدیک شوند و از اسرار خلقت و حوادث آینده اطلاع پیدا کنند، ولی با شهابها (انوار ملکوتی) رانده می شوند. (۲)

ب: منظور این است که انسان ها در زندگی زمین زندانی شده اند و چشم به جهان برتر نمی اندازند و به آوای آن گوش نمی دهند، در حقیقت شهاب های خودخواهی، شهوت، طمع و جنگهای خانمان سوز آن ها را از درک حقایق محروم می سازد. (۳)

ج: مقصود از آسمان، آسمان حق، ایمان و معنویت است. شیطان ها و وسوسه گرها همواره می خواهند به این محدوده راه پیدا بکنند و با وسوسه ها به دل مؤمنان راستین و حامیان حق نفوذ بکنند؛ اما ستارگان آسمان حقیقت، یعنی دانشمندان و علمای متعهد و در رأس آنها رهبران

۱- (۱) . علامه طباطبائی در تفسیر المیزان و طنطاوی، تفسیر الجواهر، به نقل از تفسیر نمونه، همان

۲- (۲) . تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۱۲۰، تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۴۵، ج ۱۹، ص ۲۱

۳- (۳) . دیدگاه برخی از مفسران مصری مانند تفسیر الجواهر طنطاوی، ج ۱۸، ص ۱۰ به نقل از تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۴۶.

الهی مانند پیامبران و امامان با امواج نیرومند علم و تقوی و قلم و زبان بر این شیاطین و وسوسه های آن ها هجوم می برند و آن ها را از نزدیک شدن به آسمان معنویت باز می دارند.

شاید آیه توان و تحمل این را دارد که بگوییم آیه ظهور و بطون مختلفی دارد و ممکن است همه این معانی را در بر بگیرد.

مانعی هم از جمع بین این تفاسیر نیست؛ هر چند به نظر می رسد تفسیر دوم (عالم ملکوت، و تفسیر چهارم (آسمان معنویت) به ذهن نزدیک تر است.

سه تفسیر اخیر آیه را از ظاهرش خارج می کند و به تفسیر کنائی می پردازد؛ ولی در تفسیر اول (شهاب سنگها) ظاهر آیه حفظ می شود.

ص:۲۱۴

پرسش:

اگر شیطان ها توسط شهاب های آسمانی رد می شوند، پس چه طور انسان را فریب می دهند؟

پاسخ:

بر اساس برخی احادیث (۱) ممنوع شدن شیطانها از نفوذ به آسمان ها و جاسوسی از تولد حضرت عیسی(علیه السلام) آغاز و با تولد پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) کامل شد.

این احتمال نیز وجود دارد که این حدیث گویای رابطه تولد حضرت عیسی و پیامبر اسلام و با کاهش توطئه های شیطانی است؛ چون در این دوره بساط بت پرستی و برخی خرافات به آرامی برچیده شد و بشریت گامهای بلندی به سوی معنویت و حقیقت برداشت؛ ولی توجه به همین آیه و روایات روشن می شود آنچه ممنوع شده، راه یافتن شیطان به آسمان بالا و معنویت و دست یابی اش به اسرار بود؛ ولی شیطان ها از نفوذ در انسانها به وسیله وسوسه منع نشدند؛

ص:۲۱۵

۱- (۱) . ذیل آیه ۱۷، سوره حجر؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۷۳، کشف الاسرار و عدهٔ الابرار، ج ۵، ص ۲۹۶؛ نورالثقلین، ج ۳، ص ۵؛ تفسیر الجامع لاحکام القرآن (تفسیر قرطبی)، ج ۱۱، ص ۱۰.

نکته ای که باید اشاره شود، این است که این خود انسان ها هستند که راه نفوذ شیطان را برای وسوسه مهیا می کنند.

«وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ» (۱)؛ برخی از مردان (و انسانها) به افرادی از جنیان پناه می برند» یعنی آن ها را پناهگاه خود قرار می دهند و بر گمراهی خود می افزایند و فریب دادن چنین انسان هایی که خود زمینه نفوذ را فراهم می کنند، توسط شیطان ها مطلب بسیار ساده ای است.

۱- (۱) . جن / ۶.

پرسش:

آیا براساس سوره توبه آیۀ ۲۴ محبت الهی با محبت خانواده و اموال تعارض دارد؟

توضیح پرسش:

خداوند در سورۀ توبه آیه ۲۴ فرمود: «اگر پدران، فرزندانتان، برادرانتان، همسرانتان، خویشاوندانتان و ثروتی که اندوخته اید و تجارتی که از کسادی آن بیمناک هستید و خانه هایی که بدان دل خوش کرده اید، پیش شما از خدا و پیامبرش و از جهاد در راه او عزیزتر است، در انتظار انتقام الهی باشید که خداوند گروه تبهکار را به راه سعادت رهنمون نمی سازد.»

امروزه کسانی مستأجرند و خیلی دوست دارند صاحب خانه و آشیانه ای بشوند که در آن آرامش بیابند و دلشان به آن خوش باشد. آیا آیه شامل این افراد هم می شود؟

پاسخ:

خداوند فرمود:

«قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا ؛ (۱) اگر پدران شما و فرزندانتان و برادران شما و

۱- (۱) . توبه، ۲۴.

همسرانتان و خاندان شما، و اموالی که آنها را به دست آورده اید، و داد و ستدی که از کسادی آن هراسناکید، و خانه هایی که به آن خشنودید، نزد شما از خدا و فرستاده اش و جهاد در راه او محبوب تر است، پس در انتظار باشید تا خدا فرمان (عذاب) ش را (به اجرا در) آورد! و خدا گروه نافرمانبردار را راهنمایی نمی کند.»

آیه ۲۳ و ۲۴ درباره مسلمانهایی است که دستور جهاد به آنها داده شده، ولی آنان به فکر پدران، برادران و فرزندان کافر خود بودند که باید با آنها می جنگیدند. برخی هم به فکر سرمایه و تجارت خود بودند زیرا تجارتشان با مسافرت به دیار کفر رونق می گرفت. گروه سوم هم به فکر خانه های مناسبی بودند که در مکه داشتند و از ویرانی آن در اثر جنگ می ترسیدند.

آیه هشدار می دهد که مسائل دنیوی نباید مانع از عمل به دستورات الهی و جهاد شود. در این آیه به سرمایه های هشتگانهٔ زندگی مادی اشاره شده است که چهار قسمت آن (پدران، فرزندان، برادران و همسران) مربوط به خویشاوندان نزدیک است. قبیله هم مربوط به گروه اجتماعی است و دو قسمت به سرمایه و کار و مورد آخر به مسکن و خانه های پر ارزش مربوط می باشد. مقصود آیه نادیده گرفتن سرمایه های هشت گانهٔ زندگی نیست، بلکه منظور این است که معیار ایمان واقعی این است که انسان وقتی در دو راهی حق و باطل قرار گرفت، عشق به امور اقتصادی، زن، فرزند و خویشاوندان او را از حق و پیروی خدا و پیامبر و شتافتن به جهاد باز ندارد. مومن واقعی کسی است که امور اقتصادی در نظرش از

دین مهم تر نباشد. آیه شامل همهٔ مسلمانها در همهٔ عصرها می شود. در جهان امروز هم اگر ما آمادهٔ دفاع و جهاد بودیم و منافع مادی خودمان را بر رضای خدا و پیامبر و جهاد ترجیح نمی دادیم، این همه مشکلات برای ما پیش نمی آمد. در حقیقت ترجیح امور مادی نوعی نافرمانی و فسق است، لذا در آخر آیه فرمود: «وَاللّهُ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِینَ؛ و خدا گروه نافرمانبردار را راهنمایی نمی کند.»

نکته: خدا نفرمود خویشاوندان، سرمایه های مادی خود یا مسکن خود را دوست نداشته باشید، بلکه فرمود آنها را بیشتر از خدا و پیامبر و جهاد دوست نداشته باشید.

روشن است که دوست داشتن پدر و مادر و خویشاوندان امری طبیعی است که آموزه های اسلام آن را تأیید و بلکه به آن تشویق می کند. داشتن اموال حلال را هم منع نمی کند، بنابراین هدف آیه این است که امور دنیوی در سر دو راهی حق و باطل مانع ایمان و کارهای اخروی انسان نشود، بلکه زمینه ساز سعادت اخروی باشد.

خداوند در سوره مجادله هم می فرماید:

«لَا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ یُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ؛ (۱)هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز بازپسین بیاورند، نمی یابی که با کسانی که با خدا و فرستاده اش به شدت مخالفت ورزند، دوستی کنند، و گرچه پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان

۱- (۱) . مجادله، ۲۲.

یـا خانـدانشان باشـند، اینانـند که خـدا ایمـان را در دل هایشان نوشـته و با روحی از (جانب خود)ش تاییـد کرده، و آنان را در بوسـتان هـای (بهشتی) وارد می کنـد که نهرهـا از زیر [درختـان] ش روان است، درحالی که در آنجا ماندگارنـد. خـدا ازآنان خشنود است، و آنان (نیز) از او خشنودند؛ آنان حزب خدا هستند، آگاه باشید در واقع فقط حزب خدا رستگارند!»

ظـاهر آیه در راسـتای همان آیـهٔ ۲۳ و ۲۴ سـورهٔ تـوبه است و می خواهـد صف مسـلمانها را از غیر مسـلمانها جـدا بکنـد و در حقیقت یک نوع تبری است؛ مبنی بر اینکه وقتی کسـی در برابر حق و باطل قرار گرفت، حتی اگر خویشاوندش در صف باطل باشد، نباید دوستی خدا و پیامبر را به آنها بفروشد و به خاطر دوستی آنها با خدا و پیامبر دشمنی ورزد.

ص:۲۲۰

فصل هشتم: گوناگون

اشاره

ص:۲۲۱

پرسش:

هنگامی که پدرومادر از فرزند رو برمی گردانند، تکلیف فرزند چیست ؟

پاسخ:

در آیات و روایات بارها تاکید شده است که به پدر و مادر احترام بگذارید، و از آنها اطاعت و به آنها نیکی کنید. از جمله خداوند در سوره لقمان فرمود: «به انسان وصیت می کنیم که در مورد پدر و مادرش به نیکی رفتار بکند، مخصوصاً در مورد مادرش که چند ماهی او را حمل می کند و شکر نسبت به مادر و خداوند را فراموش نکنید.» (۱)

در ادامه تنها مورد استثناء را بیان می کند: «وَإِن جَاهَدَاکَ عَلَی أَن تُشْرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِی الدُّنْیَا مَعْرُوفاً» (۲)مضمون آیه این است که اگر پدر و مادر شما مشرک بودند و خواستند شما را مشرک بکنند، از آن ها اطاعت نکن. ولی در همین مورد هم می فرماید «در دنیا با آن ها مصاحبت پسندیده داشته باشید.»

ص:۲۲۳

۱- (۱) . لقمان / ۱۴

۲- (۲) . همان / ۱۵.

بنابراین حتی اگر پدر و مادر مشرک باشند و تلاش بکنند انسان را از جاده توحید خارج بکنند، انسان حق بد رفتاری و قطع رحم ندارد و لازم است با آن ها با محبت و نیکی رفتار بکند.

از امام صادق (۱)(علیه السلام) حکایت شده است: «خداوند در مورد سه چیز اجازه ترک نداده است؛ ادای امانت، وفای به عهد و نیکی به والدین»، پدر و مادر از صله رحم یا خدمت فرزند استقبال نمی کنند با رویشان را بر می گردانند، باید علت ناراحتی پدر و مادر را بیابند و برطرف بکنند.

در هر صورت حق قطع رحم، ترک احسان یا توهین به پدر و مادر را ندارند.

حتی اگر خود پدر و مادر خواهان ترک رابطه باشند.

آری! ممکن است پدر و مادر عصبانی باشند ناراحت بشوند یا مشکلی اخلاقی، عقیدتی، جسمی، روانی داشته باشند، اما هیچ کدام دلیل نمی شود که فرزند وظیفه خودش را انجام ندهد.

۱. بعضی از مفسران (۲) می گویند: این که خداوند فرمود «بالوالدین» و نفرموده «الی والدین» برای این است که فرزندان خودشان بروند و به

۱- (۱) . کافی، ج ۵، ص ۱۳۲، ح ۱، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۵۰، ح ۱۰۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۷۱، ح ۲۴۱۷۶؛ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۷۰، ح ۴۶؛ الخصال، ج ۱، ص ۱۲۳، ح ۱۱۸ ضمناً قریب به همین مضمون و یا شباهت زیادی از امام ابوجعفر باقر(علیه السلام) نیز در منابع ذیل این روایت حکایت شده است. کافی، ج ۲، ص ۱۶۲، ح ۱۵، وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۹۰، ح ۲۷۶۶۹، بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۵۶، ح ۱۵

۲- (۲) . تفسیر المنار، ج ۸، ص ۱۸۵، تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۳۴.

آن ها احسان بکنند، نه این که کسی را بفرستند تا کارهایشان را انجام بدهد.

۲. طبیعت پدر و مادر این است که از رفت و آمد فرزند خشنود شوند. حال اگر از دیدن فرزند آزرده شدند، حتماً مشکلی یا سوء تفاهمی عامل آن شده است و فرزند با حل مشکل یا رفع سوء تفاهم باید آنان را مسیر طبیعی برگرداند.

در هر صورت اگر پدر و مادر از دیدار فرزند ناراحت شدند، مصداق نیکی این خواهد بود که مشکل را برطرف سازد و ارتباط را به روند طبیعی باز گرداند.

ص:۲۲۵

پرسش:

با توجه به آیه ۲۲۱ و ۲۲۲ سوره بقره چرا خداوند امر فرمود از زنان محیض دوری کنید؟

پاسخ:

خداوند در آیه ۲۲۲ سوره بقره می فرماید: «وَیَسْأَلُونَکَ عَنِ المَحِیضِ قُلْ هُوَ أَذیً فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِی الْمَحِیضِ وَلاَ تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّی یَطْهُرْنَ؛ (۱)ای پیامبر از تو در مورد عادت ماهیانه زنان می پرسند: بگو آن رنجی است از این رو در عادت ماهیانه زنان کناره گیری کنید. تا «فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَیْثُ أَمَرَکُمُ اللّهُ إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ التَّوَّابِینَ وَیُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ» (۲)وقتی که پاک شدند، وقتی پاک شدند و رجایی که خداوند به شما فرمان داده است. نزدیک شوید که خدا توبه کاران را دوست دارد و یا کان را نیز.»

ص:۲۲۷

۱- (۱) . بقره / ۲۲۲

۲- (۲) . همان.

شان نزول آیه

در زمان صـدر اسـلام دو گروه یهودی و مسیحی در مـدینه زنـدگی می کردنـد. یهودی ها در مورد عادت ماهیانه زنان خیلی سخت گیری می کردند و هر نوع معاشرت آن ها را با مردان حرام می دانستند، حتی با آنها غذا نمی خوردند، نمی خوابیدند.

در مقابل گروه هایی هم بودند که اصلاً به این حالت زنانگی، توجهی نداشتند.

مشـرکان عرب که بعـداً برخی از آن ها مسـلمان شده بودند، با اخلاق و عادات یهود در مدینه انس گرفته بودند و با زنانی در حالت ماهیانه مثل یهودیها رفتار می کردند.

بدین مناسبت برخی از مسلمانها در این مورد از پیغمبر(صلی الله علیه و آله) پرسش کردند.

این آیه در جواب آن ها نازل شد.

چون آمیزش جنسی با زنان در این حالت زیانهای بهداشتی هم دارد؛ برخی گفته اند این که قرآن فرمود :«أَذیً فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِی الْمَحِیضِ ؛ از زنـان در این حـالت دوری بکنیـد» یعنی بـا آن هـا هم بستر نشویـد، اشاره به این دارد که چنین همبستر شـدن زیانهـایی برای دو طرف دارد. برخی از پزشـکان هم زیانهـای بهـداشتی اش را بیماریهـای آمیزشـی، آلوده شـدن دسـتگاههای تناسلی، پرورش میکروبها و ... یادآور شده اند. (۱)

ص:۲۲۸

۱- (۱) . ر.ک: فلسفه احکام؛ پژوهشی در اعجاز علمی قرآن.

لذا اسلام همگام با فطرت انسان که در این حالت در رنج است، آمیزش را ممنوع کرد.

در حقیقت قرآن کریم راه حل میانه ای را مطرح کرد تا نه زنان منزوی شونـد و نه بی بنـد و باری بروز کند، بلکه ضـمن حفظ شخصـیت زن از ضـررهای بهداشتی جلوگیری شود. این آیه شـریفه دستور می دهد تا خانم ها از حالت عادت ماهیانه خارج و به اصطلاح پاک نشده اند از آمیزش جلوگیری بشود و بعد از پاک شدن نزدیکی شود. (۱)

در ادامه آیه فرمود: «فاذا تطهرون فاتوهن من حیث امرکم الله ...؛ وقتی پاک شدند از جایی که خدا به شما فرمان داده است (از مسیر طبیعی) بـا آن ها در آییـد و خـدا توبه کاران را دوست دارد و پاکان را نیز دوست دارد.» این قسـمت اخیر آیه که فرمود خـدا توبه کاران را دوست دارد و پاکان را، شایـد اشاره به این باشـد که ممکن است برخی به خاطر فشار غریزه جنسـی در آن حالت ها نتواننـد جلوی خودشان را بگیرند بنابراین راه توبه و بازگشت این گونه افراد هم باز است تا دست از کارشان بردارند و نیز توبه بکنند و به سوی خدا باز گردند؛ البته کسی که مرتکب چنین کاری شود، باید کفاره هم بدهد.

۱- (۱) . برخی از مراجع بعد از پاکی غسل را لازم می دانند بنابراین هر کسـی باید به رساله مرجع تقلید خود مراجعه بکند. از روایات هم استفاده می شود علاوه بر پاکی خانم ها باید غسل - بعد یا قبل از آمیزش - انجام گیرد.

توضیح آیه ۲۲۳: خداوند در ادامه آیه قبل در آیه ۲۲۳ می فرماید: «نِسَاؤُکُمْ حَرْثٌ لَکَمْ فَأْتوْا حَرْثَکَمْ أَنَّی شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لْأَنْفُسِکَمْ وَاتَّقُوا اللّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّکُمْ مُلاَقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ؛ (۱)زنان شما کشتزار شما هستند، پس هرگونه بخواهید می توانید به کشتزارتان در آییـد و اثر نیکی را برای خود از پیش بفرستید پس تقوا پیشه کنید و بدانید که به ملاقات خدا می روید و به مومنان بشارت بده.»

آیه شـریفه خـانم هـا را به کشتزار تشبیه می کنـد. اگر کشتزار از بین برود جـامعه بشـری نابود می شود و روشن است که ادامه حیات انسان به غذا و غذا به مزرعه بستگی دارد.

این جا هم می خواهـد بفرمایـد جامعه بشـری بـدون وجود خانم ها نابود می شود. قرآن با این مثال زیبا ضـرورت وجود زن را تبیین می کند و نشان می دهد که زن برای شهوت رانی نیست؛ وسیله تداوم نسل بشر است.

در ادامـه فرمـود «فـاتوا حرتکم انی شـئتم؛ هرگـونه که می خواهیـد بـا خـانم هایتـان در آییـد» گفته انـد «انی» برای توسـعه در چگونگی گونه ها، زمان و مکان آمیزش است، چون انی می توانـد به معنای مکان و هم آن حالت باشد. بنابراین این بخش از آیه به حقوق مردها نسبت به زنان اشاره دارد.

خداوند در پی این مقدمات می فرماید: «و قدموا لانفسـکم» انسان ها معمولاً ازدواج را با هدف مقدسـی انجام نمی دهند، ولی قرآن کریم و اسلام

۱- (۱) . بقره / ۲۲۳.

می خواهد ازدواج هدف مقدسی داشته باشد. «قدموا لانفسکم» ی عنی اگر شما هدف مقدسی در ازدواج داشته باشید و انسان صالح پرورش دهید برای روز رستاخیز ذخیره ای فراهم آورید، عمل شما عبادت می شود و کار خیر به شمار می آید.

از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) حکایت شده است: وقتی انسان از دنیا می رود و برنامه عملش تمام می شود،چیزی برای خودش ندارد: مگر سه چیز ۱. صدقه جاریه: انسان کار خیری بکند که منافعش ادامه داشته باشدمثل مدرسه سازی، مسجدسازی.

۲. آثار علمی: مثل کتاب و ...

۳. فرزندان صالح: با عمل و سخن برای پدر و مادر طلب آمرزش بکند. (۱)

این حدیث در حقیقت به همین «قدموا لانفسکم» اشاره دارد که شما با ازدواج و پرورش فرزندان صالح می توانید برای آخرت خود پس اندازی بکنید.

در پایان می فرماید: تقوی الهی را پیش بگیرید و به مومنان که این راه ها را ادامه خواهند داد بشارت بده.

ص:۲۳۱

۱- (۱) . مستدرك وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۳۰، ح ۱۳۹۶۰، بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۲، ح ۶۵، ص۲۳، ح ۷۰؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۱، منیۀ المرید، ص ۱۰۳.

پرسش:

آیا تکرار واژه تقوا در آیه ۹۳ سوره مائده به معنای مختلف بودن معنای واژه تقوا است ؟

پاسخ:

خداوند در آیه مذکور می فرماید:

«لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ؛ (۱) بر کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، در مورد آنچه که قبلاً خورده اند، گناهی نیست...»

برخی گفته اند (۲) آیه در مورد کسانی است که قبل از نزول احکام ممنوعیت شراب، شراب می خوردند. خدا می فرماید: این افراد اگر ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام بدهند، گناهی بر آنها نیست؛ در صورتی

۱- (۱) . مائده، ۹۳

۲- (۲) . بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۳۵۳، ج ۶۷، ص ۱۴۲، فقه القرآن، ج ۲، ص ۲۸۳،متشابه القرآن، ج۱، ص ۱۱۳.

که با تقوا باشند و ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند، سپس پارسایی پیشه کنند و ایمان بیاورند، سپس پارسایی پیشه کنند و نیکی نمایند و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.

در این آیه سه بار واژهٔ تقوی تکرار شده است:

۱. إِذَا مَا اتَّقَوْا؛

۲. ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا؛

۳. ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا؛

مفسران (۱) در مورد این تکرار چند دیدگاه ارائه کرده اند.

الف. این سه جمله ناظر به هم است و هر کدام به یک مرحله از احساس مسئولیت و پارسایی اشاره دارند.

مرحلهٔ ابتدایی: تقوایی که انسان را به سوی تحقیق دربارهٔ دین می برد و نتیجه اش ایمان و عمل صالح است؛ یعنی اگر انسان دین هم نداشته باشد، ولی مسئولیت پذیر باشد، اقلّ درجات تقوی و خودنگهداری را دارد، یعنی دلش به حال خودش می سوزد و نسبت به خود احساس مسئولیت می کند، لذا وقتی نام خدا، پیامبر اسلام و ... را می شنود، احساس مسئولیت می کند که برود تحقیق بکند.

مرحلهٔ دوم: تقوایی است که درون جان انسان مستقر می شود و جلوی گناهان را می گیرد.

۱- (۱) . تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۷۷، المیزان، ج ۶، ص ۱۲۷ - ۱۳۰ و...

مرحلۀ سوم: تقوایی که انسان را به سوی انجام کارهای نیک، حتی مستحبی و ترک کارهای مکروه - که ممنوع نیست - می برد. این همان انسانی است که تقوی پیشه می کند و نیکوکار می شود. خداوند در ادامه می فرماید: «وَاللّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ؛ و خدا، نیکوکاران را دوست می دارد.»

ب. این سه واژه برای نشان دادن استمرار تقوا است، یعنی اینکه تقوا داشته باشم، تقوا را ادامه بدهم و باز هم ادامه بدهیم.

ج. تکرار برای تأکید است.

نگاهی به احادیث

۱. براساس حدیثی از امام صادق(علیه السلام) (۱) ایمان نیز که تکرار شده است، حالات، درجات و مراحلی دارد که، برخی ناقص و برخی کامل و برخی نیکوتر است.

۲. طبق حدیث دیگری تقوا سه نوع است. این حدیث به تقوا و مراحل سه گانه آن (تقوای عام، خاص و خاص خاص) اشاره دارد. (۲)

تقوای عام: انسان حرام را به خاطر ترس از آتش ترک کند.

تقوای خاص: فرد حتی شبهات را هم ترک بکند.

تقوای خاص الخاص: شخصی نه تنها گناهان و شبهات را ترک می کند؛ کارهای مباح را هم ترک می کند. کسی که به این مرحله برسد، همۀ کارهایش واجب یا مقدمۀ واجب یا مستحب است و افعالش در جهت الهی

۱- (۱) . بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۰۱

۲- (۲) . تفسیر صافی، ج ۲، ص ۸۵.

و برای رضای خـدا می باشد، لذا غذا هم که می خورد برای این است که نیرو بگیرد و به جامعه خدمت بکند یا عبادت بهتری انجام بدهد و خدمت به جامعه و عبادت، واجب یا مستحب است.

ص:۲۳۶

پرسش:

منظور از لهو و لعب در سوره حج و سوره محمد(صلی الله علیه و آله) چیست ؟

پاسخ:

خداوند در سوره محمّد(صلی الله علیه و آله) می فرماید:

«إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَإِن تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَلاَ يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ؛ (1)زندگی دنیا فقط بازیچه و سرگرمی است ...» واژه «لعب» به معنای بازی است و بازی به کارهایی گفته می شود که دارای یک نظم خیالی برای رسیدن به یک هدف خیالی است، مثلاً کودکی که پازل را کامل می کند، یک نظم خیالی را درست می کند تا به هدف خیالی برسد.

واژه «لهو» نیز به معنای سرگرمی است؛ کاری که انسان را به خود مشغول بکند و از رسیدن به اهداف اساسی باز بدارد. قرآن کریم راجع به زندگی پست دنیا می گوید این نوعی بازی و سرگرمی است.

ص:۲۳۷

۱- (۱) . محمد / ۳۶.

مواظب باشید در گرداب خیالات مشغول نشوید و از اهداف اساسی باز بمانید، یعنی هر کسی در دنیا برای رسیدن به مقامات و مالکیتهای خیالی و زودگذر تلاش بکند، در حقیقت گرفتار یک بازی شده است که بعد از چندی این بازی را به دیگری واگذار می کند.

عجیب این است که برخی این بازی را چنان جدی می گیرند که سرگرم امور دنیا می شوند و از اهداف اساسی خلقت خود باز می مانند. انسان در این حالت مثل مسافری است که وارد یک مسافرخانه می شود تا چند روز آن جا به استراحت بپردازد و کارهایی انجام بدهد و از آن جاها برود.

قرآن دنیا را محل گذر می داند؛ محلی که ممکن است کسی در آن جا گرفتار بازی هایش بشود و فراموش کند که چرا مسافرت می کرد.

مشابه این آیه در سورههای دیگر (۱) مانند سوره حدید هست، مفسران در سوره حدید به نکاتی اشاره می کنند که جالب توجه است. در این سوره می خوانیم: «اعْلَمُوا أَ نَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَراً؛ (۲)بدانید زندگی پست دنیا بازی و سرگرمی و زیور و فخر فروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است؛ همانند بارانی است که کشاورزان از رویش آن شگفت زده می شوند. سپس خشک می شود پس آن را زرد ببینی.»

۱- (۱) . انعام / ۳۲؛عنکبوت / ۶۴؛حدید / ۲۰

۲- (۲) . حدید / ۲۰.

قرآن کریم در قالب یک مثال چند مرحله از زندگی دینا را به تصویر می کشد. مفسران گفته اند که در این جمله «انما الدنیا لعب و لهو و زینهٔ و تفاخر» با پنج ویژگی دنیا، به ۵ مرحله از زندگی انسان اشاره شده است.

۱. مرحله کودکی (لهو): دوران بازی و غفلت است.

۲. مرحله نوجوانی (لعب): دوران سرگرمی و دوری از مسائل جدّی زندگی است.

۳. مرحله جوانی (زینهٔ): دوره شور و عشق و تجمل گرایی است.

۴. مرحله میان سالی (تفاخر): دوره کسب مقام و فخر فروشی است.

۵. مرحله افزایش اموال و فرزندان: انسان به فکر زر اندوزی و جمع نفرات می افتد. حدس زده می شود هر کدام از این مراحل حدود ۸ سال طول می کشد که در مجموع چهل سال می شود و بعد هم دوره کهولت شروع می شود.

ممکن است انسان رشد بکند و همه این مراحل را پشت سر بگذارد حتی امکان دارد کسی این مراحل را ظرف ده یا بیست سال پشت سر بگذارد و به مرحله حیات معقول، طیب و معنوی برسد.

شاید هم کسی در مرحله کودکی یا تا آخر یکی از مراحل دیگر بماند به عبارت دیگر دنیا وسیله، زمینه و مقدمه است.

ممکن است برخی در این مقدمه بمانند و هرگز به هدف نهایی نرسند. مقصود این نیست که انسان رهبانیت و گوشه نشینی پیش بگیرد و از مواهب دنیا استفاده نکند؛ خود قرآن دستور می دهد وقتی وارد مساجد

می شونـد، زینتهای خود را بردارید. (۱) اسـتفاده از زینت دنیا و حتی بازیها و سـر گرمیهای هدف دار ــ مثل بعضـی ورزشهای مفیـد برای انسـان اشـکال نـدارد در واقع بحث دربارهٔ اسـتفادهٔ از دنیا نیست چون انسان مؤمن و کافر هر دو از دنیا اسـتفاده می کنند بحث سـر این است که انسان دل بسته به چیزی بشود و کل عمرش را فدای آن بکند، گمان کند سرگرمی، زینت، تفاخر یـا تکاثر اموال هـدف نهایی خلقت انسان است؛ در حالی که انسان هـدفی متعالی دارد و بایـد در ایسـتگاههای بین راه بیش از اندازه لازم توقف نکند.

لهو و لعب مصـادیق متعـددی دارد، مثلاً ـ ممکن است انسـان بـا لهو و لعب آن قـدر گرفتار بشود که دچار تهمت و دروغ و ... بشود.

در مورد لهو دو اصطلاح وجود دارد؛ ۱. سرگرمی: در آیاتی که گفته شد، دنیا سرگرمی معرفی شده است،

۲. یکی از گناهـان: مثـل آیه شـش سوره لقمـان که مسئله اصـطلاح لهو الحـدیث را دارد و بعضـی از مسائـل مثل موسـیقی یا اشعاری که مضامین نامناسب دارد در آن مطرح شده است. این جا که می فرماید دنیا لهو و لعب است، ظاهراً فضای گناه آلود را بیان نمی کند.

۱- (۱) . اعراف / ۳۱.

پرسش:

چرا خداوند در قرآن کریم به شب اول ذی الحجه قسم یاد می کند؟

پاسخ:

خداونـد در اولین آیه سوره مبـارکه فجر می فرمایـد: «وَالْفَجْرِ وَلَيَالٍ عَشْرٍ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ؛ (۱)سوگنـد به سپیـده دم و سوگند به شبهای ده گانه» اینکه منظور همه سپیـده دمها یا سپیده دم عید قربان یا هر جمعه است، مورد پرسـش نیست. مورد سؤال «ولیال عشر» است. در این آیه خداوند به شبهای دهگانه سوگند یاد می کند. طبق روایتی از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) منظور از شبهـای دهگانه، ده شب اول ذی الحجه است که بزرگ ترین مراسم عبادی (حـج) در آن برگزار می شود. در این ده شب که شهر مکه از حجاج سراسر دنیا پر می شود و هرچه به روز نهم (روز عرفه) و روز دهم (عید قربان) نزدیک تر می شویم، شور و هیجان حج زیادتر می شود. این شـبهای با عظمت عبادت و حج، شـبهایی است که مسلمانها به صحرای عرفات می روند. عصر عرفه را با دعاها و آن عظمت برگزار می کنند. شب عید

ص:۲۴۱

۱- (۱) . فجر / ۱.

قربان به طرف مشعر حرکت می کننـد و آن صـحنه عظیم را به وجود می آورنـد و از آنجا به منی می رونـد. روز دهم مراسـم عیـد و قربـانی را آنجـا انجـام می دهنـد و رمی جمرات می کننـد. خداونـد به این عظمـتی که در این مراسم آفریـده می شود، سوگند یاد می کند.

برخی از مفسـران احتمال داده انـد که مقصود ده شب اول محرم باشـد که شـبهای باعظمتی است و یا ده شب آخر ماه مبارک رمضـان باشـد. پیـامبر اکرم(صـلی الله علیه و آله) در ده شب آخر مـاه مبـارک رمضـان به منزل نمی رفت و در مسـجد بیتوته و اعتکاف می کرد. (۱) ده شب آخر مـاه مبـارک رمضـان و عبادتهای شـبهای بیست و یک، بیست و سه و بیست و هفت بسـیار مهم است و احتمال وجود شب قدر در این شـبها خیلی زیاد است. مانعی هم ندارد که بگوییم منظور «شـبهای با عظمت» اسـت که؛ شاخص ترین و بارزترین آن، شبهای ذی الحجه، بعد شبهای دهه آخر رمضان و آنگاه شبهای دهه اوّل محرم است.

نکته: چرا خداونـد قسم یـاد می کنـد؛ سوگنـد ما به خاطر اعلام صـداقت یا تأکیـد مطلب است؛ اما خداونـد که نیاز به سوگند ندارد، (۲) مفسران و دانشمندان علوم قرآن چند علت برای سوگندهای خدا برشمرده اند.

۱. نشان دادن عظمت مطلب و تأکیـد بر مطلب. می خواهـد بگوید مطلبی که می خوام بگویم مهم است. مثلاً وقتی سوگند یاد می کند که

۱- (۱) . کافی، ج۴، ص ۱۷۵، ح۱، ج۴، ص ۱۷۵، ح۳؛ تفسیر کشف الاسرار و عدهٔ الابرار، ج ۱، ص ۵۰۷

۲- (۲) . کتابهای متعددی درباره سوگندهای خداوند نوشته شده است.

این کار را حتماً خواهم کرد؛ این اتفاق خواهد افتاد، می خواهد نشان بدهد که این کار یا اتفاق خیلی مهم است.

۲. عظمت چیزی را که به آن سوگند خورده است، نشان می دهد. مثلاً «وَالتِّینِ وَالزَّیْتُونِ وَطُورِ سِینِینَ» آن انجیر یا زیتون آنقدر میوه ای مهمی است که به آن سوگند یاد می کنم. می خواهد توجه انسان را به خود انجیر و زیتون؛ تأویلاتی که راجع به آن در روایات آمده، سپیده دم یا شبهای ده گانه ذی الحجه جلب کند.

۳. ربّ (پروردگار) در تقدیر است. مثلاً «والفجر» یعنی، سوگند به رب فجر

گویند هر جا خداوند به امور مادی مثل خورشید ماه و... سوگند بخورد یک ربّ در تقدیر هست.

جمع بین هر سه احتمال نیز ممکن است. به هر حال سوگند خدا عظمت چیزی که برایش قسم خورده شده و چیزی که به آن قسم خورده شد را می رساند.

ص:۲۴۳

پرسش:

منظور از فاجر و کافر در قرآن کیست ؟ آیا کسی که نماز نمی خواند از کفّار شمرده می شود؟

پاسخ:

واژه فاجر در سوره نوح و عبس آمـده جالب اینکه در هر دو سوره با کافر همراه شده است. در نوح می خوانیم وقتی حضـرت نوح(علیه السـلام) بر مردم نفرین کرد، گفت: خـدایا در زمین کافری را باقی نگـذار. اگر اینها بماننـد، بندگان تو را گمراه می کنند و «وَلاَ یَلِدُوا إِلَّا فَاجِراً کَفَّاراً» (۱)جزء فاجر و بسیار ناسپاس یا بسیار (کافر) به دنیا نمی آورند.

در آیه سـوره عبس هم فرمود: «أُولئِـکَ هُمُ الْکَفَرَهُ الْفَجَرَهُ» (۲)مردم در روز قیامت دو گروه می شونـد؛ گروهی که خنداننـد و جمعی که غبار بر صورت آنهاست و چهرهشان گرفته است. آن ها کسانی اند که هم کافر و هم فاجر (بدکار) بودند.

ص:۲۴۵

۱- (۱) . نوح / ۲۷

۲- (۲) . عبس / ۴۲.

واژه «فاجر» به معنای «انسانهای بدکار» و کافر به معنای پوشاننده است.

باید توجه داشت که واژه کافر گاهی به معنای کفر اعتقادی و زمانی به معنای کفر عملی است.

کفر اعتقادی، یعنی کسی خدا، معاد، نبوت و ... انکار بکند و منظور از کفر عملی این است که کسی دستورات اسلام را در عمل انجام ندهد. این نوعی کفر پیشگی ناسپاسی است. هر چند ممکن است طبق معنای لغوی یا احادیث ما به این افراد کافر گفته (۱) بشود، مثلاً در روایات می خوانیم: بین کفر و ایمان فاصله ای نیست؛ مگر به ترک نماز! (۲) مقصود از کفر در این جا کفر عملی است؛ نه کفر اعتقادی، یعنی اگر خواستید ببینید کسی ایمان دارد یا نه، ببینید نماز می خواند یا نه؟ حال اگر کسی به هر دلیلی نماز نخواند، ولی مسلمان بود و به خدا و نبوت و ... اعتقاد داشت، ممکن است بگوییم او کفر عملی دارد، ولی کفر اعتقادی ندارد.

به عبارت دیگر انسانی که نماز نمی خواند کافر اصطلاحی شمرده نمی شود؛ کفری که آثاری خاص به دنبال دارد. مثلًا از مسلمان ها جدا می شود و ازدواج و طهارت و نجاستش احکام خاصی پیدا می کند.

پس تارک نماز مسلمان فاسق و فاجر بدکار است و گناه کبیره انجام داده است. (۳)

۱- (۱) . وسایل الشیعه، ج ۴، ص ۴۱، احادیث باب ثبوت الکفر و الارتداد تبرک الصلاهٔ الواجبهٔ مجوداً لها او استخفافاً بها

۲- (۲) . ثواب الاعمال، ص ۲۳۱ و وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۴۳، ح ۴۴۶۸ و بحارالانوار، ج ۷۹، ص۲۱۷، ح ۳۳

۳- (۳) . ر.ك: گناهان کبیره، شهید دستغیب.

پرسش:

واژهٔ رمضان چندبار در قرآن آمده است وچند آیه در مورد آن داریم ؟

پاسخ:

واژه رمضان یک بار در قرآن کریم آمده است.

«شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ هُدیً لِلنَّاسِ وَبَیِّنَاتٍ مِنَ الْهُدی وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْکُمُ الشَّهْرَ فَلْیَصُمْهُ؛ (۱)ماهِ رمضان (ماهی است) که قرآن در آن فرو فرستاده شد، در حالی که [آن قرآن] راهنمای مردم و نشانه هایی از هدایت و جدا کننده [حق از باطل] است. و هر کس از شما که (این) ماه را (در وطن خود) حاضر باشد پس باید آن (ماه) روزه بدارد.»

واژه رمضان به معنای شدت حرارت خورشید است، لذت به ماه هایی که حرارت خورشید در آن زیاد باشد، رمضان گفته می شود. اگر این واژه برای ماه رمضان به کار رفته برای این است که موقع وضع کلمه یا موقعی که گفته شده ماهی که ماه رمضان بوده، آفتاب بسیار شدید بود؛ مثل تیر و مرداد ماه در ایران، ولی امروزه به ماه قمری که بعد از شعبان و قبل از

۱- (۱) . بقره / ۱۸۵.

شوال است، گفته می شود و مردم در این ماه روزه می گیرند. در قرآن کریم دو مطلب آمده است که بر عظمت این ماه مبارک دلالت می کند.

۱ .«شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ ؛ ماه رمضان که قرآن در آن نازل شد» حال یا کل قرآن در شب قدر و در ماه رمضان نازل شد یا ابتدای نزولش در این ماه بود.

در هر حال یکی از ویژگیهای ماه رمضان این است که قرآن که مایه هدایت مردم است در این ماه نازل شد.

۲. «فَمَن شَهِدَ مِنْکُمُ الشَّهْرَ فَلْیَصُمْهُ»؛ کسی از شما که در این ماه باشد (مسافر هم نباشد) روزه بگیرد.» بعد ادامه می دهد که اگر مریض یا مسافر باشد، در زمانهای دیگر، به عنوان قضا، روزه بگیرد.

مضمون این مطلب از آیه ۱۸۲ «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیَامُ» شروع می شود. که به بحث روزه و وجوب آن، همان طور که بر امتهای پیشین واجب بود، می پردازد در آیه ۱۸۵ یک سری از احکام روزه را بیان می کند.

به طور کلی در آیات ۱۸۳ تا ۱۸۵ احکام روزه، وجوب، ویژگی ها و موارد استثنای آن بیان شده و از ماه رمضان هم سخن گفته شده است. هم چنین در آیه مبارکه ۱۸۷ مباحثی در مورد روزه و احکام آن بیان شده است.

آیات مربوط به شب قدر و نزول قرآن هم در سوره مبارکه قدر و آیات اول سوره دخان «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةٍ مُبَارَکَةٍ» آمده است. (۱)

ص:۲۴۸

۱- (۱) . برای مطالعه بیشتر ر.ک. به: تفاسیرتفاسیر قرآن، ذیل آیات ۱۸۷ - ۱۸۳ سوره بقره.

پرسش:

با توجه به آخر آیه سوره شعراء دیدگاه قرآن و احادیث دربارۀ شعر و شاعری چیست ؟

پاسخ:

آخرین آیـۀ سوره شـعراء چنین است: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيراً وَانتَصَرُوا مِن بَعْدِ مَا ظُلِمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ؛ (۱)مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسـته انجام دادند.] مقصود شعر است [. و خدا را بسیار یاد کردند و بعد از سـتمدیدگی (از شعر خود) یاری جستند و کسانی که ستم کردند، به زودی خواهند دانست که به کدامین بازگشت ها بر خواهند گشت.»

خداونـد در قسـمت اخیر آیـه «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ » سـتمکاران را تهدیـد می کنـد که به زودی خـواهند دانست که به کدامین بازگشت ها باز می گردند.

این آیه به آیات قبل ارتباط محکمی دارد آیه با «الا؛ مگر» شـروع می شود، بنابراین باید مروری به دو سه آیه قبل داشـته باشیم تا معنای آیه روشن بشود.

ص:۲۴۹

۱- (۱) . شعراء، آیه آخر.

در آیه ۲۲۴ تا ۲۲۶ می خوانیم: «وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِی كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ ؛ (۱) پیامبر شاعر نیست، چون گمراهان از شاعران پیروی می کنند. آیا نمی بینی که آنان در هر سرزمینی سرگردانند و آن چه را که انجام نمی دهند، می گویند؟»

این آیات به شعر و شاعران در زمان نزول قرآن و در عصر جاهلیت اشاره دارد. بر اساس آیات متعددی مخالفان می گفتند: قرآن نوعی شعر است.

این تهمت ها به این خاطر بود که قرآن آهنگ دلنشین و تاثیر فوق العاده داشت، همان طور که بیانات پیامبر این گونه بود، ولی در اصل قرآن هیچ شباهتی به شعر نداشت و پیامبر هم شاعر نبود.

چون شعر و شاعری در زمان جاهلیت بار منفی داشت و معمولاً شعرا در محیط جزیرهٔ العرب غیر متعهد، خیال گرا، بی بند و بار و اهل می خوارگی و عیش و نوش بودند، این آیات آن ها را سرزنش و تفاوتهای قرآن با شعر و شاعری در آن زمان را بیان می کند.

سه تفاوت اساسی پیامبر و شاعران آن زمان:

۱. هدفدار بودن پیامبر: «أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِی كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ؛ آیا نمی بینی آن ها در هر وادی سرگردان هستند؟» خداوند در حقیقت می فرماید:

آن شاعران غیرمتعهد و بی هدف بودند در حالی که پیامبر عالی ترین اهداف چون توحید و عدالت را دنبال می کرد.

ص:۲۵۰

۱- (۱) . ر.ک. به: انبیاء / ۵،صافات / ۳۶.

۲. عمل پیامبر به توصیه های خود: «وَأَنَّهُمْ یَقُولُونَ مَا لاَ یَفْعَلُونَ ؛ چیزهایی می گفتند که عمل نمی کردند.» اما پیامبر اهل عمل بود.

۳. پیامبر، راه یافته راهنما: پیروان شاعران افراد گمراهی بودند، شاعران نه تنها گمراه بودند، دیگران را نیز گمراه می کردند، اما پیامبر هم خود ره یافته بود و هم افراد را هدایت می کرد. در سه آیه ۲۲۴ تا ۲۲۶ شعرا استثناءها را بیان می کند. خداوند استثنایی را بیان می کند که خیلی مهم است و مصادیق زیادی در طول تاریخ داشته است و دارد خدا فرمود:

«إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...؛ مگر کسانی (شعرانی) که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و ذکر خدا را زیاد می کنند.» در این بخش چند ویژگی برای شعرای متعهد بیان می شود؛ این که شاعر متعهد کسی است که:

۱. مومن باشد؛ به خدا و جهان غیبت ایمان داشته باشد؛

۲. اهل عمل هم باشد؛

۳. خدا را زیاد یاد کند و در حقیقت با اشعار خود مردم را به یاد خدا بیندازد؛

۴. با شمشیر شعر و زبان به جنگ ستمگران برود و حامی مظلومان باشد، همان طور که فرمود «وَانتَصَرُوا مِن بَعْدِ مَا ظُلِمُوا» اینها کسانی اند که دیگران را یاری می کنند؛ بعد از آن که مورد ستم واقع شدند. شعر این ها در حقیقت وسیله کمک به مظلومان و دفع ستم ستمکاران است. در پایان هم اشاره می کند که اگر کسی ظلم بکند، گرفتار سرنوشت عجیبی خواهد شد.

ص:۲۵۱

راههای فهم معارف از نگاه اسلام:

اسلام همان طور که به وحی (راه نقلی و شهودی برای فهم معارف) و عقل اهمیت می دهد، به طریق احساس و شعر هم توجه دارد. از پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود:

«ان من الشعر لحکمهٔ ؛ (۱) برخی از اشعار حکمت است.»

آری! برخی از شعرها حکمت آمیز است و می تواند برای بشر آموزنده باشد. حکمت به چیزی می گویند که از خرد انسانی برخاسته باشد.

این که می فرماید شعر از حکمت است، یعنی مطالب محکمی که بر اساس خرد انسانی بیان می شود، بنابراین شعر می تواند حکمت آمیز یا سحر آمیز و بی محتوا باشد. در این آیات و روایات دو نوع شعر بیان می شود؛ شعر متعهدانه و خرد ورزانه، شعر وهمی و بی محتوا و در حقیقت پوچ گرا. قرآن کریم و اهل البیت ما را به طرف شعر متعهد و تعهد آمیز دعوت می کنند، یعنی هم شاعر مسئولانه فکر کند و شعر بگوید و هم مخاطبانش را به مسئولیت پذیری سوق بدهد و هدف بلند انسانی و فطری را در ورای خود دنبال کند.

این یک آموز بزرگ قرآنی است که شعر باید در خدمت ستم دیدگان و بر ضد ظالمان باشد. بیان بلند امیرمومنان علی) ص

)«کونوا للظالم خصماً و

ص:۲۵۲

۱- (۱) . من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۹، ح ۵۸۰۵ و الصوارم المهرقهٔ، ص ۳۳۴ و متشابه القرآن، ج ۲، ص ۲۳. قابل اینکه همین روایت در شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۱۱۸ به حضرت علی(علیه السلام) نسبت داده شده است.

کونوا للمظلوم عونـا » (۱)و به بیان والای قرآن کریم «وَانتَصَرُوا مِن بَعْدِ مَا ظُلِمُوا» (۲)اگر شـعر این گونه باشد، هنر متعهد می شود و قرآن به هنر متعهد اهیت می دهد و آن را تشویق می کند.

شعر و شاعر در نگاه احادیث

پیامبر(صـلی الله علیه و آله) فرمود: برخی از اشعار حکمت آمیز است. (۳) هم چنین وقتی یکی از شاعران مدافع اسلام از پیامبر در مورد شعر پرسید، فرمود: مومن با جان و شمشیر و زبانش در راه خدا جهاد می کند. (۴)

امـام علی(علیه السـلام) فرمود: بدانیـد معیار کار شـما دین است. تقوی شـما را حفظ می کنـد. زینت شـما ادب است و دژهای محکم به روی شما بردباری است. (۵)

امام صادق(علیه السلام) فرمود: هر کس در مورد ما بیت شعری بگوید، خانه ای در بهشت خدا برای او بنا می کنند.

و در حدیث دیگری فرمود: هیچ شاعری در مورد ماشعر نمی گوید، مگر این که به وسیله روح القدس تایید می شود.

۱- (۱) . نهج البلاغه، نامه ۴۷،مستدرک وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۸۰،بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۲۴۴ و کشف النعمه، ج ۱، ص ۴۳۱ و... اما در غررالحکم ۱، ص ۴۸۱، ح ۱۱۰۹۱ تعبیر این گونه می باشد: کن للمظلوم عوناً و للظالم خصماً

۲- (۲) . شعراء / ۲۲۷

۳- (۳) . الغدیر، ج ۲، ص ۹، من لایحضر الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۹، ح ۵۸۰۵، الصوارم المهرقه، ص ۳۳۴

۴- (۴) . تفسیر قرطبی (الجامع لاحکام القرآن)، ج ۷، ص ۴۸ - ۶۹

۵- (۵) . شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۴۶۱.

این احادیث نشان می دهد که شعر می تواند نوعی الهام باشد. در حقیقت هنر متعهدانه که مورد تایید است، حکمت آمیز و بر اساس دین است و می توانـد با عالم معنا و نیز ذکر خـدا در ارتباط باشـد. شاعران در کنار ایمان و عمل صالح خدا را هم زیاد یاد می کنند و به یاد مردم می آورند و شعر هدف دار می گویند.

شعرای بسیاری بودند که مدح اهل البیت(صلی الله علیه و آله) را می گفتند و از آن ها صله هم دریافت می کردند، مثل حسان بن ثابت، دعبل بن علی خزاعی فرزدق و...

فرزدق: سـالی که هشـام بن عبـدالملک برای حـج آمـده بـود، خواست خود را به حجر الاـسود برساننـد ولی به خـاطر شـلوغی جمعیت نتواست. وقـتی امـام سـجاد(علیه السـلام) آمـد و مردم راه بـاز کردنـد و حضـرت به راحـتی زیـارت کرد. وقـتی هشـام پرسیدند این مرد، کیست، چون خیلی به او برخورده بود، گفت: نمی شناسم!

فرزدق پیش آمـد و گفـت: او علی بن الحسـین، زین العابـدین است. آنگـاه اشـعار زیبـایی را در چهـل بیت در مـدح حضـرت سرودند (۱) که چند بیت آن چنین است:

ص:۲۵۴

۱- (۱) . مسـتدرک وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۴،بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۲۱ و ۱۲۵، الاختصاص، ص ۱۹۱، الارشاد، ج ۲، ص ۱۵۱،بشارهٔ المصطفی، ۲۴۵ و... توجه: اصل قصیده طولانی است و در متن ابیاتی گزینش شده است.

هذا الذی تعرف البطحاء وطأتَهُ والبیت یعرفه و الحل و الحرمُ

هذا بن خیر عبادالله کلهم هذا التقی النفی الطاهر العلمُ

اذا رأته قریش قال قائلها الی مکارم هذا ینتهی الکرم

و لیس قولک من هذا بضائره العرب تعرف من انکرتَ و العجمُ....

دو بیت آخر شعرش هم چنین است:

ما قال لاقط الا فی تشهده لولا التشهد کانت لاؤه نعم

ان عد اهل التقی کانوا ائمتَهُم او قیل من خیرا هل الارض قیل هم

این فرد کسی است که سنگ ریزههای مکه جای پای او را می شناسند. خانه کعبه و بیابانهای حجاز او را می شناسند. فرزند بهترین بندگان خدا، مردم پرهیزکار و پاکیزه پاکی است و قریشیان همه او را می شناسند و حجرالاسود به دست بوسی او می آید و این که می گویی من او نمی شناسم، به او ضرر نمی رساند. اگر به فرض هم او را نمی شناسی، عرب و عجم همگی او را می شناسد. در آخر شعر هم می گوید:

آن حضرت هرگز «نه» نگفت، مگر در تشهد خود صرف نظر از تشهد، نفی او همان آری بود، در همه امور مثبت بود و فقط در برابر معبودهای باطل «نه» نمی گفت.

ص:۲۵۵

فرزدق به خاطر همین کار به زندان افتاد و مستمری اش از بیت المال قطع شد و امام ۱۲ هزار درهم به عنوان صله برای او فرستاد.

حسان بن ثابت: (۱) وی با این که آدم شجاعی نبود و گاهی در جنگ ها به عنوان مثلاً مامور داخل مدینه از وجودش استفاده می شد؛ شعرهایش بسیار حماسی بود در جنگ ها مردم را برای مبارزه با دشمن آماده می کرد. (۲) شعر عجیبی هم که در غدیر خم سرود، (۳) مستند تاریخی است برای این که مقصود از «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» امامت امیز مومنان علی(علیه السلام) است. که بنابراین یک شعر می تواند این قدر مهم واقع بشود و نقش تاریخی داشته باشد.

دعبل خزاعی: امام رضا(علیه السلام) پیراهن خود را به خاطر شعری که سروده بود، به او هدیه داد. بنابر نقلهای تاریخی وقتی او از برخی از شهرهای مذهبی مثل قم عبور می کرد، مردم انتظار داشتند قسمتی از این پیراهن را به آنها بدهد و بالاخره هم گرفتند.

در مورد تاریخ ایران هم شاعران متعهد زیاد بودند و در عصر ما شاعران خوبی بودند و هستند که با شمشیر زبان و شعر حامی اسلام، قرآن، اهل البیت و انقلاب اسلامی بودند، از جمله مرحوم شهریار.

۱- (۱) . رسالهٔ فی معنی المولی، للشیخ المفید، ص ۲۰

۲- (۲) . روضهٔ الواعظین، ج ۱، ص ۱۳۱

۳- (۳) . الفصول المختاره، ص ۲۹۱.

پرسش:

قاعده آیه ۱۸ سوره بقره (صم بکم عمی) چیست ؟

پاسخ:

این آیه شریفه در دو جا آمده است:

الف. سوره بقره، آیه ۱۸ «صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لاَیَرْجِعُونَ» (۱)آیه حال منافقان را بیان می کند، این که آن ها همچون انسانهای ناشنوا، نابینا و لال هستند که حقایق را نمی شنوند، نمی بینند و نه می توانند بیان بکنند در حقیقت این بیان حال منافقان بود.

ب. سوره بقره آیه ۱۷۱: «وَمَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُوا کَمَثَلِ الَّذِی یَنْعِقُ بِمَا لاَ یَسْمَعُ إِلاَّ دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لاَ یَعْقِلُونَ»

می فرماید کافران مثل کسانی اند که سخنانی می گویند که نمی شنوند مگر ندا و فریادی. این ها در حقیقت ناشنوا و نابینا و لال هستند، آن ها حقایق هستی را نمی بینند و زبانشان به حق جاری نمی شود پس این ها اصلاً اهل خرد ورزی نیستند. حیواناتی انسان نما می مانند.

۱- (۱) . بقره / ۱۸.

آیا می شود از این دو آیه قاعده ای به دست آورد؟

مطلب را باید از دو جهت بررسی کنیم؛

الف: از جهت محتوایی: می توانیم بگوییم این یک قاعده است که «وجه مشترک انسانهای منافق صفت و کافر پیشه این است که از زبان، گوش و چشمشان برای رسیدن به حقیقت و بیان آن استفاده نمی کنند».

ب: از جهت برخی حکمت ها و نکته ها:

در این دو آیه «صم» یعنی ناشنوایی بر «عمی»، یعنی نابینای مقدم شده است اول فرمود اینها ناشنوایند، بعد فرمود لال هستندو آنگاه فرمود نابینایند.

در آیات دیگر که واژه سمع و بصر به کار رفته، غالباً سمع بصر مقدمتر است.

برخی از مفسران (۱) و غیر آن ها خواسته اند از این آیه یک قاعده ای را استفاده کنند، این که قرآن شنوایی را بر بینایی و ناشنوایی را بر نابینایی مقدم کرده است، شاید علت یا حکمتش این باشد که حسّ شنوایی در جنین انسان قبل از بینایی فعّال می شود و جنین با این که تا قبل از تولد قادر به دیدن نیست؛ ممکن است بعضی از صداها را بشنود.

۲. فراگیری زبان بیشتر از طریق شنوایی صورت می گیرد و اگر کودکی ناشنوا باشد به صورت طبیعی لال هم خواهد بود. این هم یکی از نکاتی است که می تواند دلیل مقدم شدن ناشنوایی بر لال بودن باشد.

۱- (۱) . انوار درخشان، ج ۸، ص ۲۰۹.

نکته دیگر این که چشم تنها مسئول بینایی است؛ ولی گوش در کنار مسئولیت شنوایی، مسئول حس تعادل انسان نیز است، بنابراین گوش از این جهت بر چشم مقدم می شود.

۳. چشم فقط در حالت بیداری می بیند، ولی گوش در حالت خواب هم می شنوند و گاهی اگر خواب انسان سبک باشد، می تواند بعضی از مطالب را بشنود، در حالی که چشمش خواب است، به عبارت دیگر، اول چشم و بعد گوش به خواب می رود.
۴. شنیدن غیر ارادی است.

به خلاف دیدن، انسان می تواند چشمش را ببندد تا نبیند، ولی گوش را عملاً کمتر یا به زحمت می تواند ببندد.

برخی با تو به این قرائن و فلسفه ها خواستند استفاده بکنند که تقدیم سمع بر بصر و ناشنوایی بر نابینایی شاید یک قاعده است.

ص:۲۵۹

پرسش:

از آیه «کلوا و اشربوا» چه قاعده ای استفاده می شود؟

پاسخ:

عبارت «کلوا و اشربوا» در شش آیه آمده است. سه آیه بهشتیان و متقین مربوط است (۱) که از موضوع بحث ما خارج است.

برخی دیگر در مورد غذاهای دنیوی، به کار رفته است، از جمله «کُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللّهِ وَلاَ تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ» (۲) ی عنی: از روزی خدا بخورید و در زمین فسادگری نکنید. در آیه ای دیگر می فرماید:

«یَا بَنِی آدَمَ خُذُوا زِینَتَکُمْ عِندَ کُلِّ مَسْجِدٍ وَکُلُوا وَاشْرَبُوا وَلاَ تُسْرِفُوا إِنَّهُ لاَیُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ». (۳) ی عنی:ای بنی آدم، وقتی می خواهید داخل مسجد شوید، زینت بکنید، لباسهای پاکیزه و نیکو بپوشید و بخورید و بیاشامید؛ ولی اسراف نکنید که خداوند اسراف کاران را دوست ندارد.

ص:۲۶۱

۱- (۱) . مرسلات / ۴۳؛ طور / ۱۹؛ حاقه / ۲۴

۲- (۲) . بقره / ۶۰

۳- (۳) . اعراف / ۳۱.

این تعبیر یک قاعده را بیان می کند او یک امر و یک نهی را توضیح می دهد.

امر: بخورید و بیاشامید. رزقی را که خداوند متعال در اختیار شما قرار داده، غذاهای پاک برای مؤمنان است و شما از آن استفاده بکنید. آری اسلام دینی نیست که انسان را به زهدهای بی جا دعوت بکند.

نهی: اسراف نکنید. غذا به اندازه بخورید، زیادی آن را دور نریزید و کارهایی که مصداق اسراف کاری است، انجام ندهید. این آیه در حقیقت انسان را به یک حالت اعتدال (استفاده از غذا و زیاده روی نکردن) فرا می خواند و در حقیقت اصل اساسی را بیان می کند که «تغزیه مناسب داشته باشید تا سلامتی شما حفظ شود، ولی زیاده روی هم نکنید تا موجب بیماریهای متعدد نگردد. به عبارت دیگر همان طور که گرسنگی ممکن است کشنده و زیان آور باشد، زیاده روی در غذا هم امکان دارد برای انسان کشنده و زیان آور باشد. خلاصه این که این آیه شریفه به اصل «اعتدال در زندگی» اشاره شده است.

ص:۲۶۲

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.

۲. نهج البلاغه (سخنان امام علی(علیه السلام)، سید رضی، ترجمه ناصر مکارم شیرازی و همکاران، قم، انتشارات هدف، بی تا، سه جلدی.

۳. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی و جمعی از نویسندگان، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۴ ش، ۲۷ جلدی.

۴. المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمدحسین طباطبائی، موسسهٔ النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۷ ق.

۵. البیان فی تفسیر القرآن، خوئی، سید ابوالقاسم، ۱۳۹۴ ق، المطبعهٔ العلمیهٔ، قم.

۶. تفسیر علی بن ابراهیم القمی، (م حدود ۳۰۷ ق)، قم، موسسه دارالکتاب للطباعهٔ والنشر، چاپ سوم، ۲ جلدی.

۷. تفسیر کشف الاسرار و عدهٔ الابرار، رشید الدین المیبدی، (معروف به تفسیر خواجه عبدا انصاری)، تحقیق: علی اصغر حکمت، انتشارات امیرکبیر، تهران، پنجم، ۱۳۷۱ ش.

۸. تفسیر روشن، حسن مصطفوی، مرکز نشر کتاب، تهران، اول، ۱۳۸۰ ش.

ص:۲۶۳

۱۰. پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، سید محمدباقر حجتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ نهم، ۱۳۷۵ ش.

۱۱. التمهید فی علوم القرآن، معرفت، محمدهادی، ۱۴۱۷ ق، مؤسسهٔ النشر الاسلامی، قم، ج ۶.

۱۲. نورالثقلین، عبدالعلی بن جمعه حویزی عروسی، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، چهارم، ۱۴۱۵ ق.

۱۳. تفسیر قرطبی (الجامع لاحکام القرآن)، محمد بن احمد قرطبی، انتشارات ناصر خسرو، تهران، اول، ۱۳۶۴ ش.

۱۴. تفسیر من هدی القرآن، سید محمدتقی مدرسی، دار محبی الحسین، تهران، اول، ۱۴۱۹ ق.

۱۵. تفسیر من وحی القرآن، محمدحسین فضل الله، دارالملاک للطباعهٔ والنشر، بیروت، ۱۴۱۹ ق.

۱۶. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنهٔ، محمدصادقی تهرانی، انتشارات فرهنگ اسلامی، قم، دوم، ۱۳۶۵ ش، ۳۰ جلدی.

۱۷. تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، محمد بن محمدرضا القمی المشهدی، (قرن ۱۲ هجری)، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۶ ش، ۱۴ جلدی.

۱۸.

ص:۲۶۴

۱۹. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، طبرسی، شیخ ابی علی الفضل بن الحسن (امین الاسلام)، دارالمعرفهٔ، بیروت، اول، ۱۴۰۶ ق.

۲۰. الصافی فی تفسیر القرآن، ملامحسن فیض کاشانی، مکتبهٔ الصدر، تهران، دوم، ۱۴۱۶ ق.

۲۱. تأویل الآیات الظاهرهٔ فی فضائل العترهٔ الطاهرهٔ) ع)سید شرف الدین الاسترآبادی، موسسهٔ النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۹ ه- . ق.

۲۲. تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود ابن عیاش السلمی سمرقندی المعروف بالعیاشی، المطبعهٔ العلمیهٔ، تهران: ۱۳۸۰ ه- . ق.

۲۳. تفسیر فرات کوفی، ابوالقاسم فرات بن ابراهیم بن فرات الکوفی (اواخر قرن سوم هجری)، موسسه الطبع والنشر، ۱۴۱۰ ق.

۲۴. البرهان فی تفسیر القرآن، البحرانی، سید هاشم الحسینی، موسسهٔ البعثهٔ، تهران، اول، ۱۴۱۵ ق.

۲۵. تفسیر التبیان فی تفسیر القرآن، ابو جعفر محمد بن الحسن علی الطوسی (م ۴۶۰ ق)، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی نوبت، بی تا، ده جلدی.

۲۶. تفسیر مقتنیات الدرر و ملتقطات لثمر، سید علی الحائری الطهرانی (م ۱۳۴۰ ق)، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۲۷ ش، ۱۲ جلدی.

۲۷. تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار، رشید رضا، محمد، بی تا، دار المعرفهٔ، بیروت، الطبعهٔ الثانیهٔ، ۱۲ جلد.

۲۸.

۲۹. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، طوسی، خواجه نصیر الدین

۳۰. و علامه حلی، ۱۴۰۷ ق، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، قم.

۳۱. الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز، علی بن الحسین بن ابی جامع العاملی (م ۱۱۳۵ ق)، قم، دارالقرآن الکریم، نوبت اول، ۱۴۱۳ ق، ۱ جلد.

۳۲. پرتوی از قرآن، طالقانی، سید محمود، شرکت سهامی انتشار، تهران، چهارم، ۱۳۶۲ ش.

۳۳. جامع البیان فی تفسیر القرآن، ابوجعفر محمد بن جریر طبری، بیروت، دارالمعرفهٔ، ۱۴۰۶ ق.

۳۴. اطیب البیان فی تفسیر القرآن، سید عبدالحسین طیب (م ۱۴۱۱ ق)، انتشارات اسلام، تهران، ۱۳۷۸ ش.

۳۵. تاج التراجم فی تفسیر القرآن الاعاجم، ابو المظفر شاهفور بن طاهر بن محمد اسفراینی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، اول، ۱۳۷۵ ش.

۳۶. اسباب النزول، ابوالحسن علی بن احمد الواحدی النیشابوری، المکتبهٔ العلمیهٔ، بیروت، ۱۴۱۱ ق.

۳۷. تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن (کنز العرفان)، بانوی اصفهانی (امین اصفهانی - م ۱۴۰۴ ق)، تهران، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱ ش، ۱۰ جلدی.

۳۸.

ص:۲۶۶

۳۹. تفسیر اثنی عشری، حسین بن احمد الحسینی الشاه عبدالعظیمی (م ۱۳۸۴ ق)، تهران، انتشارات میقات، چاپ اول، ۱۳۶۴ ش، ۱۴ جلدی.

۴۰. کتاب مقدس، انجمن کتاب مقدس ایران، ۱۹۳۲ م، تهران (شامل، تورات، انجیل و ملحقات آنها).

۴۱. سلامۀ القرآن من التحریف، فتح الله نجارزادگان.

۴۲. اصول کافی، کلینی، محمد بن یعقوب، صححه و علق علیه علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ ق.

۴۳. تهذیب الاحکام فی شرح المقنعۀ، شیخ طوسی، حققه و علق علیه، سید حسن موسوی الخراسان، دارالکتب الاسلامیه، نجف، الطبعۀ الثانیۀ، ۱۳۷۷ ق.

۴۴. وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعۀ، محمد بن الحسن حر عاملی، موسسۀ آل البیت، قم، لاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۹ ق.

۴۵. مستدرک وسایل الشیعه و مستنبط المسائل، محدث نوری طبرسی، التحقیق و النشر: موسسۀ آل البیت(علیه السلام) لاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق.

۴۶. بحارالانوار، مجلسی، محمدباقر، موسسۀ الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ ق.

۴۷. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، التحقیق: علی اکبر غفاری، جامعۀ المدرسین، الثانیۀ، ۱۴۰۴ ق.

۴۸.

ص:۲۶۷

۴۹. شرح نهج البلاغه، عبدالحمید بن هبة الله، ابن ابی الحدید، مکتبة آیت الله المرعشی، قم، ۱۴۰۴ ق.

۵۰. لسان العرب، محمد بن مکرم ابن منظور، قم، ادب الحوزه، ۱۴۰۵ ق.

۵۱. المناقب، آل ابی طالب(علیه السلام)، محمد بن شهر آشوب المازندرانی، موسسة العلامة للنشر، قم، ۱۳۷۹ ق.

۵۲. علوم القرآن، حکیم، سید محمدباقر، ۱۴۱۷ ق، مجمع الفکر الاسلامی، الطبعة الثالثة.

۵۳. التوحید، محمد بن علی ابن بابویه (شیخ صدوق)، موسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۳۹۸ ق.

۵۴. خصال، شیخ الصدوق، محمد بن علی ابن بابویه (شیخ صدوق)، موسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۳ ق.

۵۵. الامالی، شیخ طوسی (ابوجعفر محمد بن الحسن طوسی)، دارالثقافه النشر، قم، ۱۴۱۴ ق.

۵۶. بصائر الدرجات، الصفار، محمد بن الحسن بن فروخ الصفار، مکتبة آیت الله المرعشی، قم، ۱۴۰۴ ق.

۵۷. گناهان کبیره، دستغیب، شهید عبدالحسین، ۱۳۶۱ ش، کانون ابلاغ اندیشه های اسلامی، بی جا، دو جلدی.

۵۸.

۵۹. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، شیخ صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، دارالرضی للنشر، قم، ۱۴۰۶ ق.

۶۰. العمـده، ابن البطریق الاسـدی الحلی، تحقیق جامعهٔ المدرسـین قم، موسـسهٔ النشـر الاسـلامی التابعهٔ لجماعهٔ المدرسـین، قم، الاولی، ۱۴۰۷ ق.

۶۱. الغیبهٔ، محمد بن ابراهیم النعمانی، تحقیق: علی اکبر غفاری، مکتبهٔ الصدوق، تهران، ۱۳۹۷ ق.

۶۲. عیون اخبار الرضا(علیه السلام)، شیخ صدوق (محمد بن علی ابن بابویه)، دار العالم للنشر (جهان)، ۱۳۷۸ ق.

۶۳. معانی الاخبار، شیخ الصدوق (محمد بن علی ابن بابویه)، موسسهٔ النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۳ ق.

۶۴. اعلام الوری، امین الاسلام طبرسی، دارالکتب الاسلامیهٔ، تهران، بی تا.

۶۵. تفسیر نور، محسن قرائتی، مرکز درسهایی از قرآن، تهران، چاپ یازدهم، ۱۳۸۳ ش.

۶۶. فلسفه احکام، اهتمام، احمد، ۱۳۴۴ ش، چاپخانه اسلام، اصفهان.

۶۷. پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، دکتر محمدعلی رضایی اصفهانی، انتشارات کتاب مبین، ۱۳۸۰ ش.

۶۸. التفسیر الاثری الجامع، محمدهادی معرفت، موسسهٔ التمهید، قم، ۱۳۸۳ ش، الطبعهٔ الاولی.

۶۹.

۷۰. التفسیر والمفسرون فی ثوبهٔ القشیب، محمدهادی معرفت، مشهد، الجامعهٔ الرضویهٔ العلوم الاسلامیهٔ، ۱۴۱۸ ق و همان، ترجمه ی علی خیاط، انتشارات ذوی القربی، ۱۳۸۰ ش.

۷۱. مجمع البحرین و مطلع النیرین، فخرالدین طریحی، تحقیق سید احمد حسینی، کتابفروشی مرتضوی، تهران، سوم، ۱۳۷۵ ش.

۷۲. قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ششم، ۱۳۷۱ ش.

۷۳. علل الشرایع، شیخ صدوق، مکتبهٔ الداوری، قم، بی نو، بی تا.

۷۴. انوار درخشان، سید محمدحسین حسینی همدانی، کتابفروشی لطفی، تهران، ۱۴۰۴ ق.

۷۵. تفسیر آسان، محمدجواد نجفی خمینی، انتشارات اسلامیه، تهران، اول، ۱۳۹۸ ق.

۷۶. میزان الحکمهٔ، محمد محمدی ری شهری، تحقیق و نشر: دارالحدیث، الطبعهٔ الاولی.

۷۷. غررالحکم و دررالکلم، عبدالواحد بن محمد التمیمی، مکتب الإعلام الاسلامی، قم، بی نو، ۱۳۶۶ ش.

۷۸. فقه القرآن فی شرح آیات الاحکام، قطب الدین سعید بن هبهٔ الله راوندی، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، دوم، ۱۴۰۵ ق.

۷۹.

۸۰. تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ملافتح الله کاشانی، کتابفروشی محمدحسن علمی، تهران، بی نو، ۱۳۳۶ ش.

۸۱. خلاصۀ منهج الصادقین، ملافتح الله کاشانی، انتشارات اسلامیه، تهران، ۱۳۷۳ ق.

۸۲. ترجمه قرآن نوبری، عبدالمجید صادق نوبری، سازمان چاپ و انتشار اقبال، تهران، اول، ۱۳۹۶ ق.

۸۳. الصراط المستقیم، علی بن یونس النباطی البیاظی، مکتبۀ الحیدریۀ، نجف، ۱۳۸۴ ق.

۸۴. تفسیر الصراط المستقیم، سید حسین بروجردی، تحقیق: غلامرضا مولانا بروجردی، موسسه انصاریان، قم، اول ۱۴۱۶ ق.

۸۵. ترجمه و تفسیر رهنما، زین العابدین رهنما، انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۴۶ ش.

۸۶. مدینۀ المعاجز، سید هاشم بحرانی، تحقیق: عزۀ الله المولائی الهمدانی، موسسۀ المعارف الاسلامیۀ، الاولی ۱۴۱۳ ق.

۸۷. مسائل علی بن جعفر(علیه السلام)، علی بن جعفر(علیه السلام)، موسسۀ آل البیت(علیه السلام)، قم، ۱۴۰۹ ق.

۸۸. الغارات (الاستنفار و الغارات)، ابراهیم بن محمد الثقفی، دارالکتاب، قم، ۱۴۱۰ ق.

۸۹.

ص:۲۷۱

۹۰. الدعوات، قطب الدین الراوندی، مدرسه الامام المهدی(علیه السلام)، ۱۴۰۷ ق.

۹۱. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، الحاکم الحسکانی، موسسهٔ الطبع و النشر، ۱۴۱۱ ق.

۹۲. الصحاح تاج اللغهٔ و صحاح العربیهٔ، اسماعیل بن حماد الجوهری، تحقیق احمد بن عبدالغفور عطار، دارالعلم للملایین، بیروت، الرابعهٔ، ۱۴۰۷ ق.

۹۳. تفسیر ملاصدرا (تفسیر القرآن الکریم)، محمد بن ابراهیم صدر المتألهین، تحقیق محمد خواجوی، انتشارات بیدار، دوم ۱۳۶۶ ش.

۹۴. ترجمه اعجاز البیان، صدرالدین قونوی، مترجم: محمد خواجوی، انتشارات مولی، تهران، اول، ۱۴۱۷ ق.

۹۵. مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)، فخر رازی (فخرالدین رازی ابوعبدالله محمد بن عمر)، دار احیاءالتراث العربی، بیروت، سوم ۱۴۲۰ ق.

۹۶. روضهٔ الواعین، محمد بن الحسن الفتال، دارالرضی، قم.

۹۷. احتجاج، ابومنصور احمد بن علی الطبرسی، نشر المرتضی، مشهد، ۱۴۰۳ ق.

۹۸. عین العبرهٔ فی غبن العترهٔ، احمد بن موسی بن طاوس الحلی، دارالشهاب، قم.

۹۹. نزاهت قرآن از تحریف، عبدالله جوادی آملی.

۱۰۰.

ص:۲۷۲

۱۰۱. زبدهٔ التفاسیر، ملافتح الله کاشانی، تحقیق و نشر: بنیاد معارف اسلامی، قم، اول، ۱۴۲۳ ق.

۱۰۲. تفسیر جامع، سید محمد ابراهیم بروجردی، انتشارات صدر، تهران، ششم، ۱۳۶۶ ش.

۱۰۳. ترجمه و تفسیر قرآن عظیم، سید علی نقی فیض الاسلام، انتشارات فقیه، تهران، اول، ۱۳۷۸ ش.

۱۰۴. جامع الاخبار، تاج الدین الشعیری، دارالرضی النشر، قم، ۱۴۰۵ ق.

۱۰۵. الصوارم المهرقه، قاضی نور الله شوشتری، مطبعهٔ النهضهٔ، تهران، ۱۳۶۷ ق.

۱۰۶. متشابه القرآن، ابن شهر آشوب المازندرانی، دار بیدار للنشر، ۱۳۶۹ ق.

۱۰۷. معجم احادیث امام المهدی(علیه السلام)، تالیف و نشر: موسسهٔ المعارف الاسلامیه، قم، الطبعهٔ الاولی، ۱۴۱۱ ق.

۱۰۸. مجموعه ورام (تنبیه الخواهر و نزههٔ النواظر)، ابوالحسین ورام بن ابی فراس المالکی الاشتری، مکتبهٔ الفقیه، قم.

۱۰۹. عوالی اللآلی، ابن ابی جمهور الأحسائی، دار سید الشهداء، قم، ۱۴۰۵ ق.

۱۱۰. منیهٔ المرید، شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد بن تقی عاملی، مکتبهٔ الإعلام الاسلامی، قم، ۱۴۰۹ ق.

۱۱۱. الخرائج والجرائح، قطب الدین راوندی، موسسه الامام المهدی(علیه السلام)، قم، ۱۴۰۹ ق.

۱۱۲.

ص:۲۷۳

۱۱۳. الاختصاص، المنسوب للشیخ المفید، المؤتمر للشیخ المفید، قم، ۱۴۱۳ ق.

۱۱۴. الارشاد فی معرفهٔ حجج الله علی العباد، الشیخ المفید (محمد بن محمد النعمان العکبری)، المؤتمر للشیخ المفید، قم، ۱۴۱۳ ق.

۱۱۵. بشارهٔ المصطفی لشیعهٔ المرتضی، عماد الدین الطبری، المکتبهٔ الحیدریهٔ، النجف، ۱۳۸۳ ق.

۱۱۶. رسالهٔ فی معنی المولی، الشیخ المفید، محمد بن محمد نعمان العکبری، المؤتمر للشیخ المفید، قم، ۱۴۱۳ ق.

۱۱۷. الفصول المختارهٔ، الشیخ المفید، محمد بن محمد نعمان العکبری، المؤتمر للشیخ المفید، قم، ۱۴۱۳ ق.

۱۱۸. تنزیهٔ الانبیاء(علیه السلام)، سید مرتضی علم الهدی، دارالشریف الرضی، قم، بی تا.

۱۱۹. الغیبهٔ، الشیخ الطوسی (ابوجعفر محمد بن حسن الطوسی)، موسسهٔ المعارف الاسلامیهٔ، قم، ۱۴۱۱ ق.

۱۲۰. منتخب الانوار المضیئهٔ، علی بن عبدالکریم النیلی، مطبعهٔ الخیام، قم، ۱۴۰۱ ق.

۱۲۱. کمال الدین و تمام النعمهٔ فی اثبات الغیبهٔ و کشف الحیرهٔ، الشیخ الصدوق، دارالکتب الاسلامیه، قم، ۱۳۹۵ ق.

۱۲۲.

ص:۲۷۴

۱۲۳. کشف الغمهٔ فی معرفهٔ الائمهٔ(علیه السلام)، علی بن عیسی الاربلی، مکتبهٔ بنی هاشمی، تبریز، ۱۳۸۱ ق.

۱۲۴. مشکاهٔ الانوار، علی بن الحسن الطبرسی، المکتبهٔ الحیدریهٔ، نجف، ۱۳۸۵ ق.

۱۲۵. فتح الغدیر الجامع بین فنی الروایهٔ و الدرایهٔ من علم التفسیر، محمد بن علی الشوکانی، دار ابن کثیر، دمشق، نوبت اول، ۱۴۱۴ ق.

۱۲۶. تفسیر هدایت، سید محمدتقی مدرسی، ترجمه احمد آرام، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، نوبت اول، ۱۳۷۷ ش.

۱۲۷. حدائق الناظرهٔ فی احکام العترهٔ الطاهرهٔ(علیه السلام)، محقق بحرانی، شیخ یوسف، تحقیق: محمدتقی ایروانی، جامعه المدرسین، قم، بی نوبت، بی تا.

۱۲۸. تفسیر شریف لاهیجی، قطب الدین محمد بن شیخ علی لاهیجی، تحقیق میرجلال الدین حسینی ارموی (محدث)، دفتر نشر داد، تهران، اول، ۱۳۷۳ ش.

۱۲۹. تفسیر بیان السعاده فی مقامات العبادهٔ، سلطان محمد گنابادی، موسسهٔ الاعلمی للمطبوعات، بیروت، دوم، ۱۴۰۸ ق.

۱۳۰. تفسیر احسن الحدیث، سید علی اکبر قرشی، بنیاد بعثت، سوم، ۱۳۷۷ ش.

۱۳۱. المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی حسین بن محمد، دارالعلم الدار الشامیهٔ، دمشق، ۱۴۱۲ ق.

۱۳۲.

۱۳۳. السیرة النبویة، ابن هشام (عبدالملک بن هشام الحمیری المعافری)، تحقیق: مصطفی السقا و... ، دارالمعرفه، بیروت، بی تا.

۱۳۴. المغازی، محمد بن عمر الواقدی، تحقیق مارسدن جونس، موسسه الاعلمی، بیروت، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۹ ق.

۱۳۵. کتاب العین، ابو عبدالرحمن الخلیل بن احمد الفراهیدی، تحقیق: مهدی المخزومی، ابراهیم السامرائی، موسسة دارالهجرة، قم، الثانیة، ۱۴۰۹ ق.

۱۳۶. صیانة القرآن عن التحریف، محمدهادی معرفت.

۱۳۷. سلامة القرآن من التحریف، فتح الله نجارزادگان (محمدی).

۱۳۸. الشهاب والردود، محمدهادی معرفت.

۱۳۹. مکیال المکارم، موسوی اصفهانی.

ص:۲۷۶

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹